

وسيله گيرى از نظر شرعى

مؤلف الشيخ ناصر الدين الألبانى (رحمه الله)

مترجم: أبوادريس فضل الرحيم (رحمه الله)



الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أفضل المرسلين محمد وآله وصحبه أجمعين وبعد:

این رساله که بقلم شیخ بزرگوار ومحدث بی نظیر ناصرالدین البانی نوشته شده است. فقط بدور مسأله توسل، یعنی وسیله گیری ازنگاه شریعت بحث کرده است، که مابه مناسبت ترجمهء فارسی این رساله بطور مختصر برای خوانندگان گرامی چند سطر می نویسم.

۱- مؤلف گرانقدر، مسأله توسل را بشکل علمی واصولی آن زیر بحث گرفته ودرنهایت بحث نظرش بانظر امام ابوحنیفه رحمه الله صد درصد تطابق کرده است. چنانچه این عبارت شیخ درخلال یکی ازبحثهایش درین رساله برآن دلالت صریح دارد. اوچنین گفته است: تنها ما این توسل های نوپیدا وبدعت را بد نگفته ایم، بلکه پیش ازما بزرگان وائمه وعلمای دین، این توسل را بد گفته اند وا آن را منکرقرارداده اند. چنانچه دربرخی ازمذاهب مشهور مانند مذهب ابوحنیفه رحمه الله ، این امرمشهوراست.

۲- برهرمسلمان لازم است: تاکه زنده است درجتسجوی حق باشد، پس اگرحق را دریافت، دواجرمی برد. اجررسیدن به حق

و دیگر اجر کوشش و تحمل مشقتی را که در جستجوی حق بر خود لازم گردانیده است، و اگر از دریافت حق عاجز ماند و بیخطا روبرو شود پس درین صورت یک اجرمی برد یعنی اجر مشقت و تحمل زحمتی را که مخلصانه و اصولی در جستجوی حق بر خود هموار کرده است.

۳- خیلی ها مهم است که حق را با معیار صحیح آن جستجوی کند نه با معیار غلط و نادرست. معیار درست مانند راه معلوم و مستقیم است که اتسان را به سرمنزل مقصود می رساند اما معیار نادرست مانند راه نا معلوم است که غالباً رونده اش را از سرمنزل مقصود بجای دور می افکند که غالباً دران هلاک می شود. معیار درست و صحیح برای شناخت حق این است که می نگریم: مسئلهء مورد بحث ما و حکمی که منظور نظر ما است، در میان مسلمین به کدام پایهء قبول است؟ پس اگر چنان بود که در نزد همه مسلمین چه زن و چه مرد و چه خورد و چه بزرگ، در همه سرزمین های اسلامی مورد قبول بود و از دین شناخته شده بود پس آن را می پذیریم و این امر نشانهء بزرگی بر مشروعیت و حق بودن آن مسأله و آن حکم است و آن را از ضروریات دین می گویند مانند نماز های پنجگانه، روزهء رمضان، حج بیت الله الحرام و زکات و صدها احکام دیگر.

و اگر مسألهء مورد نظر ما بدین پایه نبود، یعنی مورد اختلاف مسلمین بود و یا در نزد اکثریت مسلمین نا آشنا و غریب بود، پس معیار برای شناخت حق در چنین مسائلی، فقط کتاب خدا و سنت صحیح پیامبر صلی الله علیه و سلم می باشد. پس اگر کتاب خدا و یا سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم آن را تأیید می کرد حق است و اگر تأییدش نمی کرد باطل صریح است که دوری جستن از آن فریضهء هر مسلمان است، زیرا چنین امر بدعت

است و هربدعت با صاحبش در آتش است. ما که گفتیم سنت صحیح آن را تأیید کند بخاطر این است که هرچیز را نباید بنام سنت قبول کرد، زیرا که احادیث ضعیف و موضوع خیلی ها وجود دارد که باتفاق اهل اسلام، دلیل بر شناخت حق شده نمی توانند پس هرکه برای اثبات حکمی حدیثی را می گوید، بر مسلمین است که برایش بگویند: این حدیث که شما آن را برای ما گفتید، در کدام کتاب است و درجهء ثبوت آن به کدام اندازه است؟ نه این که هر سخن عربی را بنام حدیث قبول کنید. ۴- باید متوجه بود که شیطان - اعاذنا الله من شره - همه کسانی را که گمراه کرده است فقط باگفتار: (باین راه مرو که گمراه می شوی) گمراه کرده است، آدم علیه السلام را گفت که اگر ازین درخت نخوری از بهشت خارج می شوی یعنی شیطان بصورت ناصح و خیر اندیش مردم بیچاره را گمراه می کند، پس این جا آدمی حیران می شود که سخن کدام کسی را قبول کند، هر جا که می رود جز ناصح و خیر خواه نمی بیند، هر جاکه می رود نصیحت پدران می شنود زیرا ملک و شیطان هر دو برایش ناصح شده اند، پس با مشکل روبرو می شود، پس برای رفع همین مشکل است که الله تعالی بالای حق نشانه ها و مناره های بلند و روشن و جهان تابی نصب کرده است و آن کتاب خدا و سنت صحیح است، پس کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم بچیث نشانه های حق، آن مشکل آدمی را حل می کند و اشتباهش را رفع می کند، حق را از باطل و ملک را از شیطان جدا می سازد.

در کتاب خدا (جل جلاله) و سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم تغییر وارد نشده است: کتاب خدا آنطور که نازل شده است برای ما رسیده است، احادیث صحیح رسول الله صلی الله علیه و سلم در دفترهای بزرگ اسلامی محفوظ و قابل استفاده است. هر چند

که احادیث ناچل هم وجود دارد مگر این احادیث ناچل باچهره اش دردفاتر مسلمین ثبت است، پس دین اسلام ازتغییر وتحریف محفوظ است وبحق این وعدهء خدا صدق کرده است که گفته است:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٩﴾ سورة الحجر آیه ۹.

۵- هر موضوعی را که می خواهید درکدام کتاب مطالعه کنید، هرگز از نام مؤلف آن تنفر نکنید، بلکه حد اقل یک کتاب اورا به دقت وتفکر منطقی مطالعه کنید، پس اگر مؤلف را دانشمند وحق جو یافتید به مطالعهء کتابهای دیگرش ادامه دهید واگر بی علم وخرافی وباطل پرست بود، دیگروقت خود را درخواندن کتابهایش ضائع نکنید، اما این که صرفا بگفتار مردم که کتاب فلان شخص را مطالعه مکن، از مطالعهء صدها کتاب سودمند خود داری می کنید، موجب بی خبری شما از یاد گرفتن بسا چیزها می شود که در دین وایمان و اخلاق وحتى در زندگی تان برای تان مفید می باشد.

اما احتمال این که شاید آن کتاب که زیر مطالعهء تان است مشحون از باطیل باشد برای تان نقص نمی کند مادامیکه معیار حق شناسی (کتاب الله وسنت) در دست شما باشد، واگر خدا نخواست آن معیار بدست شما نباشد هرچاکه باشید وباهرکه باشید ونصیحت گرتان هرکه باشد در معرض خطر قرار می گیرید، زیرا شیطان ومردم شیطان زده باسانی می توانند لباس فرشته دربرکنند وبجامهء آن خود را بیاریند، مگر هیچگاه خیالات وشبهات واوهام خود را همرنگ نصوص قرآن واحادیث صحیح کرده نمی توانند واین امر واضح است.

شما به تاریخ شامخ اسلامی خود بنگرید: مردمان حق پرست ماتنها حق را نشناخته اند بلکه باطل را هم شناخته اند،

شناخت حق در صورتی کامل می شود که باطل هم شناخته شود پس از کجا ما می توانیم که باطل را بشناسیم اگر بر آن خود را خبر نسازیم پس آنطوریکه شناخت حق برای پیروی ضروری است، همچنان شناخت باطل برای خود داری از آن ضروری است.

شاعر عربی می گوید:

عرفت الشر لا للشر لكن لتوقيه
ومن لا يعرف الخير من الشر وقع فيه

من شرو باطل را به قصد باطل نشناخته ام بلکه برای این شناخته ام که از آن خود داری کنم زیرا قاعده مسلم و اصل ثابت است: هر که خیر را از شر نداند در شر واقع می شود.

ابو ادريس فضل الرحيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خطبهء مؤلف

إِن الْحَمْدُ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ
أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يَضِلَّ
فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ
أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا

وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ سورة آل عمران آیه: ۱۰۲ (۱)

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ

وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً ۚ وَاتَّقُوا

اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ ۖ وَاللَّارْحَامَ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ

رَقِيبًا﴾ سورة النساء آیه: ۱ (۲).

-
- ۱- ای مؤمنان از خدا بترسید ترسیدن بحق و نمیرید مگر که مسلمان باشید.
۲- ای مردمان بترسید از پروردگار خویش آنکه آفریده شما ا ازیک انسان
وآفرید از آن همسر او را وپراکنده ساخت ازین مردان بسیار وزنان بسیار
و بترسید از الله آنکه بنام او سوال می کنید و بترسید از قطع رحمتها (بترسید
ازین که باخویشان ترک احسان می کنید) خدا هست بر شما نگاهبان.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧﴾
يُصَلِّحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾﴾ سورة الأحزاب آیه: ۷۰-۷۱
(۳).

اما بعد:

بهترین سخن ها کتاب خداوند تعالی است، و بهترین راه ها، راه محمد صلی الله علیه وسلم است. بدترین چیزها آن است که در دین نوپیدا شود، هر نوپیدا در دین بدعت و گمراهی است و هر گمراهی در آتش است.

بدانکه - درمسأله (توسل) یعنی وسیله گیری و حکم آن از روی شرع مردم اختلاف زیاد کرده اند. برخی آن را حلال گفته اند، برخی حرام، برخی افراط کرده اند و برخی از تساهل کار گرفته اند.... اکثر مردم از مسلمانان از چندین قرن باین سو عادت گرفته اند که در دعای خود مثلاً: می گویند:

۳- ای مؤمنان بترسید از خدا و سخن درست بگویند تا درست کند برای تان اعمال تان را و پیامرزد گناه های تان را و هر که اطاعت خدا و پیامبرش را کند پس رستگاری شده است به رستگاری بزرگی.

(اللهم بحق نیک، اوبجاهه، اوبقدره عندک عافنی واعف عنی)!
(۱).

ونیز می گویند:

(اللهم انی اسألك بحق البيت الحرام أن تغفرلی) (۲)

ونیز می گویند:

(اللهم بجاه الأولیاء والصالحین) (۳)

ونیز می گویند:

(بجاه فلان وفلان) (۴)

ونیز می گویند:

(اللهم بکرامة رجال الله عندک وبجاه من نحن بحضرتہ وتحت

مدده فرج اللهم عنا وعن المهومین) (۵).

ونیز می گویند:

(اللهم انا قد بسطنا إلیک اکف الضراعة، متوسلین إلیک بصاحب

الوسیله والشفاعة أن تنصر الإسلام والمسلمین.....) (۶)

آنها این دعاها را به کیفیت فوق (توسل) یعنی وسیله گیری نام

نهاده اند ومدعی اند که چنین وسیله گیری جائز ومشروع است

۱- خدا یا بحق پیامبرت وبجاه پیامبرت وبقدر او که درپیش تو دارد از مصیبت ومرض مرا محفوظ بدار وگناه مرا معاف کن.

۲- خدا یا بحق بیت الحرام (کعبه) از تو می خواهم تا مرا بیا مرزی.

۳- خدا یا به جاه اولیاء وصالحین.

۴- خدا یا بجاه فلان وفلان.

۵- خدا یا به کرامت مردان خدا که در نزد تو دارند وبجاه کسیکه میان در حضور وی ایم وزیر مدد وکمک او ایم غم را از ما واز همه غمیدگان بردار.

۶- خدا یا ما بسوی تو دستهای نیاز را بالا کرده ایم و برای توبه کسیکه صاحب وسیله وشفاعت است توسل می کنیم (او را برای تو وسیله می گردانیم) که با اسلام ومسلمین کمک کنی وآنها را نصرت دهی.

است، و می گویند که برخی از آیات و احادیث وارد است که آن را جائز و مشروع قرار داده است بلکه بآن می فرماید و تشویق می کند.

برخی دیگر در جواز وسیله گیری افراط می کنند، تاجائیکه توسل به برخی از مخلوق خدا را که اصلاً اهلیت مقام و منزلت را در نزد الله تعالی ندارند جائز می گویند. مانند قبرهای اولیاء کرام، و مانند چوب و آهنی که بر قبرشان نصب کرده اند، و مانند خاک و سنگ و درختیکه به قبر نزدیک است، آنها گمان می کنند: چیزیکه همجوار با انسان عظیم باشد آن هم عظیم می شود، و می گویند که اعزاز و اکرام الله تعالی بر صاحب قبر، سرایت می کند به خاک قبر و به هر آنچه مجاور آن است، تاجائیکه وسیله گیری باین خاک را جائز می دانند و می گویند که این خاک هم برای الله تعالی وسیله شده می تواند، بلکه برخی از متأخرین، استغاثه را به غیر الله جائز گفته اند. (۱).
و مدعی شد اند که استغاثه به غیر الله از باب توسل (وسیله گیری) است، بی خبر ازین که شرک محض است و با توحید از تهذاب منافات دارد.

پس حقیقت وسیله گیری چیست؟ و اقسام آن کدام است؟ و معانی آیات و احادیثی که درباره وسیله گیری آمده اند چیست؟ و حکم صحیح و مشروع از وسیله گیری از نگاه اسلام چیست؟

۱- استغاثه کلمه عربی است بمعنای خواستن مدد و کمک است در وقت سختی (مترجم).

فصل اول

توسل (وسیله گیری) در لغت عرب و قرآن معنی توسل در لغت عرب

پیش از داخل شدن در تفصیل این موضوع بهتر دیدم که توجه مسلمین را به یک سبب بس مهم از اسباب غلط فهمی اکثر مردم در معنای توسل (وسیله گیری) برگردانیم، و مسلمانان را بفهمانم که آن مردم معنای کلمهء (توسل) را فزادتر ساخته اند، یعنی چیزی را در معنای آن داخل کرده اند که اصلاً در آن داخل نمی باشد و منشأ غلطی شان این است که معنای لغوی (توسل) را نمی فهمند و بدالالت اصلی آن آشنا نیستند.

سخن حق این است که لفظ توسل، لفظ عربی قدیم است، این لفظ در قرآن و سنت و در کلام عرب، در نظم و نثر آنها وارد است و در همه این مواضع، مراد باین لفظ، تقرب و نزدیک شدن و رسیدن بمطلوب همراه بارغب است.

ابن اثیر در (النهایه) گفته است:

الواصل: الراغب، الوسيلة: القربة الواسطة و ما يتوصل به إلى الشيء و يتقرب به و جمعها: وسائل (۱).
فیروز آبادی در قاموس خود گفته است:

۱- یعنی کلمه واسل بمعنی کننده است و کلمه: وسیله: بمعنی هر آن چیز است که سبب و واسطهء رسیدن بیک چیز شود و جمعش (وسائل) است. (مترجم).

(وسل إلى الله توسيلاً: عمل عملاً تقرب به إليه كتوسل). (۱).

ابن فارس در (معجم المقایس) گفته است: الوسيلة الرغبة والطلب يقال: وسل إذا رغب، والواسل: الراغب إلى الله عزوجل، وهو في قول لبيد:

أرى الناس لا يدرون ما قدر أمرهم
بلى كل ذي دين إلى الله واسل

مردم را می نگریم که اندازه ارزش واقعی مسلک خود را نمی دانند، زیرا که صاحب هر مسلکی با آن مسلک خود به سوی خداوند تعالی رغبت کننده است.

راغب اصفهانی در مفردات خود گفته است: الوسيلة: التوصل إلى الشيء برغبة وهي أخص من الوصيلة (بإصا) لتضمنها لمعنى الرغبة قال الله تعالى: ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ وحقيقة الوسيلة إلى الله تعالی مراعاة سبيله بالعلم والعبادة

۱- فیروز آبادی هم وسیله چیزی را گفته است که سبب نزدیکی و رسیدن به چیزی دیگر شود بدلیل اینکه از لحاظ قواعد صرف، کلمه "وسيله" بحيث مبدأ درشکم "وسل" افتاده است، پس این قول فیروز آبادی: عملاً تقرب به إليه، بطور مستقیم تفسیر همان وسیله است که درشکم: "وسل" افتاده است، پس حاصل وزیده عبارت این اثیر و فیروز آبادی این است که وسیله آن چیز را گفته می شود که واسطه نزدیک شدن و رسیدن به چیزی دیگر شود، و بکار بردن این عمل را توسل یا توسل می گویند. (مترجم).

وتحرى مكارم الشرعية وهى كالقربة، " الواسل" الراغب إلى الله تعالى. (۲)

علامه ابن جریرطبری برای لفظ: (وسیله) این معنای دوم را که رسیدن همراه با رغبت بیک چیزاست، نیز ذکر کرده است و برآن با قول شاعر استشهاد کرده است:

إذا غفل الواشون عدنا لوصلنا
وعاد التصافی بیننا والوسائل

چون سخن چینان از ما غافل شوند، به وصل خویش برمی گردیم و صفائی دلها و بهم نزدیک شدن ها دوباره در میان ما بمیان میآید.

گذشته از آن لفظ وسیله معنای دیگرهم دارد و آن عبارت از قربت و درجه و پایهء بلند است که کسی درپیش گاه سلطان داشته باشد، چنانچه در حدیث شریف، پایه و مقام بلند تری را در بهشت بنام وسیله یاد کرده است و آن حدیث این گفتار رسول الله صلی الله علیه وسلم است:

۲- معنی سخن سخن راغب این است که معنای وسیله از لحاظ لغت، وصل شدن و رسیدن همراه با رغبت به چیزاست که و معنی وسیله به (ص) خاص تراست از معنی وسیله به (ص) زیرا در وسیله رسیدن به یک چیزی همراه با رغبت و شوق است، درحالیکه در وسیله، وجود رغبت شرط نیست، الله تعالی می گوید که برای رسیدن به اوتعالی جستجوی وسیله کنید، مصداق مشخص و تمیز شده برای معنای وسیله رفتن در راه خداوند تعالی است به کمک علم عبادت مشروع و به عمل کردن به عزائم شریعت، لفظ وسیله از لحاظ معنی مانند لفظ قربت است و لفظ واسل بمعنی رغبت کننده به خداوند تعالی است. فی الجملة از گفتار ابن اثیر و فیروز آبادی و ابن فارسی و راغب چنین فهمیده می شود که وسیله گاهی بمعنای نفس رسیدن و وصول به چیز دیگر است و این معنی دوم معنی مصدری آن است و در هر دو صورت شوق و رغبت در لفظ وسیله نهفته است و مراد متکلم میباشد. (مترجم).

[إذا سمعتم المؤذن فقولوا مثل ما يقول ثم صلوا على فإن من صلى على صلاة، صلى الله عليه بها عشراً، ثم سلوا الله لي الوسيلة فإنها منزلة في الجنة لا تنبغي إلا لعبد من عباد الله وأرجو أن أكون أنا هو فمن سأل لي الوسيلة حلت له الشفاعة] (۱).

معلوم است که این دو معنای آخر الذکریا معنای اصلی وسیله رابطه محکم دارد، مگر این دو معنا آخر مورد بحث مانیست بلکه صرفاً معنی اول آن مورد بحث ما می باشد. (۲)

۱- چون آواز مؤذن را شنیدید پس آنچه اومی گوید شما هم بگوئید، بعد از آن برمن درود بگوئید زیرا کسیکه برمن یک درود بگوید الله تعالی بروی ده درود می گوید بعد از درود برای من از الله تعالی وسیله بخواهید، وسیله مقامی است در بهشت که فقط یکتن ازبندگان خدا صاحب آن می شود ومن رجا مندم که آن من باشم وهرکه برای من وسیله را بخواهد شفاعت من برایش ثابت می شود. "این حدیث را مسلم وکتابه‌های سنن روایت کرده است" (نقل ازتعلیق عربی کتاب توسل).

۲- معنی اول برای وسیله چنانچه قبلاً مؤلف آن را ذکر کرده، آن چیزاست که واسطه رسیدن بیک چیزدیگر باشد البته همراه با رغبت. (مترجم).

معنی وسیله درقرآن

آنچه درباره بیان معنای وسیله ذکر نمودیم از لحاظ لغت عربی بود، والیته درین معنی کسی اختلاف ندارد و بر همین معنی سلف وائمه تفسیر این دو آیت شریف را که کلمه وسیله در آن وارد شده است، تفسیر نموده اند:

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ

وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣٥﴾

سوره المائده آیه: ۳۵

(۱)

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ

أَتَيْهِمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ ۗ إِنَّ عَذَابَ

رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿٥٧﴾

سوره الإسراء آیه: ۵۷.

راجع به تفسیر آیت اول، امام المفسرین ابن جریر طبری گفته است: ای آنان که به خدا و پیامبرش و به هر آنچه ایشان بشما خبر داده اند و وعده ثواب نموده اند و به عذابی که از آن ترسائیده اند تصدیق دارید، بترسید از خدا یعنی در امر و نهی اطاعتش را کنید و بسوی او وسیله بجوید (یعنی آن عمل را برایش وسیله قربت بگردانید که او بر آن راضی است).

۱- ای مؤمنان از خدا بترسید او وسیله بجوید و در راه او جهاد کنید باشد که رستگار شوید.

۲- آنان که مشرکان ایشان را می خوانند، بسوی پروردگار خویش وسیله می جویند، تا کدام شان به خدا نزدیک باشد و امید می کنند به رحمت او و می ترسند از عذاب او، هر آینه عذاب پروردگار قابل است.

حافظ ابن کثیر از عبد الله بن عباس رضی الله عنه روایت می کند که معنی وسیله در آیت فوق بمعنای قربت است (چیزی که موجب نزدیک شدن بخداوند تعالی می شود) ابن کثیر مانند آن تفسیر را از مجاهد، و ابویوانل، و حسن بصری، و عبد الله بن کثیر و سدی و ابن زید و عده دیگر، نیز نقل کرده است، و از فتاده این گفتارش را راجع به تفسیر آیت فوق نقل کرده است: (أی تقربوا إلیه بطاعته والعمل بما یرضیه) (۱).

بعد از آن ابن کثیر گفته است: این راکه ائمه تفسیر درباره وسیله گفتند، در میان مفسرین مخالفی وجود ندارد. وسیله آن چیز است که آدمی را به مقصود می رساند. (۲)

اما راجع به آیت دوم، صحابی بزرگوار عبد الله بن مسعود، سبب نزول آن را آنطور بیان کرده است که در ضمن آن معنای مراد وسیله در آن آیت فهمیده می شود، چنانچه گفته است: این آیت درباره چندتن از عربها نازل شده است که آنها چندتن از جنی ها را می پرستیدند پس با آمدن اسلام آن جنی ها اسلام آوردند و آن چندتن انسان ها که اینها را می پرستیدند هنوز هم بیخبرانه این جنی ها را پرستش می کردند. (۳)

حافظ ابن حجر گفته است که آن انسی ها بر عبادت آن جنی ها باقی ماندند و آن جنی ها به عبادت شان راضی نبودند زیرا که مسلمان شده بودند و همین جنی ها بودند که بسوی پروردگار خود وسیله می جستند و فقط همین تفسیر درباره آیت فوق معتمد است.

-
- ۱- یعنی تفسیر {وَابْتَغُوا الْوَسِيلَةَ} این است که نزدیکی بجوید به الله تعالی با طاعت کردن ازو و با عمل کردن چیزی که او را راضی می سازد.
 - ۲- تفسیر ابن کثیر (۳/۵۲-۵۳).
 - ۳- این قصه را بخاری و مسلم روایت کرده اند.

مامی گوئیم: آیت فوق صریح است درین که مراد به وسیله چیزست که با آن انسان به خدا نزدیک می شود، که عبارت از اعمال نیکو است بدلیل اینکه الله تعالی گفته است: (پیتغون) یعنی آن جنی ها که عبادت شان کرده می شد، خود شان جستجوی اعمال صالح را می کنند تا ذریعه آن به خداوند تعالی نزدیک شوند. آیت فوق همچنان اشاره به یک پدیده عجیبی می کند که مخالف با هرفکر سالم است و آن پدیده این است برخی از مردم برای برخی از مخلوق خدا عبادت و دعا می کنند، از آن ها می ترسند و بآن ها رجا مند می باشند، با اینکه این مخلوق خدا، خودشان اسلام خود را ب مردم اعلان کرده اند و اقرار نموده اند که خود بنده های خداوند می باشند و در نزدیک شدن به الله تعالی با انجام دادن کارهای نیکویی که خدا آن را دوست دارد و بآن راضی می شود از همدیگر پیشی می گیرند.

پس الله تعالی سفاقت و نادانی آن جاهلان را بیان کرد که عبادت جنی ها را کردند و بر عبادت شان باقی ماندند، در حالیکه آن جنی ها مخلوق خداوند تعالی هستند و خود عبادت خداوند تعالی را می کنند و مانند ایشان ناتوان هستند، حتی برای خود قدرت سود و زیان راندارند، وهم الله تعالی آنها را نکوهش کرد که تنها برای الله تعالی عبادت نکردند در حالیکه الله تعالی یگانه ذاتیست که مالک سود و زیان است و بدست اوست تقدیر هر چیز و اوحافظ و نگهدار هر چیز است.

تنها اعمال نیکو وسیله نزدیک شدن به الله تعالی است تعجب آوراست که برخی از مدعیان علم با دو آیت ذکر شده استدلال می کنند که توسل به ذات پیامبران و حق شان و حرمت شان و جاه شان جواز دارد، و این استدلال نادرست است و حمل نمودن آن دو آیت برینگونه توسل باطل است، زیرا که در شرع ثابت نیست که این

توسل جائز و مورد پسند باشد، از همین سبب است که هیچ مردی از سلف صالح از آن استدلال نام نبرده است و نه آن توسل را مستحب پنداشته است، بلکه از دو آیت مذکور چنین فهمیده اند که الله تعالی ما را فرموده است که باو نزدیکی بجوییم به کمال رغبت و به همه وسائل قربت و رضای او را بدست آوریم به هر راه و به هر سبب.

مگر الله تعالی در نصوص دیگر ما را فهمانده است: وقتیکه ما خواسته باشیم باو تعالی نزدیک شویم، بر ما لازم است که برایش اعمال نیکو را تقدیم کنیم و عمل نیکو آن است که او آن را دوست دارد و بآن راضی است، الله تعالی شناخت آن اعمال نیکو را به فکر و رای و ذوق ما نسپرده است زیرا که اگر آن را به فکر ما می سپرد آن اعمال حتما باهم مختلف و متضاد و از هم متنافی می بودند، بلکه جهت شناخت آن اعمال نیکو ما را فرموده است که به الله تعالی رجوع نماییم و از ارشاد و تعلیماتش پیروی کنیم، زیرا عملیکه الله تعالی را راضی می سازد، آن را جز الله تعالی کسی دیگر نمیداند بنا بر آن بر ما واجب است که جهت شناختن و سائلیکه ما را بخدا نزدیک می کند به شرع خداوند تعالی مراجعه کنیم و به احادیث و بیان رسول الله صلی الله علیه و سلم مراجعه کنیم یعنی به کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم رجوع کنیم و باین فریضه رسول الله صلی الله علیه و سلم ما را فرموده است چنانچه گفته است: [ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما ان تمسکتما بهما: کتاب الله و سنة رسوله] (۱).

۱- من دو چیز را برای شما فرو گذاشتم: کتاب الله و سنت پیامبر را اگر بآن تمسک کنید هرگز گمراه نمی شوید. "ای روایت- مرسل- از امام مالک است و حاکم آن را از حدیث ابن عباس روایت کرده است و سندش حسن است". (نقل از تعلیق کتاب المرسل)

عمل به چه چیز نیکو می گردد؟

از کتاب الله و سنت پیامبر معلوم می شود: برای اینکه عمل یک انسان نیکو شود و سبب نزدیکی به الله تعالی شود، وجود دو عنصر مهم در آن ضرور است:

اول: اینکه صاحب عمل از آن عمل رضای الله تعالی را مقصود داشته باشد.

دوم: اینکه با شرع خداوند تعالی که عبارت از قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم است موافق باشد، پس اگر یکی از این دو عنصر در عمل نباشد آن عمل نیکو شده نمی تواند و مورد قبول نیست.

برین مطلب این قول خداوند تعالی دلالت دارد:

فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا

يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴿۱۱۰﴾ سورة الكهف آیه: ۱۱۰. (۱)

پس الله تعالی فرموده است که ضرور است عمل اوصالح باشد یعنی به سنت موافق باشد و باز فرموده است که صاحب آن عمل ضرور است که آن عمل را برای الله تعالی خالص نماید و چیزی دیگر را غیر از الله تعالی مراد نداشته باشد.

۱- اگر کسی امید رو برو شدن را با پروردگار خود داشته باشد باید که عمل نیکو انجام دهد و در عبادت پروردگار کسی را شریک نکند.

حافظ ابن کثیر در تفسیر خویش فرموده است: این دوامردورکن برای عمل قبول شده حساب شده است، یعنی ضرور است که هم برای الله تعالی خالص باشد و هم در شریعت رسول الله صلی الله علیه وسلم حق و صواب باشد، و چنین تفسیر از فضیل بن عیاض رحمه الله و غیر او نیز روایت شده است.

فصل دوم

وسائل تکوینی و وسائل شرعی

چون فهمیدیم که وسیله عبارت از چیزیست که انسان را به مطلوبی که مرغوب است می رساند پس بدانکه این وسیله بدو قسم است.

وسيله تکوینی و وسیله شرعی

وسيله تکوینی عبارت از آن سبب تکوینی است که از روی خلقت و فطرت خود، انسان را بمقصودش می رساند و این گونه وسیله در میان مسلمان و کافر مشترک است، بدون از تفاوت (یعنی هر که بآن چنگ بزند - مسلمان باشد یا کافر - ذریعه آن بمطلوب مرغوب خود می رسد) مانند آب که از روی خلقت خویش وسیله

سیراب شدن است ومانند طعام که از روی خلقت خویش وسیله سیرشدن است ومانند لباس که وسیله حمایت ازگرما و سرما است ومانند موت که وسیله انتقال ازیک جای بجای دیگر است و بهمین طور وسائل دیگر.

مگر وسیله شرعی هر سببی را گفته می شود که شرعا ذریعه برای رسیدن به مطلوب باشد چنانچه وسیله بودن آنرا کتاب الله و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان کرده باشد و این وسیله مخصوص به مسلمانان است چون بامر خداوند تعالی و پیامبرش تسلیم می باشند و مثال آن تلفظ به کلمهء شهادت است کلمهء شهادت همراه با اخلاص و فهم وسیله در آمدن در بهشت و وسیله نجات از همیشه ماندن در آتش است، بهمین طور نیکوئی کردن در پی بدی کردن وسیلهء محو شدن بدی است و خواندن دعای ماثور بعد از اذان وسیلهء در یافتن شفاعتی رسول الله صلی الله علیه وسلم است و احسان کردن با خویشاوندان وسیله درازی عمر و فراخی روزی است و بهمین طور وسائل دیگر.

پس این چیزهای ذکر شده که وسائلی برای مقاصد خاص می باشند فقط از طریق شرع بوده نه از طریق سائنس و تجربه و یا از طریق حواس پس ماکه فهمیدیم: احسان باخویشاندان عمر را دراز می کند و روزی را فراخ می سازد فقط از طریق گفتار رسول الله صلی الله علیه وسلم است:

(من أحب أن يبسط له في رزقه أو ينسأ له في أثره فليصل رحمته) (۱) .

۱- هرکه دوست داشته باشد روزی اش فراخ شود یا عمرش دراز شود باید که با خویشاوندان خود احسان کند. " این حدیث را شیخان و غیرایشان روایت کرده اند."

بسا از مردم در فهم این دونوع وسیله (تکوینی و شرعی) بخطا می روند چنانچه دریک چیز گمان می کنند که سبب تکوینی است و بمقصود می رساند، مگر آنطور نمی باشد، وگاهی یک چیز را سبب شرعی فکرمی کنند که بمقصود و مطلوب می رساند مگر امر بخلاف آن می باشد.

یکی از مثال ها ووسائلیکه شرعاً و تکویناً باطل هستند این است: مردی درشاهراه نصر دردمشق روان هست، ناگاه می بیند که مردمی درجای گرد آمده اند و مرغکی را شبیه موش بر میز خورد سرداده اند و درپهلویش دسته ازتکتها را گذاشته اند و بر روی هر تکت خواهشات مختلف مردم را صاحب پرنده (مرغک) نوشته است یا اینکه آن خواهشات جاهلانه را برخی از حاضرین از حفظ بر آن مرغک می خواند، پس درین اثنا دیده می شود که دوتن ازدوستان برین مجلس پیش می شوند پس یکی برای دیگرش می گویند: بیاکه بخت ونصیب خودرا بنگریم پس برای صاحب مرغک چند قرش (۱) میدهد، پس صاحب مرغک مرغک را بسوی آن تکتها سوق میدهد تایک تکت را بمنقار خود بردارد و بدست آن مرد بدهد، پس آن مرد تکت را ازمنقار مرغک می گیرد و در آن بخت ونصیب خود را می خواند.

پس شما اندازه فکرو هوش این مرد را ملاحظه کنید که جاندار خورد را برای خود رهنما می گیرد تا او را دلالت کند بر هر چیزیکه آن را نمی داند، و تا او را بر تقدیری خبر دهد که از نظرش غائب است.

۱- صدم حصه پولی لیره وجنیه را قرش می گویند.

حقیقت این است که اگر آن مرد باین معتقد باشد که آن جاندار برغیب علم دارد پس یقیناً آن حیوان ازوی بهتر است و اگر بر آن اعتقاد ندارد پس این فعل وی بی فائده و بی دانشی و ضائع کردن وقت و مال است. و ازچنین کارمردمان عاقل می پرهیزند و هم پیشه کردن این عمل گمراه ساختن مردم و خوردن مال های شان به حرام است.

بدون شک، این مردم که به پیش این جاندار می روند تاذریعه آن به یک امرغیبی علم پیدا کنند ازین جهت است که این جاندار را وسیله تکوینی برای فهم آن امرغیبی فکرمی کنند، مگر این فکر باطل است، زیرا تجربه و نظر صحیح به بطلان آن حکم کرده است، بلکه این یک وسیله خرافی است که ازجهل و گمراهی پیدا شده است، و این وسیله از نظر شریعت نیز باطل است، یعنی وسیله شرعی هم نیست زیرا که مخالف کتاب الله تعالی و سنت و اجماع است، برای اثبات باطل بودن، این وسیله کفایت می کند که مخالف این آیت قرآن مجید است.

{عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا} ﴿۲۶﴾ إِلَّا مَنْ

أَرْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ {سوره الجن آیه: ۲۶-۲۷} (۱)

ازجمله وسائل تکوینی خیالی و خرافی یکی این است که برخی گمان می کنند که سفر کردن و یا ازدواج کردن درروز چارشنبه موجب خطر در سفر و ناکامی در ازدواج می شود. و یا می گویند هر که در یک کار مهم آغاز کند بعد از آن نظرش در اثنای آن

۱- خدا دانای عیب است پس برغیب خود دانا نمی گرداند هیچ کس را مگر کسی را که ازوی راضی است که پیامبران اند.

کار برنابینای ویا بر معیوبی بافتد پس آن عمل وی ناقص می شود و در آن ناکام می شود.

از جمله اسباب باطل و وسائل نادرست یکی این است که عربها و مسلمین امروز چون شمار خود را بیشتر از شما دشمنان می بینند، پس گمان می کنند که بوسیله این کثرت بردشمنان صهیونی واستعمار گران پیروز می شوند، و یهود را در بحر می اندازند، در حالیکه وضع اسلامی شان طوری است که می بینید! باید گفت که تجربه، خطائی و بطلان این فکر را ثابت نموده است، بلکه امر پیروزی بردشمن عمیق تر است از اینکه با این نظر سطحی در نصیب کسی شود.

از جمله وسائل خیالی و خرافی که برخی از مردم شرعی تصور نموده و گمان می کنند که چنگ زدن بآن وسائل، ایشان را به الله تعالی نزدیک می کند، حال این که آن هارا در حقیقت از الله تعالی دور می کند و موجب خشم و غضب خداوند تعالی و بلکه موجب لعنت و عذاب اومی شود، چنانچه برخی از مردم به اولیاء و صالحین دفن شده در قبرها استغاثه می کنند. دعا و زاری می کنند تا حاجتهای شان را بر آورده سازند، در حالیکه جز خدا کسی دیگر حاجتهای شان را بر آورده نمی تواند، چنانچه از آن صالحین و اولیاء مرده می خواهند تا ضرر را از ایشان دفع کنند و مرض شان را شفا دهند، و برای شان روزی دهند، اولاد دهند، و بردشمنان نصرت شان دهند، و مانند آن پس اجساد خویش را باهن و سنگ قبر می مانند و آن را می جنبانند، و بر قبرهای شان مکتوبهای را می نهند که در آن آرزوها و آرمان های خود را نوشته می نمایند و چنین وسائل را شرعی می گویند، با اینکه در حقیقت باطل و حرام اند و با تهداب و اساس اسلام منافی اند و آن اساس عبادت خداوند تعالی و خاص نمودن همه انواع عبادت برای الله تعالی است.

برخی از وسایل و اسباب خیالی که برخی از مردم آن را شرعی و جائز خیال می کنند. این است وقتیکه در اثنای سخن گفتن شخصی، یکتن از حاضرین و یا خود سخن گوئی عطسه بزند، پس این عطسه را دلیل بر راست بودن آن سخنان میدانند. (۱)

برخی از اسباب خیالی که آن را مشروع می دانند این است که می گویند: وقتی گوش کسی صدای مخصوص کند، می گویند که یکتن از یاران و یا قریبانش او را بخیر یاد کرده است. (۲)

و مانند این اعتقاد شان که اگر کسی در شب ناخن های خود را قطع کند و یا روز شنبه و یا یک شنبه قطع کند، بروی بلا نازل می شود، و همچنین بروی بلا نازل می شود اگر خانه خود را در شب جاروب زند.

۱- شاید این عقیده خرافی برین حدیث موضوع بنا شده باشد، (من حدث حدیثا فعتس عنده فهو حق) یعنی هر که سخن گوید و در میان سخن گفتن او کسی عطسه زند، پس این عطسه دلالت بر حق بودن آن سخن دارد.

این حدیث باطل است و امام شوکانی آن را در کتاب خود: (الفوائد المجموعه فی الأحادیث الموضوعه ص: ۲۲۴) ذکر نموده است. (نقل از تعلیق عربی کتاب: التوسل بقلم مؤلف).

۲- این عقیده خرافی نیز از حدیث موضوع گرفته شده است: إذا طنت أذن احدکم فلیصل علی ولیقل ذکر الله بخیر من ذکرنی. وقتیکه صدا دهد گوش یکتن از شما پس باید که بر من درود گوید و باید که بگوید: خدا بخیر یاد کند کسی را که مرا یاد کرده است این حدیث باطل رانیز شوکانی در کتاب خود (الفوائد المجموعه فی الأحادیث الموضوعه ص: ۲۲۴) آورده است (نقل از تعلیق عربی کتاب التوسل بقلم مؤلف).

وهم اعتقاد دارند: اگر کسی بر سنگی اعتقاد نفع رسانی کند، پس آن سنگ برایش نفع می‌رساند. (۱)

پس این اعتقادات و امثال آن همه باطل و خرافات و تخمین و خیال اند زیرا که الله تعالی برحق بودن آنها برهاتی را نفرستاده است، و شما ملاحظه نمودید که اساس و بنیاد این عقاید خرافی احادیث موضوع و ساخته شده است، لعنت خدا بر کسی که آن را ساخته است و روسیاه کند خدا کسی را که آن را به رسول الله صلی الله علیه و سلم نسبت داده است.

بنابراین وسائل تکوینی دو قسم می‌شود:

۱- یکی آن که مباح است والله تعالی توسل را بآن اجازه داده است.

۲- دوم آن که حرام است والله تعالی توسل را بآن اجازه نداده است.

ما پیشتر مثال‌های برای وسائل شرعی و تکوینی بیان کردیم و گفتیم که هریک آن شامل جائز و حرام می‌باشند و برای وسائل حرام در هر دو قسم شرعی و تکوینی مثال‌های ذکر نمودیم و گفتیم که مردم باین وسائل حرام چنگ می‌زنند و آن را مباح و موجب رسیدن به مقصود می‌دانند، حال آنکه امر به عکس می‌باشد، و بمقصود نمی‌رساند، اکنون برخی از مثال‌های تکوینی مشروع و تکوینی غیرمشروع را بیان می‌کنیم.

۱- این عقیده گمراه کن را ازین حدیث باطل گرفته اند لوأحسن أحدكم ظنه بحجر لنفعه الله به یعنی اگر یکی تان بر سنگی گمان نیکو کند خواهی نخواهی او را بآن سنگ الله تعالی نفع میدهد. این حدیث باطل را حافظ العجلونی در (كشف الخفاء ۱۵۲/۹) آورده است و از این تمییه نقل کرده است که این حدیث دروغ است. و از این حجر روایت کرده است که این حدیث اصل ندارد، و از صاحب: (المقاصد) روایت کرده است که این حدیث صحیح نیست. و از این قییم نقل کرده است که آن سخن از گفتار بت پرستها است چون آنها در سنگها چنان عقیده داشتند (نقل از تعلق کتاب التوسل).

از جمله وسائل تکوینی مشروع، برای بدست آوردن روزی پیشه کردن خرید و فروش و تجارت و زراعت و اجاره است، و از جمله وسائل تکوینی حرام و غیر مشروع، قرض دادن برای بدست آوردن سود و ربا (بیع عینه)، (۱) احتکار، پوشاندن عیب متاع، دزدی، قمار، شراب فروشی، وبت فروشی (و صورت فروشی) است و دلیل بر آن این قول خداوند تعالی است: { وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا }

سوره البقرة آیه ۲۷۵. (۲)

پس بیع و ربا هر یک سبب و وسیله تکوینی برای بدست آوردن روزی است مگر الله تعالی بیع را مشروع گفته و ربا را حرام گفته است.

صحت و مشروعیت وسائل را چگونه می شناسیم؟

طریق درست و معیار برای شناختن وسائل مشروع چه تکوینی باشد و چه شرعی، تنها رجوع کردن به کتاب خدا و سنت پیامبرش می باشد و معنای رجوع این است که خود را درباره ثبوت آن نص بفهمانیم و پس بنگریم که آیا آن نص بر آن وسیله دلالت دارد یا نه؟ غیر ازین، طریق دیگر برای شناخت وسائل شرعی وجود ندارد.

۱- بیع عینه این است که کسی مثلاً پیش بزاز می رود و برایش می گوید- پول بکار دارم مرا قرض بده- بزاز رخت را بالای صد روپیه به نسیه می فروشد باز آن رخت را از وی هشتاد روپیه در همان مجلس به نقد می خرد بعد از آن برایش هشتاد روپیه میدهد و رخت را در نزد خود حصار می کند، بعد از مدتی در وقت مطالبه ثمن رخت، از نزد وی صد روپیه می ستاند و این سود است. (مترجم).

۲- خدا خرید و فروش را رو کرده و سود و ربا را حرام گردانیده.

اما طریق صحیح برای شناخت وسائل تکوینی محض، نظر درست و امتحان و آزمایش ذریعه حواس و تجربه نمودن با آلات حسی و علمی میباشد.

برای جواز بکار بردن وسیله تکوینی دوش شرط موجود است:

۱- اول اینکه در شرع استعمال آن مباح باشد.

۲- دوم اینکه به یقین و یا به غالب گمان ذریعه برای حصول مقصود شود.

اما بکار بردن وسیله شرعی فقط یک شرط دارد و آن اینکه در شرع ثابت باشد، پس وسیله ساختن یک مرغک برای شناخت یک امر غیبی از لحاظ تکوینی غلط و باطل است، زیرا تجربه آن را باطل ساخته است، و از لحاظ شریعت کفر و گمراهی است، الله تعالی بطلان آن را بیان کرده است و از آن بیم داده است.

بسا مردم درباره امور فوق بخطا می روند پس بمجردیکه نفعی را به وسیله از وسائل مقارن می بینند گمان می کنند که استعمال آن وسیله شرعاً جواز دارد، چنانچه مثلاً یکی از ایشان وقتی یک ولی را می خواند یعنی به پیش اودعا می کند و از وی چیزی می خواهد و یا از مرده کمک و فریاد رسی می خواهد و بآن استغاثه می کند پس مطلوبش حاصل می شود پس اودعا می کند که مرده ها و اولیاء را قدرت است که بامردم کمک و نصرت کنند و بآن استدلال می کند که دعا در نزد شان و استغاثه بآن ها شرعاً جواز دارد، در حالیکه هیچ سندی در دست ندارد، جز اینکه در وقت دعا مطلوبش بدست آمده است.

متأسفانه در برخی از کتابهای دینی، میان چیزهای را ازین قبیل قرائت نمودیم، نویسنده آن کتاب از حال و سرگذشت خود و از سرگذشت کدام شخص دیگر قصه می کند که وی در مشقتی واقع شده بود و از فلان و فلان مرد صالح مدد خواست و بآن استغاثه کرد

ونام او را یاد کرد پس درحال آن ولی حاضر شد و یا درخوابش آمد پس بفریاد رسید و مراد او را حاصل نمود.

این بیچاره و امثالش نمی دانند که اگرچنین حادثه راست هم باشد، برای مشرکان و اهل بدعت استدراج و عذاب و فتنه و مکر خداوند تعالی است، از جهت این که از کتاب خداوند تعالی روگردان شده اند، و از هوای نفس و شیطان پیروی کرده اند.

مردیکه آن قصه را نوشته است براساس آن قصه، استغاثه را به غیرالله جائز گفته است، استغاثه ایکه شرک اکبر است. مامی گوئیم که احتمال قوی موجود است که آن حادثه، اصلاً ساختگی باشد و یا دران تغییر و تحریف فاحش شده باشد تا مردم را گمراه کنند.

و این احتمال هم موجود است که اصل حادثه راست باشد مگر صاحب قصه نفهمیده که این کمک از طرف کدام کسی صورت گرفته است؟ شاید این کمک از طرف شیطان صورت گرفته باشد و او گمان کرده باشد که آن ولی و یا آن مرد صالح با وی کمک کرده است، آری شیطان چنین کار را بخاطر کافر ساختن مردم می کند، برخی آن را می فهمند و برخی نمی فهمند، روایت زیاد موجود است که در زمان جاهلیت مشرکان در پیش بت می آمدند و برایش صدا میدادند، پس این مشرکان آنجا آوازی را می شنیدند، پس این مشرکان گمان می کردند که این صدا و این جواب از طرف همان بتها است که جهت پرستش آن آمده اند، و آن هارا مقصود داشته اند حال آنکه در واقع الامر آن آواز از شیطان لعین بود، می خواست که آنها را گمراه کند، و دیگر هم عقائد ایشان را باطل بسازد.

مقصود ما از آن چه گفتیم این است که باید بدانیم، تجربه ها و قصه های مردم وسیله صحیح و درست، برای شناخت مشروع بودن اعمال دینی (و عقاید دینی) نیستند، بلکه یگانه وسیله برای شناخت اعمال شرعی و مقبول این است که شریعت را فیصله گر

قبول کنیم، شریعتی که در کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم تمثیل شده است نه در چیزی دیگر.

مهمترین چیزیکه مردم ذریعه آن درین باره به خطا رفته اند این است که می خواهند بعض امور غیبی را به وسیله ازوسائل ناروا بفهمند و ادراک نمایند، چنانچه در نزد کاهن و عراف و منجم و ساحر و شعبده باز می آیند و از آن ها امور غیبی را می پرسند چون بر آنها عقیده دارند که غیب را می دانند، و آنها هم برای شان از برخی از امور غیبی سخن می گویند و گاه گاه سخن شان از روی تصادف راست بر می آید. بنابراین غیب گوئی را جائز و مباح می دانند، به بهانه اینکه گاه گاه به واقع مطابق می شود و از آن نفعی می برند، حال اینکه چنین عقیده، غلط فاحش و گمراهی آشکار است زیرا بدست آوردن مجرد منفعت به وسیله ازوسائل برای مشروع بودن این وسائل کفایت نمی کند، چنانچه مثلاً، فروش شراب از مجرد منفعت خالی نیست زیرا قمار و لاتری که گاه گاه منفعت داشته می باشند. چنانچه الله تعالی گفته است:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ

وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا ﴿٢١٩﴾

سوره البقرة آیه ۲۱۹ (۱)

باز هم در شریعت حرام می باشند و چنانچه در حدیث ثابت است که بسبب شراب برده تن لعنت گفته شده است، پس آمدن در نزد کاهن نیز حرام است زیرا که در دین از آن نهی ثابت است، و از آن بیم داده است، رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته است:

۱- ترا می پرسند از حکم شراب و قمار، بگو گناه آن بزرگ است و در آن برای مردم منفعت است و گناه آن بزرگ تر است از نفع آن.

[من أتى كاهناً فصدقه بما يقول فقد برئ مما أنزل على محمد] (۱)
 رسول الله صلى الله عليه وسلم گفته است:
 [من أتى عرافاً فسأله عن شيء لم تقبل له صلاة أربعين ليلة] (۲)
 معاویه بن حکم سلمی برای رسول الله صلى الله عليه وسلم
 گفت: برخی از مردمان مادر نزد کاهن می روند؟ (یعنی حکم آن
 چیست؟) رسول الله صلى الله عليه وسلم در جوابش گفت: که تودرنزد
 کاهنان مرو.

رسول الله صلى الله عليه وسلم بیان کرده است که ساحر و کاهن
 به کدام علت گاه گاه سخن موافق به غیب می گویند؟ رسول الله
 صلى الله عليه وسلم گفت: وقتی که الله تعالی برکاری در آسمان حکم
 کند پس فرشتگان از جهت خشوع و انقیاد و قبول فرمان خداوند تعالی
 بال می زنند و آن را صدای می باشد مانند صدای زنجیر که بر سنگ
 زده می شود، پس وقتی که هیبت از دل‌های شان برآید، در میان خود
 می گویند، پروردگارتان چه گفت! برخی دیگر در جواب می گویند که
 پروردگار ما حق را فرمود و او برتر و بزرگ است پس درین وقت،
 جواب آن فرشته را شیطان‌های که بنام: مسترق السمع - یعنی
 دزدان سخن یاد شده اند به سرقت می برند و آن‌ها یکی بالای دیگر
 از زمین تا آسمان قرار داشته می باشند، پس گاه گاه شعله آتش آن
 شیطان را که سخن را دزدیده است - پیش از آن که آن سخن را برای
 رفیق نزدیک خود برساند - می سوزاند، و گاه گاه آتش برایش نمی

۱- هر که در نزد کاهن بیاید و سخنش را درست بداند پس این شخص بیزار شده
 است از آن چه که بر محمد صلى الله عليه وسلم نازل شده است. "این حدیث
 را احمد بن حنبل و ابوداؤد روایت کرده اند سندش صحیح است." (نقل
 از تعلیق التوسل)

۲- هر که در پیش منجم بیاید و از وی چیزی را بپرسد نماز چهل شب او قبول نمی
 شود "این حدیث را مسلم روایت کرده است.

رسد پس آن سخن را برای رفیق نزدیک خود می گوید و آن رفیق برای رفیق خود یکی بعد از دیگر تسلیم می کنند تا که آن سخن را بزمین می رسانند پس آن سخن را دردهن ساحر(کاهن) می گذراند پس آن کاهن درپهلوی آن سخن صد دروغ دیگر میگویند و ازطرف مردم راست پنداشته می شود، پس درمیان خود چنین می گویند: آیا چنان نبود که همان ساحر(کاهن) درفلان روز برای ما چنان وچنان گفت: پس دیدیم که راست گفته بود (البته این همان سخن بود که ازفرشته آسمان آن را دزدیده بودند) (۱).

مانند حدیث فوق، درحدیث دیگر که ازعبد الله ابن عباس رضی الله عنه روایت است. چنین وارد است: رسول الله صلی الله علیه وسلم باتنی چند ازیاران خود نشسته بود که ستارهء روشن شد، پس رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: شما دروقت جاهلیت درباره این ستاره چه نظر داشتید وقتیکه روشن می شد؟ اصحاب کرام گفتند ما آن ستاره را دلیل ونشانه برپیدایش ویا مرگ یک آدم بزرگ می دانستیم. رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: پرتاب شدن این ستاره ازجهت پیدایش ویا مرگ کسی نمی باشد، بلکه پرتاب شدن ستاره ازین جهت است: وقتیکه الله تعالی حکم برانجام دادن کاری کند، حاملین عرش تسبیح می گویند بعد ازآن فرشتگانیکه بآن ها نزدیک اند، تسبیح می گویند بهمین ترتیب یکی بعد از دیگری تا آسمان دنیا تسبیح می گویند وآن تسبیح تا آسمان دنیا می رسد.

بعد ازآن فرشتگانیکه به حاملین عرش نزدیک تر اند، ازحاملین عرش می پرسند که پروردگار شما چه گفت: پس حاملین عرش آنها را ازحکم پروردگار خبرمی کنند.

۱- این حدیث را بخاری درجای های مختلف ازکتاب جامع خود روایت کرده است وازآجمله کتاب التفسیر اوست.

بهمین ترتیب هر جماعت بالا، جماعت پائین را از حکم پروردگار خبر می سازد تا که آن خبر به فرشتگان آسمان اول می رسد، پس درینجا جنی پنهان می باشد و آن خبر را می شنود، پس آن جنی ها با این ستاره ها زده می شوند، پس هر خبریکه آن جنی ها آن رابطور صحیح بزمین می آورند آن حق می باشد، مگر آنها با آن سخن حق دروغ را اضافه می کنند.

پس ازین دوحیث و احادیث دیگر درین موضوع ما دانستیم که در میان جن و انسان اتصال و ارتباط هست و این راهم فهمیدیم که جنی آدمی را به برخی از اخبار صادق و راست با خبر می سازد، مگر بآن اخبار دروغ دیگر را از خود اضافه می کند، پس آن کاهن همه آن اخبار را برای مردم قصه می کند، و مردم برخی از آن را راست می یابند مگر با این هم شارع حکیم مردم را آزمون به پیش کاهن منع کرده است و از تصدیق شان بیهم داده است. چنانچه کمی پیشتر ذکرش نمودیم.

پس بهمین نسبت باید فراموش نکنیم که عمل کاهن و عمل منجم و آنچه بنام عرافت یاد می شود تاکنون هم بر افکار مردم تاثیر بد خود را دارد، حتی در عصر ما بر مدعیان علم و فکر و تمدن و فرهنگ. اینها می گویند که وقت کهنات و شعبده و سحر و دیگر گذشته است، ولی اگر کسی بدقت باندیشد و بر آنچه که درینجا و آنجا صورت می گیرد خود را خبر سازد، به علم یقین می داند که کهنات و شعبده و سحر اکنون هم بر افکار اکثر مردم سیطره دارد، مگر با جامه نوین و رنگ نوین و اشکال نوین، طوریکه به حقیقت آن غیر از مردمان انگشت شمار کسی دیگر پی نمی برد.

عملیه حاضر کردن ارواح و با آن ها سخن گفتن و با آنها ارتباط گرفتن جز ازینکه شکلی از اشکال کهنات نوین باشد که مردم را گمراه می کند و از دین می گرداند و به زنجیر اوهام و خیال های باطل

می بندد چیزدیگرنیست، اینها برین نوع کهانت گمان می کنند که حقیقت است، علم است، ودین است، مگردرواقع الامر علم وحقیقت ودین از آن بیزاراست.

خلاصه وعصاره بحث این است: آنچه اسباب ووسائل تکوینی یاد شده است وآنچه که برآن گمان کرده اند که اسباب ووسائل شرعی است، پس چنگ زدن بآن وعملی ساختن هیچ یک آن روانیست، مگربعد ازآنکه جواز وروا بودن آن را ثابت سازند وچنانچه درچنگ زدن به اسباب نکوینی شرط دیگرهم است وآن اینکه صحت وثبوت ومفید بودن آن را با نظر وتجربه ثابت نموده باشند.

چیزیکه برما لازم است آن را بفهمیم این است: درآنچه که ثابت شده است که وسیله تکوینی است، برای جواز استخدام وعملی ساختن آن همین کفایت می کند که درشرع از آن منع نیامده باشد یعنی عدم نهی درشرع، درحکم اجازه شرع است، درچنین موضوعات فقها، می گویند: اصل دراشیاء اباحت است- مگر برای جوازعملی ساختن وسائل شرعی وجواز عقیده برآن تنها این کفایت نمی کند شارع از آن منع نکرده است ودران نهی نیست- چنانچه برخی ازمردم فکر نموده اند. بلکه برای جواز آن ضروراست که نص شرعی موجود باشد که تصریح برجواز آن ویا بر مستحب بودن آن بنماید. (۱).

۱- ازسباق سخن مؤلف گرامی فهمیده می شود که درجمله وسائل شرعی وسیله جائز ومباح هم است اما بنظر من درمیان وسائل شرعی ودرمیان عبادات امرمباح وجائز بمعنی خاص آن وجود ندارد بلکه همه آن ازمستحب شروع وبه فرض منتهی می شود پس مباح تنها دروسائل تکوینی موجود می باشد. (مترجم).

زیرا که استحباب یک معنی زائد و اضافه بر اباحت است زیرا که استحباب (مستحب بودن) چیزی است که موجب قربت و نزدیک شدن به الله تعالی می شود.

و آنچه ازین قبیل است و قربت یاد می شود تنها باین ثابت نمی شود که در مورد آن نص نیامده است، پس از همین جاست که برخی از اسلاف ما گفته اند. (هر عبادتی که اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را بحیث عبادت نشناخته باشند پس شما آنرا عبادت نه شمارید و با آن برای خداوند تعالی عبادت نکنید) البته این قاعده کلی از آن احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم گرفته شده است که از پیدا کردن بدعت در دین منع نموده اند و شمار چنین احادیث زیاد است.

از همین جا است که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله تعالی گفته است: (اصل در عبادات منع است مگر آنجا که نص موجود باشد و اصل در عادات اباحت و جواز است مگر آنجا که نص موجود باشد) این قاعده را با خود حفظ کن زیرا که بی حد مهم است و شما را بر شناخت حق در همه موارد اختلاف کمک میدهد.

فصل سوم

توسل مشروع و انواع آن

در صفحات گذشته دوقضیه، مستقل و ازهم جدا را دانستیم، قضیه اول آنکه درباب توسل گیری آنچه بآن توسل کرده می شود و وسیله قرار می گیرد، لازم است که مشروع باشد، و این نوع وسیله جزبا کتاب خداوند تعالی و سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم به چیزی دیگر شناخته نمی شود.

قضیه دوم این است که آنچه بآن توسل کرده می شود و وسیله قرار می گیرد لازم است که وسیله تکوینی درست باشد، یعنی بتواند بمقصود برساند.

ما می دانیم که الله تعالی ما را فرموده است که باو دعا کنیم و باو استعانت بجوئیم چنانچه گفته است:

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ

عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴿٦﴾ (سوره المؤمن آیه:

۶۰(۱).

۱- پروردگار تو فرموده: بخوانید مرا تا قبول کنم دعای شما را، کسانی که تکبر می کنند از عبادت من داخل خواهند شد به دوزخ خوار شده.

وچنانچه گفته است:

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا
دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿١٨٦﴾^ط سوره
البقره آیه: ۱۸۶. (۱)

الله تعالی بعض انواع توسل را که مشروع و مفید است و مقصود با آن برآورده می شود برای مابیان کرده است و هم آن انواع توسل مشروع را که ذریعه آن الله تعالی دعای دعا کننده را قبول می کند نیز بیان کرده است، بشرطیکه شرطهای دیگر که برای قبول شدن دعا ضروراست نیز متحقق شود، پس ما همان انواع توسل مشروع را که که نصوص ثابت برآن دلالت می کند بیان می کنیم و بنفع هیچ جهتی از تعصب و جانبداری کار نمی گیریم.

بعد از تتبع و بررسی نصوص از کتاب الله و سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم برای اثبات می شود که اینجا فقط سه نوع توسل وجود دارد که الله تعالی آن را مشروع قرار داده است و با استعمال آن تشویق و ترغیب کرده است، برخی ازین سه نوع توسل در قرآن کریم وارد است، رسول الله صلی الله علیه و سلم بآن عمل کرده است و امت خود را برآن تشویق و ترغیب کرده است.

۱- چون ترا پسند بنده های من از من پس من نزدیکم، دعای دعا کننده را می پذیرم چون بخواند مرا، پس باید که فرمان من عمل کنند و بمن ایمان بدارند تا راه یاب شوند.

باید متوجه بود که درین سه نوع توسل، قطعاً توسل بذات یا جاه یا حق یا مقام کسی نیست، پس این امر دلالت برین دارد که توسل با چیزهای فوق (ذات و جاه و....) مشروع نبوده و درزیر عمومیت کلمهء (الوسيلة) که در دو آیت ذکر است داخل نمیشود. (۱).

اینک انواع توسل مشروع:

۱- توسل به اسماء و صفات الله تعالی:

اینکه اسمی از اسماء حسناء الله تعالی را وبا صفتی از صفات او را برایش وسیله کند چنانچه یک مسلم در دعای خود بگوید:

[اللهم إني أسألك بأنك أنت الرحمن الرحيم اللطيف الخبير أن تعافيني].

خدایا بوسیله این نام های تو که رحمان و رحیم و لطیف و خبیر هستی از تو میخواهم که از مصائب مرا خلاص کنی، یا چنین بگوید: [أسألك برحمتك التي وسعت كل شيء أن ترحمني وتغفرلي] خدا یا بوسیله رحمت تو که شامل هر چیز است از تو می خواهم که بر من رحم کنی و گناه مرا بیامیزی.

۱- آن دو آیت این ها اند: **تَبْتَغِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا**

إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ﴿١٦﴾ سورة المائدة.

۲- آیه: **أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ**

سورة الاسراء آیه: ۵۷ ﴿۵۷﴾

و از قبیل توسل ب صفت خداوند تعالی این دعای گوینده است:
[اللهم انی أسألك بحبک لمحمد صلی الله علیه وسلم].
 خدایا من بوسیله محبت توبا محمد صلی الله علیه وسلم
 از تومی خواهم.. زیرا که محبت از صفات خداوند تعالی است.
وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوهُ بِهَا ^ط **سوره الاعراف آیه: ۱۸۰ (۱).**

یعنی به پیشگاه الله تعالی دعا کنید و به اسماء حسناى او توسل
 کنید و آن را وسیله گیرید.
 درین شک نیست که آیت مذکور صفات الله تعالی را نیز شامل
 می شود. آنطوریکه اسمای او را شامل است. زیرا اسمای خداوند تعالی
 صفات خاصه الله تعالی اند.
 از آن جمله این دعای سلیمان علیه الصلاة والسلام است که الله
 تعالی آن را حکایت کرده است، چنانچه گفته است:

**وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ
 وَالِدِيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأُدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ
 الصَّالِحِينَ** (۲) **سوره النمل آیه: ۱۹.**

و از آن جمله این دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم است
 که در نماز پیشتر از اسلام گفته است:

- ۱- خاص الله را اسمای حسنی است پس او را با این اسماء بخوانید.
- ۲- گفت سلیمان ای پروردگار من الهام کنی برای من که شکر آن نعمت ترا گزارم
 که بر من و بر پدر و مادر من کرده ای و الهام کن برای من که بجا آورم عمل
 صالحی که تو آن را پسند نمای و داخل کن مرا بوسیله رحمت خود در زمره
 بندگان نیکو کار خود.

اللهم بعلمك الغيب وقدرتك على الخلق احيني ما علمت الحياة خيراً لى
وتوفنى إذا كانت الوفاة خيراً لى [(۱)] .

از آن جمله یکی این حدیث شریف است.
رسول الله صلى الله عليه وسلم از مردی شنید که در وقت
خواندن تشهد در نماز می گفت:

[اللهم انى أسألك يا الله الواحد الأحد الصمد الذى لم يلد ولم
يولد ولم يكن له كفواً أحد أن تغفر لى ذنوبى إنك أنت الغفور الرحيم]
(۲)

وهم چنان رسول الله صلى الله عليه وسلم از مردی شنید که در وقت
خواندن تشهد در نماز گفت:

[اللهم انى أسألك بأن لك الحمد لا إله إلا أنت وحدك لا شريك
لك المئنان يا بديع السموات والأرض يا ذا الجلال والإكرام يا حى يا قيوم
إنى أسألك الجنة وأعوذ بك من النار] (۳) .

۱- خدا یا بوسیله علم تو بر غیب و بوسیله قدرت تو بر خلق مرا زنده بدار تا که
می دانی زندگی مرا بهتر باشد و بمیران مرا اگر مرگ برایم بهتر باشد. " این
روایت از نسائی و حاکم است و حاکم آن را صحیح گفته است و ذهبی هم باو
موافق است و واقعاً حدیث مذکور صحیح است. " (نقل از تعلیق بر کتاب
التوسل).

۲- الهی از تو می خواهم، یا الله که واحد و احد و صمد هستی، و تونه زاده نی
کسی و نه از تو کسی زاده شده است، و هیچ کسی مانند تو نیست، از تو می
خواهم که گناه های مرا ببامری و تو آمرزنده، گناه هستی و مهربانی هستی.
" این حدیث را ابوداؤد، و نسائی، و احمد و غیر آن ها روایت کرده اند، و سندش
صحیح است. " (نقل از تعلیق عربی کتاب: التوسل للآلبانی).

۳- الهی از تو می خواهم بوسیله اینکه حمد خاص ترا است، جز از تو کسی
مستحق عبادت نیست، یکی هستی، شریک نداری، زیاد احسان کننده ای،
افریننده، آسمان ها و زمین، ای صاحب بزرگی و احسان ای آنکه حی و قیوم
هستی از توجنت می خواهم و بتو از آتش پناه می جویم. " این حدیث را ابوداؤد
و نسائی و احمد و غیر آنها بسند صحیح روایت کرده اند. " (نقل از تعلیق عربی
کتاب التوسل للآلبانی)

بعد از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم برای اصحاب کرام گفت: آیا میدانید که این مرد به چه چیز دعا کرد (یعنی چه چیز را وسیله گردانید؟) گفتند خدا و پیامبرش بهتر میدانند.

پس رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: قسم به ذاتیکه روح من بدست اوست که آن مرد از الله تعالی به اسم عظیم او و در روایتی با اسم اعظم او خواسته است اسم عظیم و یا اسم اعظم آن است که چون با آن به الله تعالی دعا کرده شود قبول می شود و اگر با آن از وی چیزی خواسته شود داده می شود. (۱)

و از آن جمله این گفتار رسول الله صلی الله علیه وسلم است:

[من کثر همه فلیقل: اللهم انی عبدک وابن عبدک وابن امتک ناصیتی بیدک ماض فی حکمک عدل فی قضاؤک أسألك بكل اسم هولک سمیت به نفسک او علمته أحداً من خلقک او استأثرت به فی علم الغیب عندک أن تجعل القرآن العظيم ربيع قلبی ونور صدری وجلاء حزنی وذهاب همی إلا أذهب الله همه وحزنه وأبدله مکانه فرجاً] (۲) .

۱- این حدیث را ابوداود و نسائی و احمد و غیر آن ها بسند صحیح روایت کرده اند. (نقل از کتاب تعلیق عربی کتاب: التوسل للآلئانی).

۲- کسی را غم و اندوه بسیا شود باید که این دعا را خواند: [اللهم انی عبدک...]. ترجمه دعا: خدایا من بندهء تو ام و فرزند بندهء تو ام و پسر کنیزک تو ام، موی پیشانی من بدست تو است، حکم تو بر من نافذ است، و حکم تو بر من عدالت است و من باهرنامی که ترا هست و تو خود را با آن، نام نهاده ای و یا برای مخلوقی تعلیم داده ای و یا علم آن را مانند علم غیبی دیگر به خود خاص کرده ای، از تو می خواهم که قرآن را سبب خوشی دلم و سبب روشنی ضمیرم و سبب دور شدن اندوهم بگردانی چون این دعا را بخواند غم و اندوهش را الله تعالی از دلش دور می کند و بجای آن برایش خوشی می آورد. " این حدیث را احمد روایت کرده است و لفظ مذکور از احمد است و حاکم و غیره از ایشان نیز آن را روایت نموده اند و اسناد حدیث مذکور صحیح است (تعلیق عربی کتاب: التوسل).

وآن جمله دعای استعاذه است که رسول الله صلی الله علیه وسلم خودش خوانده است. [اللهم انی أعودبک بعزتک لایله إلا أنت أن تضلنی] (۱)

از آن جمله حدیثی است که انس رضی الله عنه آن را روایت کرده است:

چون رسول الله صلی الله علیه وسلم را کدام امری درغم واندوه می انداخت این دعا را می خواند:
[یا حی قیوم برحمتک استغیث] (۲)

پس این احادیث و امثال آن برای ما بیان گراند که توسل به اسمی از اسمای الله تعالی و یا به صفتی از صفات الله تعالی مشروع است و بلکه آن را دوست دارد و بآن راضی می شود، پس به همین سبب است که رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را استعمال کرده است.

الله تعالی می گوید:

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ ﴿٧﴾ سوره الحشر آیه: ۷.

هرچه را که پیغمبر برای شما میدهد پس آن را بگیرید.
پس برای ما مشروع آن است که خداوند تعالی را به چیزی بخوانیم و در نزدش با چیزی دعا کنیم که پیامبرش بآن دعا کرده است،

۱- خدا یا به عزت تو و یابینکه بجز از تو معبودی نیست از تو می خواهم که مرا گمراه نکنی. "این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده اند".

۲- ای ذاتیکه حی و قیوم هستی بوسیله رحمت تو از می خواهم که به فریاد بررسی. "این حدیث را ترمذی و حاکم روایت کرده اند و سندش حسن است". (نقل از تعلیق کتاب التوسل)

وچنین دعا نمودن هزار بار برای ما بهتراست، از دعاهای که خود ما آن را می‌سازیم و از الفاظیکه از خود آن را اختراع می‌کنیم.

۲- توسل به عمل صالح:

این که دعا کننده عمل نیک خود را برای الله تعالی وسیله کند چنانچه مثلاً بگوید: الهی بوسیله ایمانیکه بتو دارم و به محبتیکه بتو دارم و بوسیله پیروی من که از پیامبرتو نموده ام گناه مرا بیامرز.

یا چنین بگوید: الهی به وسیله محبتیکه با محمد صلی الله علیه وسلم دارم و بوسیله ایمان من که باو دارم کشایشی در کارم پیدا کن - از همین قبیل است که دعا کننده از یک عمل نیکوی خویش که اهمیت زیاد دارد نام می‌برد - چنانچه آن عمل را بر اساس ترس از خداوند تعالی انجام داده باشد و اطاعت الله تعالی را نموده باشد، بعد از آن که از آن عمل نام برد. آن را در دعای خود برای الله تعالی وسیله می‌گرداند تا که امید قبول شدنش بیشتر باشد.

البته این نوع توسل بهتر و خوش تر است زیرا که الله تعالی آن را روا قرار داده است و بآن راضی است، و بر مشروعیت این توسل قول خداوند تعالی دلیل است:

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا أَعْمَانَا فَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا

عَذَابِ النَّارِ ﴿١٦﴾ سوره آل عمران آیه: ۱۶. (۱).

۱- آنان که می‌گویند: ای پروردگار ما، میان ایمان آورده ایم، پس بیامرز گناه های ما را و ما را نجات بده از عذاب آتش.

درین آیت شریف به صراحت برای ما تعلیم داده شده است که ایمان خود را برای الله تعالی جهت قبول شدن دعا وسیله قرار دهیم. وهم چنین این گفتار خداوند تعالی دلیل است:

رَبَّنَا ءَامَنَّا بِمَا أُنزِلَتْ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ

الشَّاهِدِينَ ﴿۳۳﴾ سوره آل عمران آیه: ۵۳. (۱)

واین گفتار خداوند تعالی است:

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ

فَعَامِنَّا^ع رَبَّنَا فَآغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ

الْأَبْرَارِ ﴿۳۴﴾ سوره آل عمران آیه: ۱۹۳-۱۹۴. (۲).

۱- ای پروردگار ما ، مایان ایمان داریم برآنچه تو نازل کرده ای وازپیامبر تو پیروزی کرده ایم ، پس ما را درجمله شاهدان حسا کن.

۲- ما شنیدیم ازدعوت کننده بسوی ایمان که ایمان آورید به پروردگار تان پس ایمان آوردیم ای پروردگار ما پس پیامرنگناه های مارا ونابود سازبیدی های مارا وبمیران ما را همراه نیکو کاران.

و مانند این گفتار خداوند تعالی :

إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَامَنَّا فَأَغْرِبْنَا

وَأَرْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ﴿١٠٩﴾ سورة المؤمنون آیه: ۱۰۹. (۱)

مانند آیات ذکرشده آیات زیاد در قرآن کریم هست.

بهمین طور بر مشروعیت این نوع توسل دلالت می کند آنچه بریده بن الحصیب رضی الله عنه روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم از مردی شنید که می گفت: [اللهم انی أسألك بأنی أشهد أنك أنت الله الذی لا إله إلا أنت الأحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً احد] (۲)

پس رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: این مرد با اسم اعظم الله تعالی از وی خواسته است و هر که با اسم اعظم از وی چیزی بخواهد برایش میدهد و اگر با او تعالی دعا کند قبولش می کند. (۳).

از جمله توسل به عمل صالح آن است که در قصه اصحاب غار آمده است. عبد الله بن عمر رضی الله عنه می گوید که از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که می گفت: سه تن از مردمانیکه پیش از شما زندگی کرده اند راه می رفتند، شب داخل غاری شدند تا در آن

۱- هر آینه بودند طائفه از بندگان من که می گفتند: ای پروردگار ما، ما ایمان آوردیم، پس پیامرز برای ما و رحم کن بر ما و تو بهتر رحم کنندگانی.

۲- خدا یا تو سوال می کنم بوسیله این که من گواهی میدهم برینکه تو آن الله هستی که جز تو کسی دیگر مستحق عبادت نیست تو یکی هستی، بی نیاز هستی کسی نه زاده ئی و از تو کسی زاده نشده است و هیچ کسی مانند تو نیست.

۳- این روایت از احمد و ابوداود و غیر ایشان است و سندش صحیح است.

شب را سپری کنند بعد از آن سنگ بزرگی از کوه لغزید، دهن غار را مسدود ساخت، پس آن سه تن در میان خود گفتند: هیچ چیزی شما را از مرگ نجات داده نمی تواند جز اینکه به پیش الله تعالی به اعمال صالح خویش دعا کنید.

در روایت دیگر از مسلم چنین آمده است: بعض از ایشان برای بعض دیگر گفتند: در اعمال نیکوی خویش که آن را خاص برای الله تعالی انجام داده اید نظر کنید، پس با آن اعمال نیکوی خویش به پیش خداوند تعالی دعا کنید شاید که الله تعالی کشایشی برای شما پیدا کند، پس یک تن شان گفت: الهی تو می دانی که مرا مادر و پدر سا خورده بود و من عادت داشتم که بیشتر از ایشان شیر نمی نوشانیدم نه اهل خود را و نه اولاد خود را، پس روزی به سبب حاجتی بی گاه بخانه رسیدم، دیدم که مادر و پدر من در خواب اند، پس برای شان شیر دوشیدم و برای شان آوردم و ایشان در خواب بودند، و من نه پسندیدم که بیشتر از ایشان اهل و اولاد خود را شیر بنوشانم، پس من در پهلوی شان انتظار ماندم و جام شیر همچنان در دستم بود، تا آنگاه که صبح شد و ایشان از خواب بیدار شدند و شیر را نوشیدند.

الهی اگر این کار را بخاطر رضای تو کرده باشم بر ما کشایشی بیاور و این سنگ را دور کن! پس آن سنگ چیزی از دهن غار دور شد، مگر امکان بر آمدن شان نبود.

رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: مرد دیگر از آن سه تن گفت: الهی من یک دختر عمو داشتم که از همه بیشتر او را دوست داشتم، پس من قصد مجامعت با وی نمودم و او قبول نکرد تا آنگاه که در سال قحطی گرسنه شد و در نزد من آمد و من او را یکصد و بیست دینار دادم تا مرا بر نفس خود قادر سازد و او چنان کرد و چون بروی قدرت یافتم گفت: برای تو روا نباشد که بمن نزدیک شوی مگر بعد

از مستحق شدن آن پس من احساس گناه کاری کردم و برگردیدم، در حالیکه آن دختر را از همه مردم بیشتر دوست داشتم، و آن طلا را که برایش داده بودم برایش بخشیدم الهی اگر من این کار را برای رضای تو کرده باشم پس درکار ما کشایشی بیار و این سنگ را دورکن! پس آن سنگ کمتر از دهن غار دور شد ولی باز هم امکان برآمدن نبود.

رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: مرد سوم از ایشان گفت: الهی من مزدورانی گرفته بودم، پس من مزد ایشان را دادم، مگر مزد یکتن شان در نزد من مانده بود و اورفته بود پس من مزد او را جهت نفع درکار انداختم، پس بسیار شد، پس آن مرد بعد از زمانی در نزد من آمده و مرا گفت: ای بنده خدا مزد من را بمن بده، پس من برایش گفتم: این همه مال ها را که می بینی مال تو است از قبیل شتران، گاو، و گوسفندان و غلامان، پس آن مرد گفت: ای بنده خدا آیا تو بر من تمسخر می کنی؟ پس من برایش گفتم: من بر تو تمسخر نمی کنم، بعد از آن همه آن مال ها را گرفت و با خود برد و هیچ چیزی را از آن نگذاشت. الهی اگر من این کار را برای رضای تو کرده باشم پس کشایشی بر ما بیار و این سنگ را دور بساز! پس آن سنگ از دهن غار دور شد و ایشان از غار برآمدند و رفتند (۱).

ازین حدیث فهمیده می شود که این سه مرد مؤمن، وقتیکه به سختی و خطر بزرگ گرفتار شدند و همه راه های نجات برایشان مسدود شد، به خداوند تعالی پناه بردند، و پیش او باخلاص دعا نمودند، و اعمال نیکوی سابق خویش را بیاد آورند، اعمالیکه در وقت عاقبت با انجام دادن آن خدای خود را یاد کرده بودند، بامید اینکه خداوند تعالی در روز سختی آنها را یاد کند چنانچه در حدیث شریف وارد است.

۱- این قصه را بخاری روایت کرده است.

[تعرّف إلى الله في الرخاء يعرفك في الشدة] (۱).

پس اینها به اعمال نیکوی خویش برای الله تعالی توسل کردند: شخص اول: نیکی و مهربانی خود را که بروالدین داشت برای الله تعالی وسیله قرارداد تا که در شبی از شبها چنین مؤقف جالب و عجیب را در برابر ایشان گرفت، و من گمان نمی کنم که غیر از پیامبران کسی دیگر چنین احسانی را بروالدین خویش بکند.

شخص دوم: عفت و پاکدامی خود را از زنا کردن با محبوب ترین انسان (دختر کاکایش) در نزد الله تعالی وسیله قرارداد، آن زن از گرسنگی و مجبوریت برایش تسلیم شده بود و او بروی قدرت یافت، مگر آن دختر خدا را بپادش آورد پس دل آن مرد خدا را فراموش نکرد و اندامهایش از ترس خدا بی حرکت ماند، و از گرفتن آن مال که برای آن دختر داده بود هم صرف نظر نمود.

شخص سوم: باین توسل نمود که وی حق مزدور را بخاطر رضای الله تعالی برایش نگاه داری کرده است، چنانچه در حدیث آمده است، آن مزدور فقط باندازه سه پیمانانه برنج را در نزد آن کار فرما گذاشته بود و خودش رفته بود، پس آن کار فرما، مال آن مزدور را در کار انداخت تا که از آن مال رمه های گوسفند و گاو و شتر و غلامان زیاد ساخته شد، چون آن مزدور به مال ضرورت پیدا کرد، آن مال نا چیزش بیاد آمد که در نزد کار فرما گذاشته بود، پس در نزدش آمد و از وی مطالبه حق خود را نمود، پس آن کار فرما این همه اموال را برایش تقدیم کرد، پس آن مزدور به دهشت افتاد و حیران شد و گمان کرد که این مرد بروی تمسخر می کند، مگر وقتی که فهمید آن مرد راست می گوید.

۱- خدا را وقت عافیت، بشناسی که ترا در وقت سختی بشناسد یعنی به دادت برسد این حدیث را احمد از عبد الله بن عباس روایت کرده است و سندش صحیح لغیره است، مراجعه شود به (تعلیق عربی کتاب: التوسل للآلئانی).

و این مال ها فائده بکار انداختن همان مال مزدوری اش می باشد پس آن اموال را با خود برد، در حالیکه بیحد خوش بود.

بخدا سوگند: معامله نیکوی این کارفرما با این مزدور بحدی دلکش و مثالی است که به عشر معشار (۱۰۰ - ۱۰) آن موقف این مدعیان طرفداری از زحمت کشان نیست، آنان که بحمايت از حقوق فقراء و نیازمندان از آنها بهره برداری می کنند. این سه مرد مسلمان در نزد الله تعالی دعا نمودند و پیش او تعالی اعمال نیکو و موافق شریف خود را وسیله قرار دادند، و آشکارا گفتند که ایشان این افعال را خاص برای رضای الله تعالی کرده اند، در برابر آن دنیا و جاه و مال را نخواسته اند، پس از الله تعالی امید وار شدند که ایشان را ازین مضیقه و ازین محنت نجات بخشد، پس الله تعالی دعای شان را قبول کرد و از محنت و سختی آن روز نجات شان داد و خداوند تعالی با آنها معامله نیکو کرد، چنانچه آنها بروی گمان نیکو کرده بودند، پس بطور خارق العاده از مرگ نجات شان داد و باین کرامت آشکار مشرف شان گردانید. چنانچه آن سنگ بزرگ را به تدریج به سه مرحله از پیش روی شان دور ساخت: هر باریکه یکتن شان دعا می نمود: آن سنگ قدری از جای خود می لغزید، تا آنگاه که بادعای شخص سوم بکلی از جای خود لغزید و آنها از مرگ حتمی نجات یافتند.

پیامبر بزرگوار ما این قصه عجیب را از پشت پرده های غیب که هیچ کسی آن را جز الله تعالی نمی داند برای ما بیان کرد تا اعمال و کردار مثالی و نیکوی انسان های فاضل و مثالی را از پیروان پیامبران سابق برای ما بیاد داده باشد تا به آن عمل کنیم و از آن ها پیروی نمائیم و بآن پند بگیریم.

هیچ کس این اعتراض را بر ما نکند که قصه فوق، پیش از زمان پیامبر ما بوده پس بر ما تطبیق شده نمی تواند، زیرا که شریعت های قبلی، نظر به قول راجح در اصول فقه، بر ما دلیل شده نمی تواند.

این اعتراض را بر ما کسی کرده نمی تواند، بخاطر اینکه میان درجواب آن معترض می گوئیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم آن حادثه را بطور مدح ذکر کرده است و از آن ستایش کرده است و عظمت و بزرگی آن قصه را بیان کرده است پس این کار پیامبر صلی الله علیه وسلم اقرار و حساب شده است و بلکه بالاتر از اقرار تائید برای توسل آن سه مرد به اعمال صالحه شان می باشد، و بلکه ذکر نمودن قصه فوق شرح و تطبیق عملی برای آیات قرآنی از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد، آیاتیکه بر توسل به اعمال نیکو تشویق نموده است و ما آن آیات را پیشتر ذکر نمودیم.

پس این هم فهمیده شد که شرائع آسمانی در تعلیم و توجیه و در غایه و مقاصد خویش از هم فرق ندارند و این کار عجیب نیست زیرا که سرچشمه همه یک چیز است خصوصاً در مورد اموری که معامله بنده با پروردگارش باشد - پس هر چیزی که در شرائع آسمانی، معامله بنده با پروردگارش بوده باشد، شرائع آسمانی در آن در میان خود اختلاف ندارند، مگر اختلاف اندک که آنها بر حسب تقاضای حکمت خداوند تعالی بوده است.

۳- توسل به دعای مرد صالح:

چنانچه مسلمانی در مصیبت بزرگ و خطر هولناک واقع شده باشد و بداند که ایه خطر و این مصیبت از جهت تقصیرش در طاعت خداوند تعالی بوده، پس برای خود مناسب میدانند که بیک سبب و وسیله قوی برای الله تعالی چنگ زند تا از آن مصیبت و از آن خطر نجات پیدا کند - پس در نزد مردی می رود که بصلاح و تقوایش و فضل و علمش که از کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم اندوخته است عقیده دارد، پس از وی می خواهد که از پروردگار خود برایش سوال کند تا کثایش در کار آن مرد پیدا کند و آن مصیبت و آن خطر را از وی دور سازد - پس این نوع دیگر از انواع توسل مشروع است، زیرا که شریعت مطهر، بر آن دلالت دارد و بان مردم را تشویق می نماید،

چنانچه مثال های آن در سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و نمونه های آن در عمل اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم موجود است، از جمله توسل اصحاب کرام به دعای مرد صالح، روایت انس بن مالک رضی الله عنه می باشد. انس رضی الله عنه گفته است: در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم، مردم به قحطی و خشک سالی مبتلا شدند، پس روز جمعه در حالیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم بر منبر استاده خطبه می خواند، یک تن اعرابی از اهل بادیه از دروازه ای که رو بروی منبر بود داخل شد پس رو بروی رسول الله صلی الله علیه وسلم ایستاد شد و گفت:

یا رسول الله - صلی الله علیه وسلم - مواشی هلاک شدند، چون گرسنه شده اند، پس در نزد الله تعالی سوال کن که ما را سیراب کند، پس رسول الله صلی الله علیه وسلم دودست خود را بالاتمود و چنین دعا کرد:

[اللهم أغثنا اللهم أغثنا اللهم أغثنا].

ترجمه: خدا یا ما را سیراب کن، خدا یا ما را سیراب کن، خدا یا ما را سیراب کن.

و مردم همه دستهای خود را بالا کردند و دعا نمودند. بخدا سوگند که میان در آسمان ابر را نمی دیدیم، پس از پشت کوه (سلع) مانند سپر ابر پیدا شد، چون در وسط آسمان آمد پراکنده شد، بعد از آن بارش شد، بخدا سوگند که هنوز دستهای خود را پائین نکرده بود که ابرها مانند کوه ها بالاشد. بعد از آن هنوز از منبر پائین نشده بود که بارش را دیدیم بر ریش او صلی الله علیه وسلم می ریخت، پس رسول الله صلی الله علیه وسلم از منبر پائین شد و نماز گذارید، بعد از آن از مسجد برآمدیم و در میان آب درآمدیم و بخانه های خود رفتیم، پس در آن روز و فردای آن و بعد از فرای آن تا روز جمعه آینده بر ما بارش شد، و آن مرد اعرابی و یامرد دیگری روز جمعه دیگر آمد رو بروی رسول الله صلی الله علیه وسلم ایستاد شد و رسول الله

صلی الله علیه وسلم در حال ایراد خطبه بود، آن مرد گفت: یا رسول الله خانه ها غلطیدند و راه ها خراب شدند و چارپایان هلاک شدند، پس در نزد الله تعالی دعا کن تا باران را قطع کند، پس رسول الله صلی الله علیه وسلم تبسم کرد، سپس دستهای خود را (دعا کنان) بالا کرد و گفت:

[اللهم حوالینا لاعلینا اللهم علی رؤس الجبال والآکام والظراب وبطون الأودیة ومنابت الشجر] (۱)

پس در هر باریکه بادت خود به ناحیهء از ابر اشاره می کرد، آن ابراز آن ناحیه پراکنده می شد، پس ما از مسجد بیرون شدیم در حالیکه در روشنی آفتاب راه می رفتیم، و از بسیاری بارش وادی (قناة) تامتت یک ماه از آب جاری بود، از هر ناحیه که مردم بمدینه می آمدند از بارش زیاد در آن ناحیه خبر میدادند. (۲)

و از آن جمله حدیث دیگری انس بن مالک رضی الله عنه می باشد: انس بن مالک رضی الله عنه گفته است:

عمر بن خطاب چنان بود: وقتیکه مردم در قحطی و خشک سالی واقع می شدند به عباس بن عبد المطلب از خداوند تعالی طلب بارش می کرد چنانچه می گفت:

[اللهم إنا كنا نتوسل إليك بنبينا صلى الله عليه وسلم ففتسقينا وإنا نتوسل إليك بعم نبينا فاسقنا] (۳) .

۱- خدا یا برماحول ما بارش کن برسر ما بارش نکن، خدا یا برسر کوه های بلند و تپه های خاک و کوه های خورد و در میان وادی ها و جاهای روئیدن درخت ها بارش کن.

۲- این حدیث را بخاری روایت کرده است.

۳- خدا یا ما چنان بودیم که در نزد توبه پیامبر خویش توسل می کردیم پس تو بر ما بارش می کردی و اکنون ما یان در نزد تو به کاکای پیامبر ما توسل می کنیم پس بر ما بارش کن.

انس بن مالک می گوید: بعد از دعای عمر رضی الله عنه مردم سیراب می شدند و برایشان بارش می شد.

معنی گفتار عمر رضی الله عنه:

[إنا كنا نتوسل إليك بنبينا صلى الله عليه وسلم وإنا نتوسل إليك

بعم نبينا]

این است: میان بودیم که نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می آمدیم و از وی می خواستیم که برای ما دعا کند تا به دعای وی به خداوند تعالی نزدیک شویم، و اکنون که رسول الله صلی الله علیه وسلم به رفیق اعلی انتقال کرده است و ازین دنیا رحلت نموده است و ممکن نیست که برای ما دعا کند، پس ما یان متوجه می شویم به کاکای پیامبر خویش که نامش عباس است و از وی تقاضا می کنیم که برای ما دعا کند- یعنی گفتار عمر رضی الله عنه این نیست که مسلمانان دردعای خود گفته باشند.

[اللهم بجاه نبيك اسقنا]

خدا یا به جاه پیامبرت ما را سیراب کن.

و یا بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم دردعای خود گفته باشند:

[اللهم بجاه العباس اسقنا]

خدایا به جاه عباس ما را سیراب کن.

زیرا که چنین دعا یک چیز نوپیدا است، در کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم اصلی ندارد، و نه کسی از سلف صالح رضی الله عنهم بر آن تلفظ کرده است چنانچه ان شاء الله تعالی تفصیل آن می آید.

و هم از جمله توسل به دعای مرد صالح که اصحاب کرام نموده اند حادثه ایست که آن را حافظ ابن عساکر در تاریخ خود ۱۸ / ۱۵۱ / ۱ بسند صحیح از تابعی جلیل المقام سلیم بن عامر الخبائری روایت کرده است: آسمان نمی بارید، قحطی شد، پس معاویه رضی الله عنه

برآمد و مردم دمشق دعای بارش می کردند، چون معاویه رضی الله عنه بر منبر بنشست صدا داد: یزید بن الاسود الجرشی کجاست؟ پس مردم یزید را خواستند، پس یزید از میان مردم عبور کرد و بسوی معاویه رضی الله عنه روان شد، معاویه رضی الله عنه او را فرموده تا اونیز بر منبر بالا شود پس یزید در زیر پاهای معاویه رضی الله عنه بر سر منبر بنشست، معاویه رضی الله عنه دعا نمود: [اللهم انا نستشفع إليك اليوم بخيرنا وأفضلنا اللهم انا نستشفع إليك بيزيد بن الأسود الجرشي يايزيد ارفع يديك إلى الله فرفع يديه فرفع الناس أيديهم فما أوشك أن تارت سحابة في الغرب كأنها ترس وهبت لها ريح فسقتنا حتى كاد الناس أن لا يبلغوا منازلهم] (۱).

و همچنین ابن عساکر به سند صحیح روایت کرده است که ضحاک بن قیس برای طلب بارش همراه مردم برآمد پس برای یزید بن الاسود گفت: ایستاد شو ای آنکه بسیار می گریی (یعنی بسیار گریه می کنی در دعا) بعد از آن فقط سه بار دعا نموده بود که بارش شد عنقریب که در آب آن غرق می شدند.

پس این معاویه رضی الله عنه را بنگرید که به رسول الله صلی الله علیه وسلم توسل نکرده بلکه فقط باین مرد صالح توسل کرد که یزید بن الاسود نام داشت، توسل باین معنی که از وی می خواهد که به نزد الله تعالی دعا کند تا بر مردم بارش کند و الله تعالی دعایش را قبول می کند و این گونه توسل برای طلب بارش در ولایت ضحاک ابن قیس نیز صورت گرفته است.

۱- خدایا در نزد تو توسل می کنیم، امروز به مردی که بهتراست، خدایا در نزد تویی یزید بن الاسود جرشی توسل می کنیم، ای یزید دو دست خویش را بسوی الله تعالی بالا کن، پس او دودست خود را بالای کرد و مردم هم بالا کردند، پس زود نزد پارچه ابری مانند سپرد جانب غرب بالا شد، و از آن ابر باد وزید پس آن ابر ما را سیراب کرد و آن قدر بارش شد که مردم از آب بسیار به خانه خود بمشقت می رسیدند.

توسل بغیر از انواع سه گانهء فوق باطل است:

قبلاً دانستیم: توسلیکه مشروع است و نصوص قرآن و سنت برجواز آن دلالت دارند و عمل سلف صالح ما برآن جاری بوده است و مسلمانان برآن اجماع نموده اند این است:

۱- توسل بنامی از نامهای الله تعالی و یا به صفتی از صفات الله تعالی.

۲- توسل به عمل صالح خود دعا کننده که آن را قبلاً انجام داده است.

۳- توسل به دعای مرد صالح و نیکوکار.

اما غیر ازین انواع سه گانه توسل، هر توسل دیگر مورد خلاف علماء است مگر چیزیکه من برآن عقیده دارم و آن را از دین خود میدانم و بآن به خداوند تعالی نزدیکی می جویم این است که غیر از انواع سه گانه، فوق، دریاب توسل بخداوند تعالی دیگر همه ناجائز و غیر مشروع است، زیرا که برجواز آن دلیل شرعی وارد نشده است تا مشروع بودن و جواز آن را ثابت کند.

و هم در قرون اسلامی گذشته علماء محقق نیز آن را ناجائز گفته اند و آن را بد دیده اند و برخی دیگر از علماء بجواز برخی ازان قول کرده اند:

احمد بن حنبل جائز گفته است اگر کسی تنها به رسول الله صلی الله علیه وسلم توسل کند و غیر از احمد بن حنبل مانند امام شوکانی توسل را هم به رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم به غیر او مانند پیامبران و صالحان نیز جائز گفته است.

اما عادت و طریقه ما این است: هر جائیکه دلیل شرعی باشد ما آن جامی باشیم و هر جا که دلیل شرعی بود ما آن جا می رویم و به نفع هیچ شخصی از شخصیت های اسلامی تعصب نمی کنیم و در پهلوی هیچ کسی ایستاد نمی شویم مگر در صورتیکه حق در پهلوی ما باشد، یعنی به نظر ما و اعتقاد ما.

هر آئینه ما حق را در مسأله توسل با کسانی می دانیم که توسل را بمخلوق خدا نا جائز گفته اند، زیرا ما با آنانیکه چنین توسل را جائز می دانند (یعنی توسل بمخلوق را جائز می دانند) دلیل صحیح که بر آن اعتماد بشود ندیده ایم و ما از آن ها دلیل صحیح از کتاب خدا و سنت پیامبر می خواهیم، دلیلی که در آن توسل به مخلوق خدا باشد، و خیلی ها بعید است که چیزی برای تائید نظر خود و اثبات مدعای خود پیدا کنند، مگر برخی از احتمالات و شبهه های که عنقریب آن را نقل می کنیم و بر آن رد می نماییم.

پس اینک دعاهای که در قرآن کریم وارد اند با اینکه شمارشان زیاد است در آنها توسل به (جاه) و (حق) و (مکان و مقام) هیچ مخلوقی را نمی بینیم.

بطور مثال: الله تعالی برای ما طریق دعا را تعلیم میدهد و بآن ارشاد می کند چنانچه می گوید:

رَبَّنَا لَا تَوَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا

إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا

لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ^ط وَأَعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا

فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٨٦﴾ سورة البقره آیه: ۲۸۶. (۱)

وچنانچه میگوید:

رَبَّنَا ءَاتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

﴿٢٨٦﴾ سورة البقره آیه: ۲۰۱ (۲)

وچنانچه گفته است:

فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

﴿٢٨٥﴾ وَحِجْنَا بِرَحْمَتِكَ مِّنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٨٦﴾ سورة يونس آیه: ۸۵-

﴿٢٨٥﴾ (۳)

وچنانچه می گوید:

۱- ای پروردگار ما به عقوبت مگیر ما را اگر فراموش کنیم یا خطا کنیم ای پروردگار ما منه برسرما بار گران چنانچه نهادی آن را برکساتیکه پیش ازما بودند ای پروردگار ما منه برسر ما آنچه نیست توان برداشت آن مارا ودرگذرازما وبیامرز ما را و ببخشای برما تو یی خداوند ما پس غلبه ده مارا برگروه کافران.

۲- ای پروردگار ما بده ما را دردنیا نیکی ودرآخرت نیکی ومحفوظ بدار مارا ازعذاب آتش.

۳- پس گفتند قوم موسی برخدا توکل کردیم ای پروردگار ما کن مارا لکد کوب قوم ستمگاران وخلص کن مارا برحمت خود ازگروه کافران.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ ﴿٣٥﴾ سورة ابراهيم آیه: ۳۵.

رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ ﴿٤٠﴾

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ ﴿٤١﴾ سورة ابراهيم آیه: ۴۰-۴۱ (۱)

چنانچه از دعای موسی علیه الصلاة والسلام حکایت می کند:

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٤٢﴾ وَبَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿٤٣﴾ وَأَحِلِّ لِي

عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي ﴿٤٤﴾ سورة طه آیه: ۲۵-۲۸ (۲)

وچنانچه الله تعالی گفته است:

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا

كَانَ غَرَامًا ﴿٦٥﴾ سورة الفرقان آیه: ۶۵ (۳).

۱- وباد کن چون گفت ابراهيم ای پروردگار من! بگردان این شهر را جای امن و دور مدار من و فرزندان مرا از آنکه عبادت بتان کنیم ای پروردگار من! این بتان گمراه کرده اند بسیاری از مردمان. ای پروردگار من! بگردان مرا بر پاککننده نماز و از اولاد من نیز ای پروردگار من قبول کن! دعای مرا ای پروردگار ما بیامرز مرا و مادر و پدر مرا و مسلمانان را روزی که قائم شود حساب.

۲- گفت موسی ای پروردگار من کشاده کن برای من سینه مرا و آسان کن برای من کار مرا و یکشای گره را از زبان من تافهم کنند سخن مرا.

۳- بندگان خدا می گویند ای پروردگار ما باز دار از ما عذاب دوزخ را هر آینه عذاب دوزخ لازم شونده است.

غیر از دعاهای فوق الذکر همه دعاهای که در قرآن مجید وارد اند برخی از آن ها چنان است که الله تعالی ما را ابتداءً بآن فرموده است که بآن به پیشگاه او دعا نمائیم و برخی از آن چنان است که از برخی از پیامبران خود و از بعضی بندگان صالح و اولیای خود برای ما حکایت نموده است، تا از آن ها پیروی کنیم و واضح است که در هیچ یک از این دعاهای قرآنی آن توسل نوپیدا و بدعت آمیز که مردم متعصب بآن لب می جنبانند و مخالفین ما ذریعه آن با ما خصومت می کنند وجود ندارد. (۱)

و قتیکه از آیت قرآنی بگذاریم و متوجه سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم شویم به دعاهای رسول الله صلی الله علیه و سلم برمی خوریم و این دعاهای است که خداوند تعالی آن را برایش برگزیده و تعلیمش داده است و ما را هم به خوبی و حسن آن ارشاد نموده است تا از وی پیروی کنیم پس مایان این دعاها را به دعاهای که در قرآن مجید وارد اند، موافق می یابیم، موافق باین معنی که در هیچ یک از دعاهای رسول الله صلی الله علیه و سلم آن توسل نوپیدا و بدعت آمیز وجود ندارد. (۲)

اینک من برخی از دعاهای رسول الله صلی الله علیه و سلم را برای شما ذکر می کنم.

از آن جمله یکی دعای استخاره است و این دعا مشهور است، رسول الله صلی الله علیه و سلم برای اصحاب کرام - و قتیکه در یک امر مهم تردد می داشتند - این دعا را تعلیم میداد، طوری که قرآن کریم را برای شان تعلیم میداد؟

۱ - آن توسل نو پیدا و بدعت آمیز - طوری که گذشت - این است: [اللهم بجاه فلان، یا: بحق فلان، یا: مقام فلان، مکانة فلان.....] (مترجم).

۲ - بازمی گوئیم که آن توسل نو پیدا و بدعت آمیز این است که در دعای خود بگوید: [اللهم انی أسألك بحق فلان اوبجاه فلان.....] (مترجم).

وَأَنْ دَعَا إِيْنِ اسْت:

[اللهم إني استخيرك بعلمك وأستقدرك بقدرتك وأسألك من فضلك العظيم فإنك تقدر ولا أقدر وتعلم ولا أعلم وأنت علام الغيوب اللهم إن كنت تعلم أن هذا الأمر خير لي في ديني ومعاشي وعاقبة أمري وعاجله وآجله فأقدره لي ويسره لي ثم بارك لي فيه وإن كنت تعلم أن هذا الأمر شر لي في ديني ومعاشي وعاقبة أمري وعاجله وآجله فاصرفه عني واصرفني عنه وأقدر لي الخير حيث كان ثم رضني به] (١)
وَأَزَانَ جَمَلَهُ إِيْنِ دَعَا اسْت:

[اللهم أصلح لي ديني الذي هو عصمة أمري وأصلح لي دنياي التي فيها معاشي وأصلح لي آخرتي التي فيها معادي واجعل الحياة زيادة لي في كل خير واجعل الموت راحة لي من كل شر] (٢).

١- ترجمه:- الهی بوسیله علم تو از تو طلب خیرمی کنم وبوسیله قدرت تو از تو طلب توانائی می کنم وبوسیله فضل بزرگ تو از تو می خواهم، هرآنینه تو قدرت مند هستی ومن ناتوان ام وتو میدانی ومن نمی دانم وتو برامور پوشیده دانائی، الهی! اگر تو دانسته باشی که این کار (یعنی کار مورد نظرم) برایم بهتراست در دین من وهم در زندگی من وهم در پایان کار من، هم در حالش وهم در آینده اش، پس آن کار مرا برای من مقدر بساز (یعنی مرا برآن قدرت بده) وآن را برایم آسانی کن بعد ازان درآن برایم برکت بده، و اگر تو دانسته باشی که این کار برایم شراست هم در دین من وهم در زندگی من ودر پایان کار من ودر حال و آینده آن، پس باز دار آن کار را از من و باز دار مرا ازان کار وخیر را برای من مقدر بساز هرچاکه باشد بعد ازان مرا برآن کار خیر راضی کن. " این دعا را بخاری روایت کرده است."

٢- الهی درست بساز برای من دینداری مرا آنکه حفاظت همه امور من دران است ودرست بساز برای من کارهای دنیای مرا دنیائیکه دران زندگی من است، ودرست بساز برای من امور آخرت مرا آخرتیکه بآن بازگشت من است وزندگی مرا سبب برای هر خیر بگردان ومرگ را سبب راحتم از همه شرها بگردان. " این دعا را مسلم روایت کرده است."

وماتند این دعا:
[اللهم بعلمك الغيب وقدرتك على الخلق أحيني ما علمت الحياة خيراً وتوفني إذا علمت الوفاة خيراً لى] (۱).

وماتند این دعا:
[اللهم إني أسئلك الهدى والتقى والعفاف والغنى] (۲)

وماتند این دعا:
[اللهم اقسم لنا من خشيتك ماتحول به بيننا وبين معاصيك ومن طاعتك ما تبلغنا به جنتك] (۳)

وماتند این دعا:
[اللهم رب جبريل وميكائيل واسرافيل ومحمد نعوذ بك من النار] (۴).

۱- ترجمه: - خدایا بوسیله علم تو که برغیب داری وبوسیله قدرت تو که بر مخلوق داری مرا تا آنگاه زنده بدار که میدانی زندگی مرا بهتر باشد وبمیران مرا آنگاه که بدانی مردن مرا بهتر باشد. "این دعا را نسائی روایت کرده است وسندش صحیح است وتحقیق زیاد درالکلم الطیب دیده شود ۱۰۵". (نقل ازتعلیق التوسل).

۲- الهی از تو هدایت وتقوای وعفت و بی نیازی می خواهم که درنصیب کنی. "این دعا را مسلم روایت کرده است".

۳- ترجمهء دعا: خدا یا ازخشیت وخوفت آن قدر درنصیب ما کن که درمیان ما وگناه های ما حائل شود وازطاعت خود آن قدر درنصیب ما کن که مارا داخل بهشت تو کند. "این حدیث را ترمذی روایت کرده است وسندش حسن است، تحقیق درتخریج احادیث الکلم الطیب دیده شود ۲۲۵".

۴- ترجمه دعا: الهی ای پروردگار جبرائیل ومیکائیل واسرافیل ومحمد به تو پناه می جوئیم ازآتش. "این دعا را حاکم وطبرانی روایت کرده اند وسندش حسن لغیره است، تحقیق درسلسله الأحادیث الضعیفة دیده شود: ۱۴۴". (نقل ازتعلیق کتاب: التوسل للآلبانی)

مانند دعاهای فوق الذکر دعاهای دیگر در سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم زیاد است، ولی در هیچ یک آن دعاهای، آن توسل نوپیدا وبدعت وجود ندارد، توسلیکه مخالفین مادر دعاهای خود آن را استعمال می کنند. (۱)

خیلی ها مایهء تعجب است که این مخالفین ما از استعمال توسل مشروع با اقسام سه گانه آن روگردان هستند، هیچ یک آن را در دعای خود استعمال نمی کنند و نه آن را ب مردم می آموزانند با وجودیکه در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم و اجماع امت این دعاهای مشروع وجود دارند.

آنها را می بینی که در عوض آن، دعاهای را استعمال می کنند که خود، آن را اختراع کرده اند و بوسیله های توسل می کنند که خود آن را پیدا کرده اند و الله تعالی آن را مشروع نساخته است و نه رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را در دعای خود استعمال کرده است و نه از سلف صالح ما که مسلمانان قرون فاضله سه گانه اند نقل شده است.

اندک ترین این اعتراضیکه بردعاهای اختراعی این مردم می شود این است که در جواز آن اختلاف است، پس برای شان بهترین است که باین آیت شریف متوجه شوند.

الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ ﴿٦﴾ سورة البقره آیه: ۶. (۲).

- مردم به توسل نوپیدا وبدعت همان دعاست که بمخلوقی در دعای خود توسل می کنند مانند: (اللهم بجاه فلان او فلان او بحق فلان او برکة فلان) (مترجم).

۱- آیا شما برای خود می شتانید چیزی را که ادنی است در عوض آنچه که بهتر است؟

شاید که این روگردانی و این اعراض از دعا‌های مشروع در نصوص شرعی، گواه عملی بر راست بودن گفتار تابعی جلیل‌المقام: حسان بن عطیه المحاربی باشد او گفته است: هر قومیکه بدعت را در دین خود پیدا می‌کنند حتما خداوند تعالی در مقابل آن بدعت از سنت پیامبرشان چیزی را از میان‌شان برمی‌دارد و تا روز قیامت آن سنت بسوی ایشان باز نمی‌گردد. (۱).

تنها ما این توسل‌های نوپیدا و بدعت را بد نگفته ایم بلکه پیشتر از ما بزرگان و ائمه و علماء دین آن توسل را نیز بد گفته‌اند و آن را منکر قرار داده‌اند چنانچه در برخی از مذاهب مشهور مانند مذهب ابوحنیفه رحمه الله این امر ثابت است.

در: (الدرالمختار ۲/۶۰۳) که از مشهورترین کتابهای مذهب حنفی است، چنین آمده است که لفظ آن این است:
(و عن أبي حنيفة لا ينبغي لأحد أن يدعو الله إلا به والدعاء المأذون فيه المأمور به ما استفيد من قوله تعالى:

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ﴿١٨٠﴾ سورة الأعراف آیه: ۱۸۰ (۱)

۱- یعنی این مردم هم وقتیکه دعا‌های خود ساخته و اختراعی را پیشه کردند و بآن استمرار نمودند، الله تعالی توجه‌شان را از دعا‌های مسنون در قرآن و سنت برگردانید و ازان محروم‌شان ساخت و جزای‌شان را از جنس عمل‌شان گردانید زیرا سنت خداوند تعالی در دادن جزا این است که جزا را از جنس عمل می‌گرداند. (مترجم).

۲- یعنی از امام ابوحنیفه رحمه الله روایت است وی گفته است: برای هیچ کس مناسب نیست که در نزد خدا چیزی را وسیله کند مگر خود خداوند تعالی را (یعنی اسماء و صفاتش را) دعای که در آن اذن شرعی و امر شرعی است آن است که ازین قول خداوند تعالی گرفته شده باشد: (ولله الأسماء الحسنى فادعوه بها) خاص الله را نام‌های نیکو است پس باید با این نامهای او در نزد او دعا کرده شود.

ومانند آن عبارت درفتاوی الهندیة نیزآمده است: (۵/۲۸۰) و قدوری در کتاب بزرگ خود که در فقه آن را نوشته است و بنام شرح الکرخی یاد می شود در: (باب الکراهة) چنین گفته است: (قال بشر بن الولید حدثنا ابویوسف قال ابوحنیفة: لا ینبغی لأحد أن یدعوا الله إلا به وأکره أن یقول: بمعاقد العز من عرشک اوبحق خلقک وهو قول أبی یوسف قال أبو یوسف: معقد العز من عرشه هو الله تعالی فلاأکره هذا وأکره أن یقول: بحق فلان أو بحق أنبیائک ورسلك وبحق البیت الحرام والمشعر الحرام). (۱).
قدوری گفته است:

(المسألة بخلفه لاتجوز لأنه لاحق للخلق علی الخالق فلا تجوز وفاقاً) (۲).

عبارت فوق را از قدوری شیخ الإسلام ابن تیمیه در کتاب خود (القاعدة الجلیلة) نقل کرده است.
الزبیدی در کتاب خود: شرح إحياء العلوم (۲/۲۵۸) چنین گفته است:

- ۱- ترجمه عبارت قدوری: بشر بن ولید گفته است سخن گفت برای ما ابویوسف که ابوحنیفة گفت: مناسب نیست برای هیچ کس که در نزد الله تعالی بوسیله چیزی دعا کند مگر به خود او تعالی (یعنی با اسماء وصفاتش) و بد می بینم که کسی بگوید: خدا یا بوسیله جای های انعقاد عزت از عرش تو از تو می خواهم یا بحق خلق تو از تو می خواهم و این قول از ابویوسف هم است. ابویوسف گفته است جای انعقاد عزت از عرش او تعالی فقط خود الله تعالی است. پس چنین دعا را من مکروه نمی دانم مگر مکروه و بد میدانم که اگر کسی در دعای خود بگوید: بحق فلان یا بحق پیامبرانت و بحق رسولانت یا بحق بیت الحرام و یا بحق مشعر الحرام یعنی بحق مزدلفه....
- ۱- یعنی سوال کردن از الله تعالی بوسیله مخلوقات روانیست زیرا که مخلوق را برخالق هیچ حق نیست پس چنین سوال اتفاقاً ناجائز است.

کره ابوحنیفه وصاحباه آن يقول الرجل (أسألك بحق فلان أوبحق أنبيائك ورسلك أوبحق البيت الحرام والمشعرالحرام ونحوذلك إذ ليس لأحد على الله حق) (۱).

(و كذلك کره ابوحنیفه ومحمد أن يقول الداعي: اللهم إني أسألك بمعاقب العز من عرشك واجازه أبو يوسف لما بلغه الأثر فيه). (۲)

۲- ترجمه عبارت الزبیدی: ابوحنیفه وصاحبین او: ابویوسف ومحمد بد ومکروه پنداشته اند که مردی بگوید: خدایا ازتوبحق فلان شخص یا بحق پیامبرانت وبحق رسولاتت یا بحق بیت الحرام یا بحق مشعرالحرام (مزدلفه) وامثال آن فلان وفلان چیزی می خواهم زیرا که هیچ کس را برخداوند تعالی حق نیست.

۳- ترجمه فقره دوم ازعبارت الزبیدی: همچنین ابوحنیفه وامام محمد هردو مکروه پنداشته اند اگر دعا کننده چنین دعا کند: الهی بوسیله جاهای انعقاد عزت ازعرش تو ازتو چنان وچنان می خواهم.... مگر امام ابویوسف این دعا را جائز گفته است چون یک اثر برایش رسیده است یعنی آن اثر را دلیل قرارداده است.

(الباتی می گوید): من که درباره ناروا بودن این دعا ها از مذهب حنفی عبارت های زیاد را از کتاب های حنفی نقل کردم بخاطر این است که بسا ازحنفی های = (۷۴) متعصب و غیر آن ها صحت این روایت را از امام ابوحنیفه رحمه الله قبول نمی کنند، ما برای شان می گوئیم: اگر نقل آن از ابوحنیفه در کتابهای مذکور صحیح نباشد ومورد اعتبار نباشد پس بنابراین قول شما هیچ گفتار ابوحنیفه رحمه الله در کتابهای فقه که از وی نقل شده است صحیح ومورد اعتبار شده نمی تواند، چنانچه این امر پوشیده نمی ماند بر کسیکه بر طریقه نقل اقوال ائمه حنفی در کتابهای مذهب شان علم دارد.

تعجب آور این است: وقتیکه برای برخی ازحنفی های مذکور گفتار سابق امام ابوحنیفه ذکر شود بصراحت ذکر می گویند: مایان مجبور نیستیم که بقول مذکور ابوحنیفه علم کنیم، زیرا قول مذکورش مخالف حدیث است. به گمان آنها قول مذکور امام ابوحنیفه مخالف حدیث صحیح است و آن حدیث صحیح - بگمان شان - توسل را بمخلوق خدا جائز گفته است، چنانچه در حدیث اصحاب غار وحدیث بریده قبلاً ذکر شد - اینها آن دو حدیث را غلط تفسیر می کنند (هیچ گاه ازدو حدیث فوق جواز توسل بمخلوق فهمیده نمی شود) - - -

(البانی می گوید): من می گویم که اثر مذکور (اللهم انی أسألك بمعاهد العز من عرشک) باطل است و ثابت نیست، آن را ابن جوزی در موضوعات نقل کرده است و درباره آن گفته است: (هذا حديث موضوع بلاشک) این حدیث موضوع است بدون از شک و حافظ زیلعی در نصب الرایة (۲۷۳) نیز تأییدش کرده است پس به اثر مذکور احتجاج صورت نمی گیرد با آنکه این گفتار گوینده:

(اللهم انی أسألك بمعاهد العز من عرشک) در نهایت تحقیق توسل به صفتی از صفات الله تعالی می باشد و چنین توسل جائز است، البته به دلایل دیگر که قبلاً گذشت نه باین اثر موضوع که هیچ نیاز به ذکر آن نیست.

ابن اثیر رحمه الله تعالی گفته است:

(أسألك بمعاهد العز من عرشک ای بالخصال التي استحق بها العرش العز أو بمواضع انعقادها منه و حقيقة معناه بعز عرشک وأصحاب أبي حنيفة يكرهون هذا اللفظ من الدعاء).

ملاحظه می شود که ابن اثیر برای لفظ: (معاهد العز من عرشک) دو وجه یعنی دو معنی بیان کرده است، پس بنا بر وجه اول از لفظ: (معاهد العز من عرشک) آن صفات پسندیده

- - - اینها بصراحت می گویند: که ما به قول امام ابوحنیفه - صورت مخالفت آن با حدیث صحیح باشد، مجبور نیستیم بدان عمل نمائیم. آری آن را می گویند با اینکه نظریه روش عام شان تا گوش ها در تقلید گورمی باشند؟ چنانچه از هر حدیث صحیح و صریح الدالات که مخالف مذهب شان باشد اعراض می کنند، پس چه شده است ایشان را که چون از طریق مذهب بر ما نتوانستند رد کنند، پس به طریقه و روش ما رجوع کردند و بر ما اعتراض کردند یعنی قول شخص را ترک کردند چون دیدند که بنظر شان مخالف حدیث صحیح است. (نقل از تعلیق کتاب: التوسل للالبانی)

عرش مراد است که بسبب آن عرش صاحب عزت شده است و آن صفات پسندیده، صفات الله تعالی می باشد، چه دران دعا، توسل به صفتی از صفات الله تعالی شده است و آن جائز است، اما بنابر وجه دوم از لفظ: (معاهد العزمن عرشک) مواضع و جاهای انعقاد عزت به عرش مراد است (یعنی جای های از عرش که عزت بدان قائم است) و آن خود عرش است، پس دعای مذکور بنابر وجه دوم، توسل به مخلوق خداست و آن جائز نیست بنا بر هردو وجه، حدیث مذکور، اضافه تر ازین حق بحث و تفسیر را ندارد، چون ثابت نیست پس بهتر است بهمین قدر بحث اکتفا شود.

فصل چهارم

شبهات و جواب آن

مخالفین مادموضوع مذکور بر مابریخی از اعتراض ها و شبهات خود را وارد می کنند تا آن نظر خطا و باطل خود را بآن اعتراض ها و شبهات قوی کنند و در خیال مردم عوام بیندازند که نظر شان دربارهء توسل بمخلوق خدا جائز است و حق را برین بیچاره ها می پوشانند، پس من این شبهات را یکی بعد از دیگری ذکر می کنم و بر آن ها رد علمی وقانع کننده می نمایم - اگر اراده و مشیئت خداوند تعالی باشد من شبهات شان را به دلالتی رد می کنم که گفته سابق ما را در فصل گذشته ثابت می سازد و با آن هم آهنگ می باشد و هر مخلص و هر منصف را قانع می کند و هر افتراء را که خصوم، بر ما نموده اند، ناپود می سازد، و توفیق تنها از جانب الله تعالی است و تنها از ومدد خواسته می شود.

شبهه اول

حدیث استسقاء عمر بن خطاب به عباس رضی الله عنهما این مردم بر جواز توسل به (جاه) اشخاص و (حرمت) شان و (حق) شان به حدیث انس رضی الله عنه که قبلاً ذکر شد استدلال می کنند و آن حدیث این است.

[آن عمر بن خطاب رضی الله عنه کان إذا قحطوا استسقی بالعباس بن عبد المطلب، فقال: اللهم إن كنا نتوسل إليك بنبينا فنتسقينا وإنا نتوسل إليك بعم نبينا فاسقنا! قال: فيسقون] (۱).

این مردم ازین حدیث چنین فهمیده اند که گویا عمر رضی الله عنه با جاه و مقام عباس رضی الله عنه که در نزد الله تعالی دارد، توسل نموده است، آنها می پندارند که توسل عمر رضی الله عنه به عباس رضی الله عنه بدین گونه بود که در دعای خویش از عباس رضی الله عنه نام برده است و از الله تعالی خواسته است که بخاطر این نام بردن از عباس رضی الله عنه بر آنها بارش کند، و اصحاب کرام هم آن را با سکوت خویش تأیید نموده اند، پس به گمان ایشان با این عمل عمر رضی الله عنه مدعای شان ثابت می شود.

ترجمه حدیث: - عمر بن خطاب رضی الله عنه چنان بود وقتیکه مردم در خشک سالی و قحطی گرفتار می شدند. در نزد الله تعالی به عباس بن عبد المطلب توسل می کرد پس چنین می گفت: الهی مایان چنان بودیم که به پیامبر ما در نزد تو توسل می کردیم پس ما را سیراب می کردی و اکنون به کاکای پیامبر ما در نزد تو، توسل می کنیم، پس ما را سیراب کن، پس سیراب می شدند. «این حدیث را بخاری و غیر او روایت کرده است.»

ومی گویند: اما اینکه عمررضی الله عنه ازچنین توسل به رسول الله صلی الله علیه وسلم عدول نکرد یعنی بجای توسل به عباس به رسول الله صلی الله علیه وسلم توسل نکرد بخاطر بیان نمودن جواز توسل به شخص مفضول است درصورت وجود فاضل برای کدام غرض دیگر نیست.

اما این فهم ازحدیث فوق واین تفسیر که آنها ازحدیث فوق نمودند ازچندین وجه مردود وباطل است که مهمترین آن این است:

یکی ازقواعد ثابت ومهم درشریعت اسلامی این است که نصوص شریعت برخی ازان، برخی دیگر را تفسیر می کند، وهیچ نص شریعت، درهیچ موضوعی بدون ازدرنظر داشت نصوص دیگر- که درآن موضوع خاص وارد شده اند- فهمیده نمی شود، بنابراین قاعدهء فوق حدیث عمر رضی الله عنه درموضوع توسل فقط درروشنی احادیث صحیح وثابت دیگر که درموضوع توسل وارد شده اند بعد از جمع وتحقیق آن- فهمیده می شود. مایان ومخالفین ماهر دو برین اتفاق داریم که درکلام عمر رضی الله عنه :

[کنا نتوسل إلیک نبینا ... وإنا نتوسل إلیک بعم نبینا].

چیزی محذوف هست وضروراست که درکلام عمر رضی الله عنه مقدرشود، پس این تقدیر واین محذوف یکی ازهر دوچیز خواهد بود:

[کنا نتوسل بـ(جاه) نبینا وإنا نتوسل إلیک بـ(جاه) عم نبینا] واین

تقدیر ازطرف مخالفین ما است:

ویا! [کنا نتوسل إلیک بـ(دعاء) نبینا وإنا نتوسل إلیک

بـ(دعاء) عم نبینا].

واین تقدیر از طرف میان است.

پس ضرور است که بیکی ازین دو تقدیر عمل کرده شود تا کلام عمر رضی الله عنه بوضاحت فهمیده شود.

پس برای اینکه حق بودن یکی ازین دو تقدیر فوق را فهمیده باشیم، ضرور است به سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم مراجعه کنیم تا برای ما کیفیت توسل اصحاب کرام رسول الله صلی الله علیه وسلم ظاهر شود.

آیا تو می پنداری که اصحاب کرام در وقت قحطی و خشک سالی هریک شان در خانهء خود یا در کدام جای دیگر می نشستند و یا درجائی جمع می شدند مگر رسول الله صلی الله علیه وسلم با آنها نمی بود، باز به پیش گاه خداوند تعالی دعا می کردند: [اللهم نبیک محمد و حرمته عندک و مکانتہ لدیک اسقنا الغیث].

یا اینکه در نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می آمدند و از وی می خواستند که برای شان در نزد الله تعالی دعا کند پس رسول الله صلی الله علیه وسلم خواست شان را می پذیرفت و به پروردگار خود دعا وزاری می کرد تا که سیراب می شدند.

صورت اول علی الاطلاق نه در سنت نبوی وجود دارد و نه در عمل و کردار اصحاب کرام، و هیچ کس نمی تواند دلیلی بیاورد تا ثابت سازد که کیفیت توسل اصحاب کرام به رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین بود که در دعای خود از رسول الله صلی الله علیه وسلم نام می بردند و بحق او، یا به قدر او که در نزد الله سبحانه تعالی دارد از وی تعالی مطلوب خویش را می خواستند، بلی چیزی که ما آن را در کتابهای سنت می یابیم و در آن موجود است صورت دوم است درین کتابها بیان شده است که کیفیت توسل اصحاب کرام به رسول الله صلی الله علیه وسلم جزاین نبود که چون آنها بر آوردن حاجت می خواستند و یا خلاصی و نجات از کدام آفت می خواستند پس در نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می

آمدند و بالفعل از وی تقاضای می نمودند که برای شان در نزد الله تعالی دعا کند یعنی اصحاب کرام توسل به دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم می کردند نه به چیزی دیگر.....
و این آیت قرآن کریم نیز ارشاد می کند که به دعای اوصلی الله علیه وسلم توسل شود:

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ

وَأَسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا ﴿٦٤﴾ سوره

النساء آیه: ۶۴. (۱)

یکی از مثال های توسل اصحاب کرام به دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیث انس بن مالک است که قبلاً گذشت و در آن حدیث چنین آمده است که یک اعرابی روز جمعه به مسجد آمد و رسول الله صلی الله علیه وسلم در حال گفتن خطبه بود، پس آن اعرابی از حال بد خود باو صلی الله علیه وسلم عرض کرد باین طور که بارش نمی شود و قحطی است و اموال و مواشی هلاک شدند، پس از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواست که برای شان در نزد الله تعالی دعا کند تا ازین حالت بد نجات شان دهد، پس رسول الله صلی الله علیه وسلم خواست او را پذیرفت چون بر آنها مهربان بود و این مهربانی اش مصداق این قول خداوند تعالی است:

۱ - گاهی که اینها بر نفسهای خود ستم کردند اگر اینها در نزد تو می آمدند و از خدا طلب آموزش می کردند و پیامبر برای شان طلب آموزش می کرد هر آئینه خدا را می یافتند قبول کننده توبه و مهربان.

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا

عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٨﴾ سوره

التوبة آیه: ۱۲۸. (۱)

پس رسول الله صلی الله علیه وسلم برای شان دعا کرد
والله تعالی دعای شان را قبول کرد و بر بندگان خود رحم کرد
و بر آنها بارش کرد و سرزمین شان را سرسبز نمود.

و مثال دیگر آن این است که باز همان اعرابی و یا کدام
اعرابی دیگر در نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و او صلی
الله علیه وسلم روز جمعه بعدی در حال خطبه بود پس از خراب
شدن راه ها و خاتمه ها و ضائع شدن اموال، مواشی شکایت کرد و از
رسول الله صلی الله علیه وسلم خواست که در نزد پروردگار خویش
دعا کند تا بارش را متوقف سازد و رسول الله صلی الله علیه
وسلم خواست او را قبول کرد و در نزد الله تعالی دعا نمود و خداوند
تعالی دعایش را قبول کرد و بارش را متوقف ساخت.

از جملهء توسل دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم
حدیثی است که عائشه رضی الله عنها روایت کرده است: مردم در
نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم از خشک سالی شکایت کردند،
پس رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که در نماز گاه منبر
نصب شود و بامردم وقت تعیین کرد که در آن نماز گاه حاضر شوند،
عائشه رضی الله عنها گفت: پس رسول الله صلی الله علیه وسلم

۲- هر آینه بشما آمد پیامبری از نفس های تان دشوار است بروی آنچه شما را
در مشقت اندازه و حرص مند است بر نفع شما بر مؤمنان رحم دل و مهربان
است.

درحالی ازخانه برون شد که یک قسمت آفتاب برآمده بود پس برمنبر نشست و تکبیر و حمد خداوند تعالی را گفت بعد ازان فرمود:

[إنکم شکوتم جذب دیارکم واستنخارالمطر عن إبان زمانه عنکم وقد أمرکم الله أن تدعوه ووعدکم أن یتجیب لکم..] (۱)
درحدیث فوق این هم وارد است که رسول الله صلی الله علیه وسلم درنزد الله تعالی دعا نمود و همراه مردم نماز کرد پس الله تعالی بر آنها بارش کرد تا که سیلها جاری شد و مردم بسرعت به خانه های خود رفتند، پس رسول الله صلی الله علیه وسلم چنان ازشادمانی خندیده که دندان های جانبی اش آشکار شد وگفت: من گواهم که الله تعالی برهرچیز قادر است و من بنده خدا و پیامبرش هستم.

پس این حوادث و امثال آن که در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم و یا در زمان اصحاب کرام واقع شده است بطور یقین وبدون از شک که جدال پذیر نیست، برای ما ثابت می سازد که توسل به نبی و یا به صالحین در زمان سلف صالح باین طور بود که صاحب حاجت درنزد شخص مطلوب می آمد و بروی عرض حال می کرد سپس از او می خواست که درنزد الله تعالی برایش دعا کند تا حاجتش برآورده شود پس آن شخص مطلوب خواست او را می پذیرفت سپس درنزد الله تعالی دعا می نمود و الله تعالی دعای او را قبول می کرد و حاجت آن شخص را برآورده می ساخت.

ترجمه حدیث مذکور: شما از خشکی درسرمین خود واز تأخر شدن بارش ازوقتش بر شما شکایت کردید، خداوند تعالی شما را فرموده تا او را بخوانید و با شمار وعده قبول دعا نموده است. «این حدیث را ابوداود روایت کرده است وگفته است: هذا حدیث غریب اسناده جید و حدیث مذکور بهمان صفت است که ابوداود گفته است و جماعت دیگر نیز آن را صحیح گفته است و بیان تحقیق آن در کتاب ما: (صحیح ابی داود) است (۱۰۶۴) « (نقل از تعلیق کتاب التوسل للألبانی).

۲- آنچه که مادر باره تعیین و تشخیص معنای وسیله گفتیم چیزی است که در محاوره و استعمال همه مردم مروج است، زیرا چون کسی در نزد کدام مدیری و یا رئیسی و یا صاحب مقامی حاجت داشته باشد و خواسته باشد تا برآورده شود پس او در نزد کسی می رود که بآن مدیر و یا رئیس معرفت داشته باشد پس با او سخن می گوید و حاجت خود را برایش عرض می کند، پس این شخص که واسطه گفته می شود حاجت آن شخص حاجت مند را در پیش آن مدیر و یا رئیس تقدیم می کند پس آن مدیر و یا رئیس غالباً حاجت آن حاجت مند را برآورده می سازد، پس توسل بهمین معنی در میان اعراب از قدیم زمان بطور مداوم و همیشگی معروف بوده، چون یکتن از اعراب می گفت: (انی توسلت إلى فلان بفلان) پس مقصودش ازین جمله این بود که او در نزد فلان دوم رفته است و با او در بر آوردن حاجت خود سخن گفته است تا او همراه فلان اول درباره بر آوردن حاجت او سخن بگوید:

ولی هرگز از جملهء فوق چنین فهمیده نمی شود که آن شخص حاجتمند در نزد فلان اول رفته باشد و برایش گفته باشد: بحق فلان شخص که برای تو واسطه است و بمقام و منزلت او که در نزد تو دارد از تو می خواهم که حاجت مرا برآورده سازی.

بهمین طور: توسل بمرد صالح در نزد الله تعالی معنایش این نیست که به ذات و جاه و حق او توسل شده باشد، بلکه معنایش این است که اوبه دعا و تضرع و استغاثه آن مرد صالح که در نزد الله تعالی نموده است، توسل ورزیده است و در نتیجه همین چیز معنی گفتار عمر رضی الله عنه است:

[اللهم إنا كنا نتوسل إليك بنبينا فستقينا]

یعنی مایان در زمان زندگی رسول الله صلی الله علیه وسلم چنان بودیم: وقتی که بارش نمی شد، در نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می رفتیم و از وی می خواستیم که در نزد الله تعالی برای ما دعا کند.

۳- این جمله در قول عمر رضی الله عنه:

[وإنا نوسل إليك بعم نبینا فاسقینا]

معنای صریحش این است که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم مایان کاکای پیامبر خود را آوردیم و مایان از وی تقاضای کردیم که از پروردگار خود بخواهد تا برای ما بارش کند.

درینجا این سوال می شود که چرا عمر رضی الله عنه جهت خواستن بارش به رسول الله صلی الله علیه وسلم در نزد الله تعالی توسل نه کرد که به عباس کرد باوجود اینکه مقام عباس رضی الله عنه هر چند که در نزد الله تعالی بلند است ولی در مقایسه مقام رسول الله صلی الله علیه وسلم قابل ذکر نیست.

به نظر ما جواب این سوال این است که بعد از مرگ رسول الله صلی الله علیه وسلم توسل با او ممکن نیست، پس آنها نمی توانستند که در نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بروند و حال خود را برایش شرح کنند، و از وی بخواهند تا برای شان در نزد الله تعالی دعا کند و ایشان بردعای پیامبر خود آمین بگویند زیرا که رسول الله صلی الله علیه وسلم اکنون به رفیق اعلی انتقال کرده است و در حالی قرار گرفته است که با حال دنیا و شرائط آن اختلاف دارد، طوریکه آن حال را غیر از الله تعالی کسی دیگر نمی داند، پس برای اصحاب کرام ممکن نبود که از دعا و شفاعت او صلی الله علیه وسلم فائده ببرند زیرا طوریکه الله تعالی گفته است:

وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٠٠﴾ سورة المؤمنون

آیه: ۱۰۰.

درمیان زنده ها و مرده ها برزخ است یعنی حد فاصل است تا روزیکه زنده می شوند.

چون توسل به رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از وفاتش ممکن نبود بنابراین عمررضی الله عنه که عربی اصیل است و با رسول الله صلی الله علیه وسلم در اکثر احوالش ملازم و مصاحب بود و او را بحق می شناخت و دین او را درست می فهمید و قرآن کریم در ده از مواضع بافهم او موافق بوده پس بنا برآن وی به توسل ممکن چنگ زد پس از میان مردم عباس رضی الله عنه را اختیار کرد زیرا عباس از یک ناحیه با رسول الله صلی الله علیه وسلم قرابت داشت و از ناحیه دیگر صاحب تقوی و دیانت بود، پس از او خواست تا در نزد الله تعالی برای شان دعا کند تا آنها را با فرستادن بارش سیراب نماید.

برای عمررضی الله عنه و برای غیر او درست نیست که در صورت امکان توسل به رسول الله صلی الله علیه وسلم به عباس و یا کدام شخص دیگر توسل کنند! و دور از پذیرش عقل است که اصحاب کرام در صورت امکان توسل به رسول الله صلی الله علیه وسلم، بر توسل به عباس رضی الله عنه که عمررضی الله عنه بان چنگ زده است سکوت کرده باشند و برآن اعتراض نکرده باشند، زیرا که ترک توسل به رسول الله صلی الله علیه وسلم و توسل نمودن بغير او مانند این است که در نماز بجای اینکه به رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتدا کند به غیر او اقتدا می کند و این از شان اصحاب بدور بود، زیرا آنها قدر منزلت و فضل پیامبر خود را از همه مردم بیشتر می دانستند چنانچه شاهد برآن حدیثی است که سهل بن سعد الساعدی رضی الله عنه روایت کرده است.

رسول الله صلى الله عليه وسلم بسوی بنی عمرو بن عوف رفت تا در میان شان صلح کند، پس وقت نماز رسید، پس مؤذن در نزد ابو بکر آمد پس گفت: آیا برای مردم امامت می کنی؟ بعد ازان برای نماز اقامت گفته شد، پس ابوبکر با مردم برنامه ایستاد شد، پس رسول الله صلى الله عليه وسلم آمد و مردم برنامه بودند، پس رسول الله صلى الله عليه وسلم در گوشهء از صف ایستاد شد پس نماز گزاران کفک (چکچک) زدند. (۱)

و ابوبکر ملتفت نمی شد پس مردم، کفک (چکچک) را زیاد کردند پس ابوبکر ملتفت شد و نظرش بر رسول الله صلى الله عليه وسلم افتاد، پس رسول الله صلى الله عليه وسلم بوی اشاره کرد که در جای خود باش، پس ابوبکر دو دست خود را بالا کرد و ثنای خدا را ادا کرد بر اینکه رسول الله صلى الله عليه وسلم او را فرمود که در جای خود باش سپس ابوبکر از جای خود به عقب آمد و در صف ایستاد شد و رسول الله صلى الله عليه وسلم برای امامت پیش شد و نماز داد بعد ازان از نماز برگردید، پس برای ابوبکر گفت: ای ابوبکر چرا در جای خود نماندی چون ترا فرمودم که در جای خود بمان؟ ابوبکر گفت: برای ابن ابی قحافه نمی سزد که در پیش روی رسول الله صلى الله عليه وسلم امامت کند. (۲)

شما دیدید که اصحاب کرام برای خود مناسب ندیدند که در وقت حاضر بودن رسول الله صلى الله عليه وسلم بر اقتدای خود در نماز پشت ابوبکر صدیق رضی الله عنه استمرار داشته باشند، چنانچه ابوبکر رضی الله عنه - باینکه رسول الله صلى الله عليه وسلم برایش فرمود که در جای خود باشد - نفسش برایش اجازه نداد که در جای خود ثابت بماند، این همه برای چه؟

۱ - اشاره باینکه ابوبکر جای خود را برای رسول الله صلى الله عليه وسلم تخلیه کند.

۲ - این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده است.

برای اینکه آن‌ها تعظیم پیامبر را می‌کردند و با او از در ادب پیش می‌آمدند و حق و فضل او را می‌شناختند - چون اصحاب کرام راضی نشدند که در صورت حضور صلی الله علیه و سلم به کسی دیگر در نماز اقتداء نموده باشند، با اینکه نماز را در غیاب رسول الله صلی الله علیه و سلم آغاز نموده بودند، پس چگونه راضی می‌شوند باینکه توسل را به رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از وفات او - در صورت امکان آن - ترک بگویند و به دیگری توسل نمایند؟ و چنانچه ابوبکر صدیق هم در صورت حاضر بودن رسول الله صلی الله علیه و سلم امامت مسلمانان را نپذیرفت، پس ظاهراًست که عباس رضی الله عنه هم نمی‌پذیرفت که مردم توسل را به رسول الله صلی الله علیه و سلم - در صورت امکان آن - فروگذارند و با او توسل کنند.

تنبیه

آنچه ما قبلاً گفتیم از جهت دیگر برسخیف بودن فکر کسی دلالت دارد که گمان کرده است: رسول الله صلی الله علیه و سلم در قبر خود مانند زندگی ما زندگی دارد بدلیل اینکه اگر زندگی اش مانند زندگی ما می‌بود هیچ دلیلی نبود بر اینکه مردم از نماز کردن پشت رسول الله صلی الله علیه و سلم عدول می‌کنند و پشت غیر او نماز می‌گذارند.

برآنچه ما گفتیم کسی اعتراض کرده نمی‌تواند که در حدیث وارد است: [أنا في قبوري حي طری، من سلم علی سلمت علیه] (۱)

۱ - من در قبر خود زنده و تازه ام، هر که بر من سلام بگوید من بروی سلام می‌گویم.

بنا برین حدیث رسو الله صلی الله علیه وسلم درقبر زندگی دارد مانند زندگی ما پس وقتیکه باو صلی الله علیه وسلم توسل نمودیم سخن ما را می شنود و تقاضای ما را قبول می کند، پس مقصود ما حاصل می شود و مطلب ما بدست می آید، و هیچ فرق نیست در میان حال او صلی الله علیه وسلم چه در زندگی و چه بعد از مرگ.

ما می گوییم که آن اعتراض را بر ما کسی کرده نمی تواند، زیرا اعتراض مذکور به دو جواب مردود است:
جواب اول از نظر قواعد حدیثی است:

خلاصه آن این است که حدیث مذکور هیچ اصل و هیچ سندی ندارد و بر علاوه آن لفظ: (طری) در هیچ کتابی از کتب حدیث مطلقاً وجود ندارد، مگر معنای حدیث فوق در عده از احادیث صحیح وارد است، از آن جمله این قول رسو الله صلی الله علیه وسلم است.

[[إن من أفضل أيامكم يوم الجمع فيه خلق آدم وفيه قبض وفيه النفخة وفيه الصعقة فأكثرُوا على الصلاة فيه فإن صلاتكم معروضة على قالوا: يا رسو الله وكيف تعرض صلاتنا عليك وقد أرمت؟ قال: إن الله حرم على الأرض أجساد الأنبياء]] (۱).

۱ - ترجمه حدیث: از جمله بهترین روزها شما روز جمعه است در آن آدم علیه السلا پیدا شده است و در آن ورحش قبض شده است و در آن نفخه دوم برای زنده ساختن مرده ها می شود و در آن نفخه اول برای میرانیدن زنده ها می شود پس در روز جمعه بر من درود را بسیار گوئید زیرا درود شما بر من پیش کرده می شود، اصحابش گفتند ای پیامبر خدا! چگونه درود ما بر تو پیش می شود و تو خاک شده می باشی؟ گفت: الله تعالی بر زمین جسد های پیامبران را حرام گردانیده است. «این حدیث را ابوداود روایت کرده است (۱۰۴۷) و هم نسائی و غیر ایشان آن را از اوس بن اوس روایت کرده است و اسنادش صحیح است، مراجعه شود به مشکاة (۱۳۶۱) با تعلیق و تخریج البانی».

وازان جمله این قول رسو الله صلى الله عليه وسلم است:
[الأنبياء أحياء في قبورهم يصلون] (۱)

وازان جمله این قول رسو الله صلى الله عليه وسلم می
باشد:

[مررت ليلة أسرى بي على موسى قائما يصلى في قبره] (۲)

وازان جمله این قول رسو الله صلى الله عليه وسلم می
باشد:

— — تنبيه:

علی قاری در شرح مشکواة (المرقاة) از کلمهء نفخه که در حدیث مذکور واقع است و هر چند که صعقه مقدم ذکر شده است نفخهء دوم را که بآن مرده ها زنده می شوند مراد کرده است و از صعقه نفخهء اول را که بآن زنده جان ها می میرند مراد کرده است و دلیل او این آیت شریف است: ﴿وَنفخ في الصور فصعق من في السموات ومن في الأرض إلا من شاء الله﴾ پس ما هم از وی پیروی کردیم ترجمهء حدیث را بر آن بنا نمودیم. (مترجم)

۱- ترجمه حدیث مذکور: پیامبران در قبرهای خود زنده اند نماز می گزارند. «این حدیث را ابویعلی و بزار و غیر ایشان از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده اند و سندش صحیح است و این حدیث در کتاب ما سلسلة الأحادیث الصحيحة تخریج شده است». (نقل از تعلیق التوسل للآلبانی).

۲- ترجمه این حدیث: شبیکه بمعراج برده شدم، بر موسی علیه السلام پیش شدم در حالیکه او در قبر خویش نماز می کرد.
«این حدیث را احمد و مسلم و نسائی از انس بن مالک روایت کرده است».

[إن لله ملكة سياحين يبلغوني عن أمتي السلام] (۱).

جواب دوم از لحاظ فقه است:

وآن اینکه زندگی رسو الله صلی الله علیه وسلم بعد از وفات او مخالف زندگی وی است که پیش از وفات داشت، زیرا که زندگی دربرزخ یک امر غیبی است از جمله امور غیبی دیگر، کنه و حقیقت آن را جز الله تعالی کسی دیگر نمی داند، مگر در نزد همه معلوم و ثابت است که حیات برزخی از حیات دنیوی اختلاف دارد و تابع قوانین آن نمی باشد: مثلاً انسان در دنیا می خورد و می نوشد تنفس می کند و ازدواج می نماید و حرکت می کند و به قضای حاجت می رود، و مریض می شود، و سخن می گوید و هیچ کسی نمی تواند که ثابت کند: این عوارض برای کسی بعد از مرگش پیش می شود، اگرچه پیامبران باشند، حتی برای محمد صلی الله علیه وسلم.

از جمله آنچه سخن سابق ما را تائید می کند و برای آن گواهی می دهد این است که اصحاب کرام بعد از مرگ رسو الله صلی الله علیه وسلم، در مسائل زیاد در میان خود اختلاف نظر

۱- ترجمه حدیث مذکور: الله تعالی فرشتگان دارد که سیاحت می کنند و برای من درود امت که بر من گویند می رسانند. "این حدیث را نسائی و دارمی و ابن حبان و حاکم ۲/۲۱ از ابن مسعود روایت کرده اند و حاکم آن را صحیح گفته است و ذهبی و حاکم هر دو در تصحیح حاکم را تائید کرده اند و حدیث واقعاً صحیح است این حدیث در تخریج مشکاة و کتاب ما (فضل الصلاة علی النبی ص: ۲۱) تخریج شده است". (نقل از تعلیق کتاب التوسل).

داشتند مگردردل هیچ یک شان خطور نکرده است که باید به نزد رسو الله صلی الله علیه وسلم بروند و در قبرش با اومشوره کنند و از او بپرسند که نظر کدام صحابی در مسائل اختلافی حق است؟ چرانه رفته اند؟ علت آن کاملاً واضح است، زیرا هر یک آنها می دانستند که رسو الله صلی الله علیه وسلم دنیا را پدرود گفته است دیگر احوال و قوانین دنیا بروی تطبیق نمی شود.

ماعقیده داریم که رسو الله صلی الله علیه وسلم بعد از مرگش زنده است و این زندگی اش کاملتر از زندگی هرانسانی است که در برزخ است مگر آن زندگی به کیفیت خاص است که هیچ مشابهت به زندگی دنیا ندارد و شاید که قول رسو الله صلی الله علیه وسلم بهمین چیز اشاره کرده باشد که ما گفتیم، و قول رسو الله صلی الله علیه وسلم این است:

[ما من أحد یسلم علیّ إلا ردّ الله علیّ روحی حتی أُرَدَ علیه السلام] (۱)

بهر حال حقیقت زندگی رسو الله صلی الله علیه وسلم را در برزخ غیر از الله تعالی کسی دیگر نمی داند، بنابراین روانیست که زندگی برزخی و زندگی اخروی بر زندگی دنیوی قیاس شود و چنانچه روانیست که احکام یکی ازین دو زندگی بر دیگری تطبیق شود بلکه برای هر یک آن کیفیت خاص و حکم خاص است. تشابه فقط در نام است مگر حقیقت زندگی برزخ را جز الله تعالی کسی دیگر نمی داند.

۱- این حدیث را ابوداود از ابوهریره روایت کرده است و سندش صحیح است و این حدیث در کتاب ما: سلسله الأحادیث الصحیحة (۲۲۶۶) تخریج شده است. (نقل از تعلیق کتاب التوسل).

بعد از تنبیه و آگاهی دادن فوق باصل بحث خود برمی گردیم
 واصل بحث ما رد نمودن بر مخالفین ما است که آنها برای اثبات
 مطلب خود به توسل نمودن عمر رضی الله عنه به عباس رضی
 الله عنه استناد کرده اند پس می گوئیم: مخالفین ما می گویند:
 عمر رضی الله عنه که به رسو الله صلی الله علیه وسلم توسل
 نکرد و در عوض آن به عباس رضی الله عنه توسل کرد علت آن
 این بود: تا عمر رضی الله عنه برای مردم نشان داده باشد که
 توسل به غیر از رسو الله صلی الله علیه وسلم نیز جواز دارد
 یعنی این عمل عمر رضی الله عنه برای افاده نمودن جواز توسل به
 مفضول است در صورت وجود فاضل.

مابرای اینها می گوئیم که این تعلیل و این جواب شما
 خنده آوراست زیرا: چطور امکان پذیر خواهد بود که در دل عمر
 رضی الله عنه و یا در دل کدام صحابی دیگر چنین فلسفه گویی فقهی
 که از دأب علمای متأخر است در آن حالت سخت و دشوار خطور کند
 حالیکه عمر رضی الله عنه مردم را در مصیبت سخت و گرسنگی
 و تشنگی طاقت فرسا می بیند، آنها را در حالتی می یابد که بر آنها
 بارش نمی شود، اموال و مواشی از تشنگی هلاک می شوند
 و بر روی زمین زراعت و سرسبزی وجود نمی داشته باشد تا
 جائیکه نام آن سال خشک را در تعبیر خود (عام الرمادة) (۱) یاد
 می کردند.

۱- رمادة قسمتی از خاکستر را می گویند و یا رمادة بمعنی هلاکت است پس
 آن سال را بخاطر این عام الرمادة یعنی سال رمادة گفتند که از خشکی
 همه چیز سوخته بود و یا اینکه جاندار از خشکی، خیلی ها هلاک شده
 بودند. (مترجم).

پس شما خود فکر کنید: چطور درین شرایط دشوار دردل عمر رضی الله عنه این فلسفه گوئی فقهی می گردد وبخاطر این فلسفه گوئی فقهی در دعای خود، از توسل به وسیله عظیم رو گردان می شود که توسل به ذات رسو الله صلی الله علیه وسلم است- در صورت امکان آن- وبجای آن بوسیله کوچک که با وسیله اول هیچ مقایسه نمی شود یعنی توسل به عباس رضی الله عنه چنگ می زند، این کار را بخاطر چه می کند؟ صرف بخاطر این که برای مردم بیان کند که برای آن توسل به مفضول در صورت وجود فاضل جواز دارد!!.

برای همه معلوم ومشهور است: زمانیکه آدمی بیک خطر سخت دچار می شود برای دفع آن به وسیله بس قوی تری پناه می برد ووسائل خورد وکوچک را به وقت عافیت فرو می گذارد، این امر را مشرکان جاهلیت هم میدانستند زیرا آنها در وقت عافیت به پیش بتهای خود دعای می کردند، مگر در وقت سختی آن بتها را فرو گذاشت می کردند و فقط به پیش الله تعالی دعا می کردند. چنانچه الله تعالی از حال شان خبر میدهد:

فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ

فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴿٦٥﴾ سوره العنكبوت آیه:

۶۵. (۱)

۱- ترجمه آیت: چون سوار کشتی ها شوند دعا وعبادت خود را خاص برای الله می گردانند پس چون آنها را از خطر بحر بسوی خشکه نجات دهد ناگهان با الله شریکان پیدا میکنند.

بنا بران از قاعده فوق دانستیم که آدمی در وقت خطر های سخت و کمر شکن از نیروی عظیم و وسیلهء جسم کمک و نیرو می گیرد و به وسائل خورد و کوچک در وقت خیر و عافیت پناه می برد، پس شما خود فکر کنید و قضاوت نمائید که آیا درین حالت سخت و خطر مهلک امکان دارد که عمر رضی الله عنه در فکر مسأله فقهی شود که مخالفین ما آن را فرض نموده اند (آن مسأله فقهی این است که توسل به مفضول در صورت وجود فاضل جواز دارد)؟!

جواب دیگر هم برای رد شبههء فوق شان داریم:

بدینطور: ما فرض کردیم که دردل عمر رضی الله عنه مسأله فقهی ظهور نموده باشد، پس آیا دردل معاویه رضی الله عنه و در دل ضحاک بن قیس هم آن مسأله فقهی ظهور کرده خواهد بود چون هر دوی شان به نوبهء خود به تابعی جلیل المقام: یزید بن الأسود الجرشى توسل نمودند و به رسول الله صلی الله علیه وسلم توسل نکردند؟ پس درین شک و شبهه نیست که آن جواب شان نوعی از حیلہ جوئی و تکلفی است که فقط خود شان بآن فریفته شده اند و بآن شاد مانی می کنند.

۴- در حدیث استسقای عمر رضی الله عنه که به عباس توسل نموده است چیزی بنظر می خورد که لازم است بآن توجه نمود و آن این جمله می باشد:

[إن عمر بن الخطاب كان إذا قحطوا استسقى بالعباس بن عبد المطلب] جمله فوق: [كان عمر.....]

اشاره باین است که استسقای عمر به عباس رضی الله عنهما یک بار نبود بلکه این کار بار بار از وی صادر شده است پس

این تکرار دلیل قوی است بر ردّ گفتار کسیکه گفته است: عمر رضی الله عنه از توسل به رسول الله صلی الله علیه وسلم از جهت اعراض نمود و به عباس رضی الله عنه توسل کرد تا برای مردم نشان داده باشد که توسل به شخص مفضول با وجود فاضل جواز دارد یعنی مردم را بر آن حکم شرعی آگاهی داد.

این گفتار ازین جهت رد شد که اگر مطلب عمر رضی الله عنه افاده آن حکم فرعی و مسأله جزئی برای مردم می بود پس حتماً یک دفعه از توسل به رسول الله صلی الله علیه وسلم عدول می کرد، در حالیکه از عبارت حدیث فوق فهمیده شد که عمر رضی الله عنه بطور مداوم و مستمر آن کار را می کرد، یعنی در هر بار که بارش می خواست فقط به عباس رضی الله عنه توسل می کرد نه به رسول الله صلی الله علیه وسلم و این امر واضح است، براهل عدل و انصاف پوشیده نمی ماند.

۵- در برخی از روایات صحیح و ثابت دیگر، کلام عمر و قصد او بطور واضح بیان شده است: زیرا درین روایات صحیحه وارد است که عباس رضی الله عنه تقاضای عمر رضی الله عنه را پذیرفت و جهت باریدن آسمان از دعا کارگرفت و به پیش گاه الله تعالی دعا نمود، از جمله آن روایات صحیحه یکی این است که حافظ ابن حجر عسقلانی رحمه الله در فتح الباری (۳/۱۵۰) آن را نقل کرده است، چنانچه گفته است: (زبیر بن بکار در کتاب خود): (الأنساب) صفت و کیفیت دعای عباس رضی الله عنه را در آن واقعه و هم زمان آن دعا را بیان کرده است، پس زبیر بن بکار بسند خویش روایت کرده است: چون عمر رضی الله عنه به عباس رضی الله عنه طلب بارش نمود، عباس رضی الله عنه گفت:

[اللهم إنه لم ينزل بلاء إلا بذنب ولم يكشف إلا بتوبة وقد توجه القوم بي إليك لمكاني من نبيك وهذه أيدينا إليك بالذنوب

ونواصینا الیک بالتوبۃ فاسقینا الغیث فأرخت السماء مثل الجبال
حتی أخصبت الأرض وعاش الناس]. (۱)

پس در حدیث فوق امور ذیل بنظر می رسد:

اول: - اینکه به دعای عباس رضی الله عنه توسل شده
است نه بذات وی، چنانچه زبیر بن بکار و غیر او آن را بیان نموده
اند، پس واضحا مردود شد قول کسیکه گمان نموده است که
عمر رضی الله عنه به ذات عباس رضی الله عنه توسل نموده است
نه به دعای وی، بدلیل این که اگر بذات وی توسل نموده بود دیگر
حاجت نبود باینکه عباس بپاخیزد و دعای جدید کند بعد از اینکه
عمر رضی الله عنه دعا نموده بود.

دوم: - اینکه عمر رضی الله عنه بصراحت گفته است که
(مردم در وقت زندگی رسول الله صلی الله علیه وسلم بوی توسل
می کردند و من درین حادثه به کاکایش (عباس) توسل می کنم
و درین شک نیست که این دو توسل: (توسل به رسول الله صلی
الله علیه وسلم و توسل به عباس) از یک نوع می باشند و این هم
در بحث آینده برای خوانندگان گرامی ثابت خواهد شد که توسل
مسلمین به رسول الله صلی الله علیه وسلم، در وقت زندگی اش
فقط توسل به دعای او صلی الله علیه وسلم بود پس نتیجه این می
شود که توسل به عباس رضی الله عنه نیز توسل به دعایش بود
نه به ذاتش بدلیل اینکه دو توسل از یک نوع می باشد.

۱ - خدا یا هیچ آفتی بدون ازگناه نازل نمی شود و هیچ آفتی بدون ازتوبه
برداشته نمی شود اینکه مردم مرا به پیش تو آورده اند تا جمعا برای تو توبه
کنیم زیرا که من به پیامبر تو قرابت دارم اینک دستهای گناه گار خود را
برای تو بالا کردیم روهای خود را توبه کنان بسوی تو گردانیدیم پس با
بارش ما را سیرا ب کن! پس ابرهای مانند کوه ها بهرطرف پراکنده شد
وزمین سرسبز شد و مردم شادمان زندگی کردند.

اما اینکه گفتیم: توسل مسلمین به رسول الله صلی الله علیه وسلم فقط توسل به دعایش بود پس دلیل برآن این است که اسماعیلی درمستخرج خود حدیث فوق را باین لفظ روایت کرده است: [كانوا إذا قحطوا على عهد النبي صلى الله عليه وسلم استسقوا به فيستسقى لهم فيسقون] (۱)

[فلما كان في إمارة عمر.....] الحديث

نقل از (فتح الباری ۲/۳۹۹) در روایت اسماعیلی این لفظ

وارد است: [فيستسقى لهم] یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از تقاضای مردم برای شان طلب ودعای بارش می کرد.

پس لفظ: [فيستسقى لهم] تصریح برین است که رسول

الله صلی الله علیه وسلم برای مردم از الله تعالی طلب بارش می کرد، زیرا که در (النهاية) تالیف ابن اثیر لفظ استسقاء چنین شرح شده است، استسقاء بروزن استفعال است بمعنی خواستن سقیا یعنی خواستن باران بر شهرها و مردمان.

۱- چون مردم در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم به خشک سالی مبتلا می شدند پس بوسیله او صلی الله علیه وسلم طلب بارش می کردند پس رسول الله صلی الله علیه وسلم برای شان طلب ودعای بارش می کرد پس بر آنها بارش می شد.

۱- مطلب این اثر این است که سقی الله عبادہ وأسقامہ هردو یکسان معنی دارند یعنی سقی که مجرد است بمعنی اسقی است که مزید است و هردو متعدی می باشند پس معنی سقی الله واسقی الله بمعنی (سیراب کرد الله تعالی) می باشد. اما فعل استسقی که از باب استفعال است پس سین درین باب بمعنی طلب است پس معنی استسقی: طلب سقیا است وسقیا بمعنی آب است پس سقیا فعل نیست بلکه اسم است. (مترجم).

ابن اثیر علاوه می کند:

[یقال: سقی الله عباده الغیث وأسقاہم والاسم السقی بالضم واستسقیت فلانا إذا طلبت منه أن یسقیک] (۱).

چون تقریر فوق الذکر را خوب فهمیدید پس بخوبی می فهمید که معنی عبارت:

[كانوا إذا قحطوا على عهد النبي صلى الله عليه وسلم استسقوا به].

این می شود که در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم چون مردم به کمبودی بارش دچار می شدند توسل به دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم می کردند تا بادعای خود برای شان از الله تعالی بارش بخواهد: چنانچه معنای روایت اول: [کنا نتوسل إلیک بنبینا] نیز توسل به دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد، و هیچ امکان ندارد که از مجموع روایات حدیث، چیزی دیگر فهمیده شود.

سوم:- که مؤید امر قبلی است این است: اگر توسل عمررضی الله عنه به (ذات) وجاه عباس می بود، هیچ گاه عمررضی الله عنه توسل به نبی صلی الله علیه وسلم را- بمعنی فوق- ترک نمی کرد زیرا که توسل به جاه ویا به ذات نبی صلی الله علیه وسلم- در صورت جواز آن- حتی بعد از مرگش هم ممکن بود.

۱- مطلب این اثیر این است که سقی الله عباده وأسقاہم هر دو یکسان معنی دارند یعنی سقی که مجرد است بمعنی اسقی است که مزید است وهر دو متعدی می باشند پس معنی سقی الله واسقی الله بمعنی (سیراب کرد الله تعالی) می باشد. اما فعل استسقی که از باب استفعال است پس سین درین باب بمعنی طلب است پس معنی استسقیت: طلب سقی است وسقی بمعنی آب است پس سقی فعل نیست بلکه اسم است. (مترجم).

پس با آن هم که عمررضی الله عنه ازتوسل به جاه ویا به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم عدول کرده است و به دعای عباس رضی الله عنه توسل نموده است دلیل قوی برین می شود که عمررضی الله عنه و آن اصحاب کرام که با عمررضی الله عنه بودند منکر جواز توسل به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند، و بعد از آنها بر همین فکر عمل سلف صالح جاری بود، چنانچه شما دیدید که معاویه رضی الله عنه و ضحاک بن قیس رحمہ الله به " دریزید بن الاسود الجرشی" توسل نمودند و در هر دو توسل فوق که به یزید شده است دعای یزید بصراحت ذکر شده است.

پس آیا ممکن هست که در صورت جواز توسل به ذات ویا جاه رسول الله صلی الله علیه وسلم، همه اصحاب کرام و تابعین بر ترک توسل به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم ویا به جاه او اجماع کنند؟ آن هم در صورتیکه مخالفین ما برین عقیده دارند که توسل به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم وجاه او افضل و بهتر است از توسل به جاه ویا ذات عباس و غیر او....! نی این اجماع در صورت فوق نه جائز است و نه معقول و نه ممکن، بلکه اجماع فوق بزرگ ترین دلیل است برینکه توسل بذات او صلی الله علیه وسلم وجاه او در نزد اصحاب کرام و تابعین شان غیر مشروع است بدلیل اینکه آنها میرا و بیزار بودند ازینکه ادنی را در بدل اعلی بستاند.

یک اعتراض ورد آن:

ازین که عمررضی الله عنه به (ذات) رسول الله صلی الله علیه وسلم توسل ننمود مؤلف کتاب (مصباح الزجاجة فی فوائد

قضاء الحاجة) ص: ۲۵ - آن چنین جواب گفته است: حدیث توسل آن مرد کورکه درحیات رسول الله صلی الله علیه وسلم به رسول الله صلی الله علیه وسلم توسل نموده بود برای عمررضی الله عنه نرسیده بود، یعنی عمررضی الله عنه را ازقصه توسل آن آدم نابینا خبرنبود، اگرآن حدیث برایش رسیده می بود حتما عمر رضی الله عنه به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم توسل می کرد.

مامی گوئیم که این جواب ازچند وجه باطل است:

اول: - اینکه حدیث آن آدم نا بینا فقط برچیزی دلالت دارد که برآن توسل عمر رضی الله عنه دلالت دارد که توسل به دعا است نه توسل به ذات، یعنی آن آدم نا بینا هم به دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم توسل نموده بود نه به ذات او صلی الله علیه وسلم وبیانش عنقریب می آید. نکنند او را برآن حادثه خبرن سازند. (۱)

۱- یعنی اگرآن آدم کور برای بینا شدنش به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم توسل کرده می بود به فرض اینکه عمر رضی الله عنه برآن خبرنیاشد. حتماً جماعت مهاجرین وانصار ازآن خبربودند پس این جماعت اصحاب هرگز عمررضی الله عنه را نمی گذاشتند که ازتوسل به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم نظرکند وبه دعای عباس توسل کند، اگرکسی بگوید که این جماعت ازاصحاب شاید دروقت توسل عمررضی الله عنه به عباس رضی الله عنه حاضرنباشد، درجواب گفته می شود که توسل عمررضی الله عنه به عباس رضی الله عنه یکبار نبود که شاید با وی حاضرنباشند، بلکه بار بار صورت گرفته است پس حتماً با وی حاضربودند، وپا آن چون عمررضی الله عنه = را ازتوسل به دعای عباس منع نکرده اند او را به توسل به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم ارشاد ننموده اند پس معلوم شد که آنها هم توسل را به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم نا مشروع می دانستند زیرا محال است که اصحاب کرام ازگفتن حق خاموش مانده باشند. (مترجم).

حاصل ردّ بر جواب صاحب مصباح الزجاجة این است که اگر درست باشد که عمر رضی الله عنه از حادثه آن مرد کورخیز نباشد حتما یکی از دو چیز علت آن می باشد.

یکی اینکه اصحاب کرام هیچ یکی شان بر حادثه آن مرد کور خبر نداشتند و بر آن جاهل باشند پس ازین جهت عمر رضی الله عنه را بر آن حادثه خبر نساختند، چون خود بر آن خبر نبودند.

یا اینکه بر حادثه خبر بودند ولی معتقد نبودند که حادثه آن آدم کور دلالت برین کند که توسل به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم جواز دارد پس ازین جهت حاضر نشدند که عمر رضی الله عنه را بر چیزی دلالت کنند که آن را در شریعت نمی شناسند.

احتمال اول واضح البطلان است یعنی در عادت امکان ندارد همه اصحاب کرام بر حادثه آن مرد نابینا جاهل باشند پس احتمال دوم حق است، یعنی آنها از حادثه آن آدم کور خبر بودند ولی عمر رضی الله عنه را بخاطر این بر آن حادثه خبر نساختند که آن حادثه دلالت نداشت بر اینکه توسل به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم جواز دارد، زیرا اگر اصحاب کرام علم می داشتند که در حادثه آن آدم کور توسل به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم شده، هرگز از توسل بذات رسول الله صلی الله علیه وسلم صرف نظر نمی کردند و عمر رضی الله عنه را نمی گذاشتند که به دعای عباس رضی الله عنه توسل کند.

چهارم:- عمر رضی الله عنه یگانه کسی نبوده که از توسل به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم عدول کرده و به توسل به دعای عباس رضی الله عنه چنگ زده است بلکه معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه، هم چنین کرده است زیرا وی هم از توسل به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم عدول کرد و به دعای یزید بن الاسود توسل نمود با اینکه درین هنگام در پهلوی معاویه رضی الله عنه گروهی از اصحاب کرام و تابعین نیز موجود بودند، پس آیا

ممکن هست که این جاهم گفته شود که معاویه و آن گروه اصحاب کرام که همراهش بودند، از حدیث آن مرد کور خبر نبودند؟ آنچه در توسل معاویه گفته شده مانند آن در قصه توسل ضحاک بن قیس هم گفته می شود، چون اوبه یزید بن الاسود مذکور توسل نمود.

بعد از آن صاحب مصباح جواب دیگر گفته است، و از وی، مرد دیگری از متعصبین که مخالف نظرما است و در جواب ناکام مانده است، نیز پیروی کرده است، صاحب مصباح چنین گفته است:

عمر رضی الله عنه که بذات رسول الله صلی الله علیه وسلم توسل نکرد و به دعای عباس توسل نمود بخاطر این بود که در اکرام و بزرگ داشت عباس رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه وسلم پیروی کرده باشد و این امر بصراحت از عمر رضی الله عنه روایت است. چنانچه زبیر بن بکار در کتاب خود (الأنساب) از طریق داؤد بن عطاء و او از زید بن اسلم و او از عمر چنین روایت کرده است:

عمر رضی الله عنه در سال: (رماده) برای خواستن بارش به عباس بن عبد المطلب توسل نمود، پس عمر رضی الله عنه خطبه ایراد کرد و گفت:

(رسول الله صلی الله علیه وسلم عباس را آنقدر بزرگ میداشت که پسر پسر خویش را بزرگ میدارد پس ای مردم! از رسول الله صلی الله علیه وسلم پیروی کنید و او را به الله تعالی وسیله بگردانید).

صاحب مصباح سخن فوق را چنین ادامه میدهد:

"رواه البلاذری من طریق هشام بن سعد عن زید بن اسلم عن أبيه به" یعنی حدیث فوق را بلاذری از طریق هشام بن

سعد از زید بن اسلم وزید از پدر خود اسلم به الفاظ و سیاق فوق که سیاق زبیر بن بکار است روایت کرده است.

رد برین جواب از چند وجه است:

اول: - صحت این روایت در نزد ما مسلم نیست زیرا که آن روایت از طریق داؤد بن عطاء مدنی است و او در روایت ضعیف است چنانچه در "التقریب" آمده است و حاکم حدیث فوق را از طریق زبیر بن بکار (۳/۳۳۴) روایت کرده است و برداؤد مذکور سکوت اختیار کرده است و حافظ ذهبی در عقب عبارت حاکم چنین گفته است: (داؤد متروک) یعنی داؤد متروک الحدیث است.

(البانی می گوید): من می گویم: کسیکه از داؤد مذکور حدیث فوق را روایت کرده است (ساعده بن عبید الله المزنی) می باشد و من هیچ کسی را ندیده ام که در کتابهای اسماء رجال از او نام برده باشد. (۱)

علاوه بر آن در سند مذکور اضطراب است بدین بیان: طوریکه شما دیدید که حدیث مذکور راهشام بن سعد از زید بن اسلم وزید از پدر خود اسلم - بجای عبد الله بن عمر - روایت کرده است (یعنی برعکس روایت داؤد بن عطاء) که او بجای پدر خود (اسلم) از عبد الله بن عمر روایت کرده است.

اما حال هشام در روایت بهتر از حال داؤد است مگر مایان برسیاق هشام یعنی بر لفظ حدیث از روایت هشام پرنخورده ایم تا دیده شود که آیا با روایت داؤد مذکور موافق هست یا نیست؟ پس روایت داؤد مذکور بر ضعف خود باقی می ماند، و اینکه صاحب مصباح

۱ - چنین شخص را مجهول می گویند و بودن مجهول در سند موجب ضعف حدیث می شود. (مترجم).

با استعمال کلمه (به) در آخر سند هشام مذکور افاده کرده است که لفظ هشام و داؤد یکی است باید بآن فریفته نشد زیرا که صاحب مفتاح، روایت بلاذری را از فتح الباری نقل کرده است و فتح الباری نگفته است که (به) یعنی کلمه (به) را در آخر سند مذکور ذکر کرده است مراجعه شود به فتح الباری (۲/۳۹۹).

دوم: - بقرض اینکه حدیث مذکور صحیح هم باشد فقط بر چیزی دلالت دارد که سبب تخصیص توسل عمر به عباس رضی الله عنهما بجای توسل به اصحاب دیگر رسول الله صلی الله علیه وسلم است، اما قطعاً دال بر جواز منصرف شدن عمر رضی الله عنه از توسل به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی توسل به عباس رضی الله عنه نیست، بازمی گویم که نیست زیرا برای همه آشکار است که اگر قومی به قحطی و خشک سالی سخت مبتلا شده باشند و خواسته باشند که در نزد خداوند تعالی به یک تن از مردم خویش توسل کنند پس قطعاً ممکن نیست که از توسل بمردیکه دعایش با اجابت نزدیکتر است صرف نظر کند.

فرض کنیم که انسانی بخطر بزرگی روبرو شده است و در نزدش پیامبر و غیر از پیامبر هردو وجود دارد و تصمیم برین دارد که فقط از یکی ازین دو تن برای رفع خطر خویش دعا می خواهد پس عادتاً ممکن نیست که آن مرد، پیامبر را فروگذارد و از غیر او دعا بخواهد، و اگر پیامبر را فروگذارد و از غیر پیامبر دعا بخواهد خواهی نخواهی از جمله جاهلان بحساب می رود پس چگونه ممکن است که بر عمر و آن عده اصحاب کرام که باوی بودند گمان برده شود که از توسل به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم در صورت جواز آن - منصرف شده و به غیر او توسل نموده باشند؟ در حالیکه توسل به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم در نزد مخالفین ما بهتر از توسل به دعای عباس و صالحین دیگر است - نی هرگز ممکن نیست که بر آن ها چنان گمان برده

شود، خصوصا بادر نظر گرفتن این واقعیت که منصرف شدن شان از توسل به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم و توسل نمودن به دعای عباس رضی الله عنه بار بار ازان ها صادر شده است چنانچه پیشتر گذشت.....

اصحاب کرام، به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی یک بار هم توسل نکرده اند و از هیچ یک شان نقل نشده است که برخلاف عمر رضی الله عنه به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم توسل کرده باشند، بلکه به نقل صحیح از معاویه رضی الله عنه و همراه هاتش ثابت است که آنها به دعای یزید بن الاسود که تابعی جلیل المقام است توسل نموده اند، پس درست نیست که گفته شود: توسل عمریه دعای عباس رضی الله عنه بخاطر پیروی از رسول الله صلی الله علیه وسلم بود.....

سخن حق این است که من می گویم: وقتی دو چیز را در نظر بگیریم: یکی این را که اصحاب کرام بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم توسل به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم نکرده اند، دوم این را که در حالت حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم به غیر او توسل نکرده اند، وقتی این دو چیز را در نظر بگیریم، بطور قطع این دو چیز دلالت برین می کند که توسل به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم مشروع نیست، زیرا اگر مشروع می بود حتما برای مایان در حوادث متعدد نقل می شد، چنانچه شما بسوی مخالفین ما بنگرید، آنها چون عقیده دارند که بذات رسول الله صلی الله علیه وسلم توسل جواز دارد، پس در هر حادثهء جزئی و عادی به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم توسل می کنند و بیان زیان می شورانند، پس اگر توسل به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم در نزد اصحاب کرام مشروع می بود حتما نقل آن بما می رسید، زیرا ما همه برین علم داریم که محبت اصحاب کرام با رسول الله صلی الله علیه وسلم و تعظیم شان برای او به مراتب

بیشتر از محبت اینان است با رسول الله صلی الله علیه وسلم، و با این هم حتی یک بار اذان ها منقول نیست که به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم توسل کرده باشند، بلکه چیزیکه اذان ها برای ما به نقل صحیح رسیده است این است که آنها از توسل به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم عدول کرده اند و به دعای صالحین زنده توسل نموده اند.

شبهه دوم حدیث نابینا

بعد از اینکه از تحقیق در حدیث توسل عمر به عباس رضی الله عنهما فارغ شدیم و ثابت ساختیم که آن حدیث برای مخالفین ما دلیل نیست بلکه برضد شان دلیل است، حال در تحقیق حدیث اعمی (نابینا) شروع می کنیم و به سوی معنی آن حدیث می نگریم تا بدانیم که آیا این حدیث بنفع آن هاست و یا برضد شان؟ پس می گوئیم:

احمد و غیر او بسند صحیح از عثمان بن حنیف روایت کرده است: یک مرد نابینا در نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: در نزد الله تعالی دعا کن تا مرا بینا سازد! رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: اگر می خواهی برایت دعا کنم و اگر می خواهی که کور باشی برایت بهتر است: در روایتی آمده است که اگر بر آن صبر کنی برایت بهتر است. پس آن آدم نا بینا گفت: برایت دعا کن! پس رسول الله صلی الله علیه وسلم آن مرد نابینا را فرمود که وضو بسازد

ووضو را بهتر بسازد بعد از آن دو رکعت نماز کند و باین دعاء دعا کند:

[اللهم انى أسألك وأتوجه إليك محمد نبى الرحمة. يا محمد انى أتوجه بك إلى ربى فى حاجتى هذه فتقضى لى، اللهم فشفعه فى وشفعنى فيه].

عثمان بن حنيف گفت که آن مرد همچنان کرد پس بینا شد.

مخالفین مابین نظراند که حدیث فوق دلالت برین دارد که در دعای توسل به جاه نبی صلی الله علیه وسلم و به جاه صالحین جواز دارد، زیرا که این دعا چنین آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم نابینا را فرمود که به رسول الله صلی الله علیه وسلم در دعای خود توسل کند و نابینا همچنان کرد پس بینا شد.

ولی ما باین نظر هستیم که حدیث مذکور برای مخالفین ماسند شده نمی تواند و از آن جواز توسل به ذات فهمیده نمی شود، بلکه حدیث فوق دلیل دیگر است برای اثبات نوع سوم از توسل مشروع چنانچه قبلاً گذشت و آن نوع سوم توسل به دعای مرد صالح است، زیرا توسل آن مرد نابینا به دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و دلیل بر آن چیز های هست که در خود حدیث مشاهده می شود.

اول: - اینکه آن مرد نابینا، فقط برای این در نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد تا برایش در نزد الله تعالی دعا کند و این امر ازین جمله اش واضح فهمیده می شود چون برای رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت:

[أدع الله أن يعافيني] از الله تعالی بخواه تا مرا بینا سازد، پس آن مرد نابینا دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم را برای الله تعالی وسیله گردانید، زیرا آن مرد میداند که دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم از دعای همه مردم دیگر نزدیکتر به قبول

است، فرضا اگر قصد آن مرد کور توسل به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم ویا به جاه او یا بحق آدمی بود، هرگز نیاز باین نداشت که در نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بیاید وازو بخواهد که برایش دعا کند، بلکه حتما در خانه خود می نشست ودر نزد الله تعالی چنین دعا می کرد: [اللهم انی أسألك بجاه نبیک ومنزلته عندک أن تشفینی وتجعلنی بصیرا].

یعنی خدا یا از تو می خواهم بجاه پیامبر تو و مقام او که در نزد تو دارد تا مرا شفا بدهی و مرا بینا سازی! مگر آن مرد چنان نکرد، برای چه؟ برای اینکه او عربی بود معنای توسل را در لغت عربی بخوبی می فهمید و می فهمید که معنای توسل در کلام عرب این نیست که وسیله کننده نام آن شخص را که وسیله شمرده می شود بر زبان بیاورد، بلکه ضرور است در نزد آن شخص مطلوب که بعقیده او دارای صلاح و علم بر قرآن و سنت است بیاید و از وی طلب دعا در نزد الله تعالی کند.

دوم: - اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم با آن مرد کور وعده نمود که برایش دعا می کند مگر از روی خیر اندیشی برایش کاربتر را معرفی نمود تا اگر خواسته باشد بآن عمل کند چنانچه برایش گفت: [إن شئت دعوت وإن شئت صبرت فهو خیر لک].
یعنی اگر می خواهی برایت دعا می کنم و اگر خواسته باشی بر کوری صبر کنی برایت بهتر است از بینائی، این امر دوم که برای آن مرد کور خیر حساب شده است از یک حدیث دیگر که رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را از پروردگار خود روایت کرده است فهمیده می شود: الله تعالی گفته است: [إذا ابتلیت عبدی بحبیبیه (أی عینیة) فصبر عوضته منهما الجنة] (۱)

۱- این حدیث را بخاری از انس رضی الله عنه روایت نموده است و در سلسله الأحادیث الصحیحة نیز تخریج شده است.

یعنی وقتی بندهء خود را به کور نمودن دوچشمش که آن را زیاد دوست دارد امتحان کردم و او بر آن صبر نمود پس در عوض آن برایش بهشت میدهم.

سوم: - اینکه آن مرد نابینا به دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم اصرار نمود و آن را ترجیح داد چنانچه برای رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: (فادع) یعنی برایم دعا کن! پس این امر مقتضی آن است که رسول الله صلی الله علیه وسلم برایش دعا نموده است زیرا که رسول الله صلی الله علیه وسلم وفا کننده تراز همهء مردم به وعدهء خود است و ثابت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم با آن مرد کور.... در صورتیکه راضی باشد و وعدهء دعا نموده است، چنانچه پیشتر گذشت آن مرد کور به دعا راضی شده بود و بر آن اصرار نمود بنابراین رسول الله صلی الله علیه وسلم حتماً برایش دعا نموده است، پس مطلوب ما ثابت شد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم از جهت مهرباتی که بر آن نا بینا داشت و از جهت رغبتیکه در مورد قبول شدن دعا برای وی داشت او را بوسیلهء مشروع دیگر هم متوجه ساخت تا بآن وسیله تمسک کند و آن عبارت است از توسل به عمل صالح تا از هر حیث خیر اندیشی جمع شود، پس او را فرمود که وضو بسازد و دو رکعت نماز کند بعد از آن برای خود دعا کند و این اعمال وی طاعت است برای الله تعالی که در مقدمهء دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را انجام داده است و این اعمال وی زیرا این گفتار خداوند تعالی می آید: {وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ} چنانچه پیش گذشت.

و همچنین رسول الله صلی الله علیه وسلم به دعای خویش که آن را برای نا بینا وعده کرده بود اکتفا نکرد بلکه آن نابینا را به اطاعت الله تعالی و نزدیک شدن بوی مشغول ساخت تا که وسیلهء جوئی مشروع از هر ناحیه کامل گردد و موجب رضای الله تعالی شود و تابه قبول نزدیکتر گردد.

بنابراین بیان که ما نمودیم حادثهء نا بینا سر تا پا بدور دعا می چرخد - چنانچه آشکار است-ودرین حادثه هیچ چیز ازگفتارمخالفین ما وجود ندارد(یعنی درحادثهء نا بینا اثری ونشانی از توسل به ذات نیست).

(شیخ الغماری) از آنچه ما گفتیم غافل بوده، وی در کتاب خود (المصباح ص: ۲۴) گفته است: معنای این قول رسول الله صلی الله علیه وسلم که برای آن نابینا گفت: (وإن شئت دعوت) این است که اگرراضی باشی که من برایت دعا را تعلیم بدهم تا با آن دعا برای خویش نمائی، تعلیم میدهم؟ غماری گفته است اگرچه این معنا در حدیث مذکورتاویل است واما تاویل واجب است، تا در حصره اول حدیث مذکور با حصره آخر آن هم آهنگ شود!

من می گویم که تاویل مذکور باطل است به چند وجه: یکی اینکه آن مرد نا بینا از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواست تا برایش دعا کند، نه این که برایش دعا را تعلیم دهد، پس وقتیکه این قول رسول الله صلی الله علیه وسلم (وإن شئت دعوت) جواب برای خواست آن مرد نا بینا باشد پس مشخص می شود که رسول الله صلی الله علیه وسلم برای نا بینا دعا کرده است نه اینکه دعا را برایش تعلیم داده است، فقط همین معنی با آخر حدیث هم آهنگ ومناسب است پس ازین جهت است که شیخ غماری به تفسیر این قول رسول الله صلی الله علیه وسلم - در حدیث فوق - اقدام نکرده است: [اللهم فشفعه فی وشفعنی فیه] چرا که این جملهء حدیث بصراحت بیان میدارد که توسل آن نابینا به دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم بود چنانچه پیش بیان شد.

بعد از آن شیخ غماری گفته است: اگر قبول کنیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم برای نا بینا دعا کرده باشد پس این دعا برین دلالت ندارد که دعا به آن مرد نا بینا خاص است

بلکه رسول الله صلی الله علیه وسلم برای غیر آن مرد نابینا، برای دیگران هم دعا کرده می تواند.

در جواب شیخ غماری می گوئیم: که درین گفتار شما مغالطه آشکار است زیرا هیچ کس منکر آن نیست که دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم در حال حیاتش، برای آن مرد نابینا خاص نیست، مگر وقتیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم به رفیق اعلی پیوست و وفات نمود پس دعای وی برای کسانی که درین وقت به دعای وی در حاجات مختلف خویش توسل می کنند معلوم نیست و اصحاب کرام هم هیچ یک تن شان بعد از وفات وی به دعایش توسل نکرده اند، پس حکم توسل به دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم در حال حیاتش از حکمش در حال وفاتش فرق می کند پس جواب آخرین از طرف غماری برخوردش حجت است نه بر ما.

چهارم: - اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم برای آن مرد کور تعلیم داده بود که در دعای خود بگوید: (اللهم فشفعه فی) یعنی خدا یا دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم را برای من قبول کن.

پس با در نظر داشت این جمله از حدیث، نا ممکن می شود که حدیث مذکور را برین حمل کنیم که آن مرد نابینا به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم و یا به جاه او و یا به حق او توسل نموده باشد زیرا معنای آن جمله از حدیث - طوریکه پیشتر گذشت - چنین می شود: خدایا شفاعت او را درباره من قبول کن یعنی دعایش را درباره من قبول کن تا چشم مرا بینا سازی، شفاعت در لغت عربی بمعنی دعا است و همین دعا مراد است از شفاعت رسول الله صلی الله علیه وسلم و پیامبران و صالحان در روز قیامت پس معنی شفاعت خاص است و معنی دعا عام است، یعنی شفاعت قسمی از اقسام دعا است زیرا که در شفاعت حتما دوتن وجود

داشته می باشند و هر دو یک چیز را می خواهند و یک تن شان شفیع برای دیگرش می باشد، برخلاف آن که خواهند یک تن باشد و برای خود بخواد نه برای دیگر، درین صورت فعل این مرد دعا است ولی شفاعت نیست، در لسان العرب - که نام کتاب لغت است - گفته است: (الشفاعة كلام الشفيع للملك في حاجة يسألها لغيره، والشافع الطالب لغيره يتشفع به إلى المطلوب، يقال: تشفعت بفلان إلى فلان فشفعني فيه).

یعنی معنی شفاعت همان سخن آدم شفاعتگراست که برای پادشاه درباره حاجت غیرمی گوید و آن حاجت را برای غیر خود می خواهد، شافع بمعنی خواهند برای غیراست، این خواننده جهت حصول مطلب، شفیع گردانیده می شود، عربها می گویند: فلان شخص را برای فلان شفیع گردانیدم، پس شفاعتش را درباره من قبول کرد.

پس با بیان فوق ثابت شد که توسل آن نابینا فقط به دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم بود نه به ذاتش.

پنجم: - اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم برای آن مرد نابینا این دعا را هم تعلیم داده بود تا در دعای خود بگوید: (وشفعنی فیہ) یعنی خدایا شفاعت مرا درباره رسول الله صلی الله علیه وسلم که برای من می کند قبول کن! یعنی دعای مرا درباره دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم که جهت بینا شدن چشم من درپیش تو می کند قبول کن! البته غیر ازین معنی، دیگر هیچ معنای نیست که از آن جمله فهمیده شود، پس ازین جهت است که مخالفین ما آن جمله را نادیده می گیرند و بر تفسیر و شرح آن اقدام نمی کنند زیرا که جمله فوق - در حدیث - بنیان شان را از تهداب منهدم می سازد، و چون آن جمله حدیث را بشنوید، بسوی شما دیوانه وار می نگرند، بخاطر اینکه شفاعت رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره آن مرد نابینا اشکالی ندارد، مگر شفاعت آن

مرد نا بینا درباره رسول الله صلی الله علیه وسلم مشکل است و مخالفین ما این مشکل را نمی توانند حل کنند و برای آن جواب ندارند بجز حلیکه ما کردیم و بجز از جوابیکه ما گفتیم و این جوابیست که تاویل فوق شان را در حدیث نا بینا باطل می سازد، و آن را فهمیده اند، چیزیکه بر فهم و شعور فوق شان دلالت می کند این است اینها هرگز حاضر نیستند که دعای آن مرد کور را خود استعمال کنند و از آن مرد کور پیروی کنند تا در دعای خود بگویند:

[اللهم شفّع فی نبیک و شفّعنی فیہ] (۱)

ششم:- حدیث فوق را علماء در جمله معجزات و دعای های مستجاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و در قطار اموریکه بطور خارق العاده به دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم ظاهر شده است ذکر نموده اند، زیرا که الله تعالی به دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم چشم آن مرد نا بینا را - بطور خارق العاده - بینا ساخت پس از همین جهت است که مصنفین آن حدیث را در (دلائل النبوة) ذکر کرده اند مانند بیهقی و غیر او، پس فهمیده شد که رمز و سر در شفا یافتن آن مرد نا بینا دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم بود نه چیزی دیگر، چیزیکه آن را تا نید می کند و بر آن دلالت دارد این است که اگر سرورمز در شفا یافتن آن نا بینا فقط دعای خودش می بود، پس خواهی نخواهی این نا بینا یان بی شمار که با خلاص و توبه کنان به نزد الله تعالی برای خود دعا می کنند، همه شان شفا می یافتند و یا حد اقل یکن شان شفا می یافت و این کار نشده است و ابدا نمیشود. و بهمین طور: اگر سرورمز در شفا یافتن آن نا بینا این باشد که او به (جاه) و یا (قدر) و یا (حق) رسول الله صلی الله علیه وسلم توسل نموده بود - چنانچه عامه

۱- ترجمه:- خد یا پیامبرت را درباره من شفیع بگردان و مرا درباره وی شفیع بگردان.

متأخرین گمان کرده اند پس خواهی خواهی برای نا بینایان دیگر - غیر از آن نابینا - که بجاه رسول الله صلی الله علیه وسلم توسل می کنند، وگاه گاه بجاه پیامبران دیگر وجاه همه اولیاء وشهداء را بآن یک جا ذکر می کنند بلکه بجاه هرکسی را که در نزد الله تعالی جاه دارد از قبیل فرشتگان و انس و جن بجاه رسول الله صلی الله علیه وسلم یک جا ذکر می کنند و بآن توسل می نمایند و برای بینا شدن خودها دعا می کنند. شفاعت حاصل می شد، مگر با این هم ما ندانسته ایم و هیچ کس نمی داند که حتی یکتن ازین نا بینایان درین قرنها متوالی بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم تا امروز بینا شده باشد.

چون برای خوانندگان گرامی ظاهر شد: وجوهیکه ما ذکر کردیم همه دال برین است که حدیث آن مرد نا بینا بدور توسل به دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم می چرخد نه به توسل به (ذات) پس درین هنگام این هم برای تان ظاهری شود که معنی دعا آن نا بینا: [اللهم انی أسألك وأتوسل إليك بنبيك محمد صلی الله علیه وسلم] چنین می شود:

[أتوسل إليك بدعاء نبيك]

یعنی عبارت در دعای نا بینا محمول بر حذف مضاف (دعاء) می باشد و حذف مضاف در لغت، یک امر معروف و مروج است، مانند این قول خداوند تعالی:

[وأسأل القرية التي كنا فيها والعير التي اقبلنا فيها]

یعنی: [وأسأل أهل القرية وأسأل أصحاب العير] (۱).

۱- ای پدر پیرس از مردم قریه ایکه مادران بودیم و از قافله ئی که دران بوطن آمدیم.

پس مایان و مخالفین ما، بر محذوف بودن مضاف در دعای آن مرد نابینا متفق هستیم، چنانچه مانند آن در توسل عمریه عباس رضی الله عنهما گذشت - لکن ما چیزی را محذوف میگوئیم و مخالفین ما چیزی دیگر را - مخالفین ما تقدیر عبارت را چنین می گویند:

[انی أتوجه إلیک بـ(جاه) نبیک ویا محمد إنی توجهت بـ(ذات)ک - یا (مکانت)ک إلی ربی]
و مایان تقدیر عبارت را در دعای آن نابینا چنین می گویند:

[انی أتوجه إلیک بدعاء نبیک ویا محمد إنی توجهت بـ (دعاء)ک إلی ربی].

پس برای اینکه یکی این دو تقدیر (تقدیر آنها و تقدیر ما بر دیگرش راجح باشد دلیل ضروری است که بر آن دلالت کند، مگر برای مخالفین ماهیچ دلیل وجود ندارد که تقدیر شان را ترجیح دهند، نه در حدیث فوق و نه در کدام حدیث دیگر.... زیرا که نه در سیاق حدیث فوق نه سباق (به باء موحده) آن در هیچ قسمت آن چیزی به نظر نمی خورد که صراحتاً و یا اشاره در آن ذکر جاه و یا حق و امثال آن باشد، و چنانچه آن ها از قرآن و سنت و فعل اصحاب کرام چیزی بدست ندارند که از آن توسل به جاه کسی معلوم شود، پس تقدیر مخالفین بدون ازمرجع ماند بنابراین از اعتبار ساقط شد و الحمد لله.

هرچه تقدیر بر ما بوده پس بر اعتبار آن دلایل زیاد وجود دارد چنانچه بنفصیل ذکر شد.

اینجا امری وجود دارد که باید گفته شود و آن این است: اگر حدیث نا بینا بر توسل به ذات رسول الله صلی الله علیه و سلم

حمل شود حتما عبارت بعدی آن بی معنی می شود و آن عبارت این است:

[اللهم فشفعه فی وشفعنی فیه]

واین جواز ندارد چنانچه عدم جواز آن واضح است (۱) پس واجب است که درمیان این عبارت بعدی و ما قبلش توافق و هم آهنگی آید و این توافق امکان ندارد مگر در صورتیکه توسل آن نا بینا را برتوسل به دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم حمل کنیم، پس مراد ما ثابت شد و استدلال شان به حدیث اعمی (کور) بر جواز توسل به ذات باطل شد، والحمد لله.

بر علاوه از آن من می گویم: اگر درست باشد که آن نابینا در دعای خود به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم توسل نموده بود، پس مسأله توسل به ذات حکمی خواهد بود که به رسول الله صلی الله علیه وسلم خاص است و درین حکم باوی هیچ یک از پیامبران و صالحین شریک نمی شوند، یعنی به ذوات آنها توسل نمی شود و قیاس کردن آنها به رسول الله صلی الله علیه وسلم چیزی است که نظر صحیح آن را قبول نمی کند زیرا که رسول الله صلی الله علیه وسلم سید انبیاء و افضل همه شان است پس ممکن است که الله تعالی (توسل بذات) را از جمله (خصوصیات) رسول الله صلی الله علیه وسلم گردانیده باشد مانند (خصوصیات) دیگری او صلی الله علیه وسلم که با حدیث صحیح ثابت است و قاعدهء ثابت این است که در (خصوصیات) قیاس جاری نمی شود یعنی آنچه که به نص از خصوصیات رسول الله صلی الله علیه وسلم

۱- یعنی اگر حدیث نا بینا معمول برتوسل به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم شود حتما معنی جمله (شفعه فی) این می شود که خدایا محمد صلی الله علیه وسلم را محتاج بساز که بذات من توسل کند. (مترجم).

باشد، کسی دیگر بر آن قیاس نمی شود، پس هر که بر نظر خود اصرار می کند و می گوید که توسل آن مرد نابینا حتماً به ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، پس بروی لازم است که در همین حد متوقف شود و بر آن زیادت نکند و به ذات کدام مرد صالح دیگر توسل نکند، چنانچه از امام احمد بن حنبل و عزالدین بن عبد السلام رحمهما الله حکایت می کنند که ایشان تنها توسل را بذات رسول الله صلی الله علیه وسلم جائز می گفتند نه به ذوات دیگر.

البته این گفته ما چیزی است که بحث علمی منصفانه مقتضی آن است و تنها الله تعالی توفیق دهنده بر معرفت حق است.

یک پندار و دفع آن:

ضرور است گوشهء مهمی را که تعلق باین موضوع دارد بیان کنیم و آن گوشهء مهم این است: وقتیکه ما توسل را به جاه رسول الله صلی الله علیه وسلم و به جاه پیامبران دیگر و جاه مردمان صالح نفی می کنیم و آن را از دین نمی دانیم معنی آن این نیست که گویا ما از جاه و قدر و مقام آن ها در نزد الله تعالی منکر شده ایم و نه معنی آن این است که ما به آن ها بد بین هستیم و یا منکر قدر و منزلت شان در نزد الله تعالی می باشیم و یا در دل احساس محبت آنها را نداریم چنانچه دکتور بوطی در کتاب خود (فقه السرة ص: ۳۵۴) بر ما افتراء نموده است چنانچه گفته است و این نص عبارت اوست (گروه های از مردم گمراه شدند در دل احساس محبت را با رسول الله صلی الله علیه وسلم ندارند زیرا آنها بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم توسل را به ذات او بد می بینند) نی نی، باز می گویم که نی نی! الحمد لله میان

بیشتر از همه مردم قدر و عزت رسول الله صلی الله علیه وسلم را میدانیم و بیشتر از همه مردم با او محبت داریم و به بزرگواری و فضلش معترف می باشیم، سخن بوطی اگر منشأ داشته باشد منشای آن این خواهد بود که در برابر دعوت سلفی دلش کینه دار است و این کینه اش می باشد که او را و امثال او را بر گفتن چنین افتراء و اداری ساخته است و باعث شده است تا این جریمه را مرتکب شوند و گوشت برادران مسلمان خود را بخورند و بدون از دلیل آن ها را تکفیر کنند و به مقتضای پندارید، عمل کنند، چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم پندارید را اُکذب الحدیث گفته است (۱)

من نمی دانم: چطور این مؤلف ظالم بر نفسش برای خود اجازه داده است تا چنین حکم را بر ما بکند که بجز از الله تعالی کسی دیگر چنین حکم را کرده نمی تواند چون بر مکنون سینه ها خبر دارد و هیچ پوشیده بروی پوشیده نیست.

جز این نیست که وی یا جزای مرتکبین چنین عمل را نمی داند و یا میداند مگر کینه اش که در برابر داعیان سنت دارد او را کور ساخته است، علت هر چه باشد پس ما برایش با یاد آوری دو حدیث پند میدهیم شاید که پند پذیر شود و بیراه نرود و از غفلت خویش بیدار شود و از چنین فعل خویش توبه کند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته است: [ایما رجل اکفر رجلا مسلما فإن کان کافرا وإلا کان هو الکافر] (۲).

۱ - این حدیث را شیخان و غیر ایشان از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده اند.

۲ - این حدیث را شیخان و غیر ایشان از ابوهریره روایت کرده اند.

هرمردیکه یک مرد مسلم را کافر بگوید، پس اگر کافر باشد باک ندارد و اگر کافر نباشد خود گوینده کافر است.

وچنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است:

[إن من أربی الربا الإستطالة فی عرض المسلم بغير

الحق] (۱)

هرآئینه حرام ترین سود، دست درازی بنا حق به آبروی

مسلم است.

در آخر، ما برای بوطی می گوئیم: آیا شما متوجه شده اید

که شما کلام فوق خود برسلف این امت رد نموده اید وائمه

مجتهدین را تکفیر کرده اید زیرا در میان آنها کسانی هستند که

توسل را به نبی و بغير از نبی از مردمان صالح بعد از وفات شان

جائز نمی دانند مانند امام ابوحنیفه و یارانش رحمهم الله، ابوحنیفه

رحمه الله تعالی گفته است:

[أکره أن یتوسل إلی الله إلا بالله].

چنانچه قبلاً هم ذکر شد و اگر سخن فوق خویش را دانسته

گفته باشید، یک مصیبت است و اگر به نادانی گفته باشید مصیبت

بزرگتر است.

برمیگردیم باینکه هرآدمی مخلص و منصف به یقین

میداند که الحمد لله ما از همه بیشتر با رسول الله صلی الله علیه

وسلم محبت داریم و از همه بیشتر قدر و حق و فضل او را می

شناسیم و باین ایمان داریم که وی افضل النبیین و سید المرسلین

و خاتم شان و بهترشان است، و او صلی الله علیه وسلم صاحب لواء

محمود و حوض مورد و شفاعت عظمی و صاحب وسیله و فضیلت

۱- این حدیث را احمد و ابوداود از سعید بن زید روایت کرده است

و سندش صحیح است

وصاحب معجزات باهرات است، والله تعالی بادین وی
 هردین سابق را منسوخ نموده است و بروی (سبع مثانی) و (قرآن
 عظیم) را نازل کرده است و امتش را بهترین امتها گردانیده است
 که برای راهنمایی مردمان بیرون شده اند و مانند فضائل و مناقب
 دیگر اوصلی الله علیه وسلم که بیانگر بزرگ و جاه بلند اوست
 صلی الله علیه وسلم تسلیم کثیرا.

من می گویم که مایان - والحمد لله - از همه مردم
 پیشتر و مقدم ترا عتراف داریم بر همه مناقب رسول الله صلی الله
 علیه وسلم، شاید که منزلت و مقام رسول الله صلی الله علیه وسلم،
 در نزد ما بیشتر از کسانی باشد که مدعی محبت وی اند و به قدر
 دانی وی تظاهر می کنند، زیرا معیار برای قدردانی و محبت با
 رسول الله صلی الله علیه وسلم فقط در پیروی از وی و در امتثال
 مأمورات و در اجتناب از مناهی او صلی الله علیه وسلم است چنانچه
 الله تعالی گفته است: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي

يُحِبِّكُمْ اللَّهُ وَيَغْفِرَ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٦٦﴾ سوره آل

عمران آیه ۳۱.

بگو: اگر شما الله تعالی را دوست دارید، پس پیروی مرا
 کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناه های شما را ببامرزد.

مایان بفضل خداوند تعالی بر طاعت خداوند تعالی
 و بر پیروی پیامبرش حرصمند تر از همه مردم ایم و این دو چیز
 صادق ترین دلیل بر محبت خالص با رسول الله صلی الله علیه وسلم
 است، برخلاف غلو و افراط در تعظیم رسول الله صلی الله علیه
 وسلم که الله تعالی از هر دوی آن منع کرده است. چنانچه گفته

است: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى

اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ ﴿١٧١﴾ سورة النساء آیه ۱۷۱.

ای اهل کتاب، در دین خود غلو نکنید، و درباره خدا نگوئید مگر حق را.

چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم هم از غلو و افراط منع کرده است. چنانچه گفته است [لاتطرونی كما اطرت النصارى ابن مریم فاینما أنا عبد فقولوا: عبد الله ورسوله] (۱) دروصف من از حد تجاوز نکنید چنانچه نصاری دروصف ابن مریم از حد تجاوز کردند، من فقط بنده ام پس مرا بندهء خدا و پیامبرش بگوئید.

مناسب باین موضوع است که بگویم:

اگر حاجی در وقت زدن جمره در "منی" با سنگریزه های نسبتاً بزرگ جمره بزند، پس رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را غلو در دین گفته است و فرموده است که باید آن سنگریزه باتدازه سنگریزهء خورد با شد که آن را خذف می گویند، از ابن عباس رضی الله عنه روایت است: اومی گوید که رسول الله صلی الله علیه وسلم برایم در صبح روز جمره عقبه گفت: برایم سنگ ریزه جمع کن، پس من برایش سنگ ریزه بقدر حجم (خذف) (۲).

۱- این حدیث را بخاری در صحیح خود روایت کرده است و ترمذی هم در شمائل و احمد و دارمی هم.

۲- کلمه خذف در میان سنگ چل و هسته خرما مشترک است اما در اینجا هسته خرما مراد است و برای بیان حجم سنگ چل است. (مترجم).

جمع کردم و چون آن سنگ ریزه ها را بردست او گذاشتم
برایم گفت: سنگ ریزه برای زدن جمره باید که باندازه همین ها
باشد، سه بار آن را گفت: و بازگفت: که از غلو دردین خود داری
کنید زیرا که مردمان سابق را غلو دردین هلاک نمود. (۱).

رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی کردن از استعمال
سنگ ریزه بزرگ را در جمره زدن یک مسأله رمزی در حساب
آورده است باین بیان که غرض از زدن جمره محاربه با شیطان
و فرو گذاشت نمودن وی است، محاربه حقیقی و کشتن شیطان
از آن مراد نیست، پس بر هر مسلمان است که حقیقت امر را بفهمد
و شیطان را که دشمن سرسخت انسان است ترک گوید، غیر ازین
چیزی دیگر مراد نیست.

و با این که رسول الله صلی الله علیه وسلم از غلو نمودن
در دین تحذیر سخت کرده است، متأسفانه مسلمانان را می بینیم
که دردین خود غلو نموده اند و بر راه اهل کتاب رفته اند، چنانچه
یکتن از غلو کنندگان دردین گفته است:

دع ما ادعته النصارى فى نبیهم

واحکم بما شئت مدحاً فیہ واحتکم

بگذار آن وصف را که نصاری با آن پیامبر خود را
ستودند، و تو بهر صفتیکه می خواهی رسول الله صلی الله علیه
وسلم را ستایش کن، گوینده آن شعر را بسا از مسلمانان بزرگ
می پندارند و برقصیده مشهورش که برده نام دارد خوش آوازی
و بآن تبرک می کنند، و بمناسبت تولد اطفال و در مجالس و عظ و علم

۱- این حدیث را احمد و نسائی و ابن ماجه و غیر آنها روایت نموده اند
و اسنادش صحیح است و هم در سلسله الأحادیث الصحیحة تخریج شده
است (نقل از تعلیق التوسل).

آن را می سرایند و آن را دلیل قربت به الله تعالی و دلیل محبت با رسول الله صلی الله علیه وسلم می دانند.

من می گویم: این شاعر گمان کرده است که مراد به حدیث فوق که از افراط در وصف رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی کرده است این است که رسول الله صلی الله علیه وسلم را فقط نباید پسر خدا گفت، اما غیر از آن بهر صفتیکه خواسته باشد باید که او را بآن بستاید، درحالیکه این عمل کاملاً غلط و گمراهی آشکار است، زیرا که کلمه (اطراء) در (لاتطرونی) که از آن نهی صورت گرفته است (۱) احتمال یکی ازدو معنی را دارد.

معنی اول این که شاید از مدح مطلق برای رسول الله صلی الله علیه وسلم منع کرده است. (۲)

معنی دوم این که شاید از مدحی منع کرده باشد که از حد متجاوز باشد، پس اگر معنی اول مراد باشد یعنی حدیث از مدح مطلق منع کرده باشد، پس بخاطر سد ذریعه است و بخاطر اکتفاء نمودن، به صفاتی است که الله تعالی برای او برگزیده است مانند صفات: نبی، رسول، حبیب و خلیل و صاحب خلق عظیم چنانچه الله تعالی در وصف او گفته است: **وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ** سوره القلم آیه:

۴.

۱- یعنی در حدیث فوق مسلمانان از اطراء در حق رسول الله صلی الله علیه وسلم منع شده اند و اطراء: از حد گذشتن در مدح و یا مطلق مدح را می گویند. (مترجم)

۲- مدح مطلق باین معنی است که شخصی بیاید، علاوه بر صفاتی که الله تعالی با آن پیامبر خود را ستوده است، با صفاتی بستاید که خودش در ذات رسول الله صلی الله علیه وسلم از روی دانش آن صفات را میداند، پس بنا برین معنی مراد به (لا تطرونی) این می شود که ای مردم مرا با صفاتی نستاید که غیر از آن صفاتی باشد که مرا خدا بآن ستوده است، هر چند که آن صفات را شما در من میدانید، پس رسول الله صلی الله علیه وسلم این را بخاطر تواضع گفته است، و یا بخاطر سد ذریعه و واقع شدن در صفتیکه از رسول الله صلی الله علیه وسلم نباشد گفته است. (مترجم).

یعنی توای پیامبر برخصلت بزرگ قرارداری.
 اکتفاء کردن بر صفاتی که الله تعالی برای رسول الله صلی
 الله علیه وسلم نموده است بخاطر این است که برای بشر امکان
 ندارد که بهتر از توصیف الله تعالی :
 برای رسول الله صلی الله علیه وسلم ستایش کنند وهم
 ستایش مردم هیچ ارزش ندارد در برابر ستایش الله تعالی که از
 رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده است و برآن شهادت داده
 است.

بزرگ ترین مدحی که ما برای رسول الله صلی الله علیه
 وسلم می کنیم این است که دربارہ او بیگوئیم: آنچه را که الله

تعالی دربارہ او گفته است: وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿١٠١﴾

محمد صلی الله علیه وسلم بنده الله ورسولش می باشد.
 واین مدح بزرگترین تزکیه برای رسول الله صلی الله علیه وسلم
 است طوریکه نه درآن افراط است و نه تفریط، نه غلو است و نه
 تقصیر، و او تعالی محمد صلی الله علیه وسلم را درحالی که دراعلی
 ترین درجات و بالاترین اکرام از جانب الله تعالی قرار داشت، به
 عبودیت ستوده یعنی درحالی که رسول الله صلی الله علیه وسلم
 در شب معراج به آسمان ها بالا شده بود و برایش نشانه های
 بزرگ ارائه گردیده بود پس او را در همان حال به عبودیت ستایش
 نمود چنانچه گفته است:

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ

الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا ﴿١٠١﴾ سورة الإسراء آیه (۱۱)

واگر مراد معنی دوم باشد یعنی (لاتطرونی) از مدحی منع کرده باشد که از حد متجاوز باشد پس درین صورت معنی (لاتطرونی) چنین می شود که در مدح من مبالغه نکنید و مرا بآنچه مستحق آن نیستم نستاوید و برخی از صفات خاصه الله تعالی را برای من ثابت نکنید.

اما راجح معنای اول است یعنی معنی اول از کلمه: (لاتطرونی) که منع نمودن از مدح مطلق است راجح است یعنی راجح این است که همین معنی مراد رسول الله صلی الله علیه وسلم نه معنی دوم (۲).

به دو دلیل: اول جمله آخر در حدیث:

[فقولوا: عبد الله ورسوله]

یعنی شما در وصف من اکتفاء به وصفی کنید که الله تعالی مرا بآن ستوده است و آن این است که مرا بنده خود و رسول خود گفته است.

۱- یعنی پاک است ذاتیکه بنده خود را در شب از مسجد حرام به مسجد اقصی برد.

۲- حاصل معنی دوم این است که رسول الله صلی الله علیه وسلم با جمله: (لاتطرونی) از مدح مطلق منع نکرده است، بلکه از مدح مبالغه آمیز منع کرده است، یعنی یک مسلمان می تواند، علاوه بر صفاتی که الله تعالی با آن پیامبر خود را ستوده است با صفاتی بستاید که خودش در رسول الله صلی الله علیه وسلم میداند مگر لازم است که درین صفات دومی از حد تجاوز نکند چنانچه برخی از صفات خاصه الله تعالی را برای رسول الله صلی الله علیه وسلم نسبت ندهد. (مترجم).

دوم: عنوان وترجمة الباب که از طرف برخی از ائمه حدیث برای حدیث: (لاتطرونی) منعقد شده است چنانچه امام ترمذی برای حدیث: لاتطرونی.... این عنوان را کار بسته: باب تواضع النبی صلی الله علیه وسلم بنا بران ازین عنوان فهمیده می شود که امام ترمذی حدیث: لاتطرونی.... را بر معنی اول آن که نهی از مدح مطلق است حمل کرده است زیرا همین معنی اول است که با عنوان فوق (باب تواضع النبی صلی الله علیه وسلم) سازگار است.

تنبیه

بدانکه در برخی از طریق دیگر که ذریعه آن، حدیث آن مرد نا بینا روایت شده است دو (زیادت) آمده است، ضرور میدانیم که شدوذ وضعف آن دو (زیادات) را بیان کنیم تا برای خواننده، دلیل برضعف آن در دست باشد، و تا فریفته نشود بقول کسیکه با آن دو (زیادات) برضد حق و خلاف صواب احتجاج می کند.

زیادت اول:

زیادت اول، زیادة حماد بن سلمه است، وی گفته است: برای ما حدیث بیان کرد ابو جعفر الخطمی.... پس قسمت دیگر از اسناد را مانند روایت شعبه بیان کرد. و مانند روایت شعبه متن را نیز ذکر کرده مگر با کمی اختصار و در آخر متن بعد ازین قول:

[وشفع نبیی فی رد بصری]

این جمله را اضافه کرده است:

[وإن كانت حاجة فافعل مثل ذلك]

این زیادت را باسند مذکور ابوبکر بن ابی خيثمه درتاریخ خود روایت کرده است، چنانچه گفته است:

[حدثنا مسلم ابن ابراهيم: حدثنا حماد بن سلمه به]

شیخ الإسلام ابن تیمیه در کتاب خود (القاعدة الجلیلة ص: ۱۰۲) زیادت مذکور را: [وإن كانت حاجة فافعل مثل ذلك] ضعیف گفته است و علت را چنین معرفی نموده است که حماد بن سلمه آن زیادت را به تنهای روایت کرده است، کسی دیگر در روایت آن زیادت باوی شریک نمی باشد، و علت دیگر آن را چنین معرفی کرده است که روایت حماد مخالف با روایت شعبه است و شعبه ثقة تراز همه رجالی می باشد که حدیث نا بینا را روایت کرده اند.

این علت که ابن تیمیه در ضعیف بودن آن زیادت گفته است با قواعد نقد احادیث برابر است مخالف آن نیست.

(غماری) که در مصباح خود (ص: ۳۰) گفته است که (حماد) ثقة است و از رجال صحیح است و زیادت ثقة مقبول است، این گفته اش از غفلتش نشأت کرده است و یا این که از قاعدهء مقرر در مصطلح الحدیث تجاهل کرده است، زیرا زیادت ثقة و روایتش در صورتی مقبول می باشد که از راوی اوثق (ثقه تر) مخالف نباشد، حافظ ابن حجر در شرح نخبه گفته است: (زیادت ثقة در صورتی مقبول است که منافی با اوثق نباشد و اگر راوی راجح تر، در جهت خلاف او واقع شد پس راجح را محفوظ گویند یعنی را جح را مقبول گویند و جهت مخالف آن را شاذ گویند یعنی ضعیف گویند).

(البانی می گوید) من می گویم که شرط مذکور در روایت حماد بن سلمه وجود ندارد، زیرا که حماد مذکور هر چند که از رجال مسلم است مگر بدون از شک در حفظ پائین تر از شعبه است، و این امر برای شما در صورتی واضح می شود که ترجمهء هردو را در کتابهای ناقدین رجال بنگرید، ترجمه مرد اول یعنی

حماد را حافظ ذهبی در کتاب خود (المیزان) آورده است، و ذهبی در کتاب مذکور خود فقط ترجمه روایاتی را ذکر می کند که در آن ها سخن گفته شده باشد. یعنی از طرف برخی از نقاد حدیث جرح شده باشند و ذهبی حماد را چنین وصف کرده است: (ثقة له أو هام) یعنی ثقة است و خطایی ها دارد، در حالیکه حافظ ذهبی شعبه را در میزان خود ذکر نکرده است، اگر شما در عبارت ابن حجر که ترجمه آن دو مرد را در کتاب خود (التقریب) ذکر نموده است، تأمل کنید بخوبی برای تان واضح می شود که در میان آن دو مرد فرق هست، حافظ در: (التقریب) گفته است: (حماد بن سلمة ثقة عابد، أثبت الناس في ثابت وتغير حفظه بآخرة) بعد از آن در ترجمه (شعبه) گفته است: (شعبه بن حجاج ثقة، حافظ، متقن كان الثوري يقول: هو أمير المؤمنين في الحديث وهو أول من فتن بالعراق عن الرجال وذب عن السنة وكان عابداً).

چون برای تان واضح شد که شعبه اوثق از حماد است پس میدانی که مخالفت حماد از شعبه در زیادت حدیث مذکور موجب عدم قبول آن زیادت می شود زیرا که در آن زیادت مخالفت ثقة از اوثق آمده است پس آن زیادت را شاذ می گویند، چنانچه سخن حافظ ابن حجر در شرح نخبه بر آن تصریح است و شاید که حماد آن زیادت را در وقتی روایت کرده باشد که حفظش تغییر کرده باشد پس لاجرم در خطاء واقع شده است.

امام احمد بن حنبل هم به شدوذ این زیادت اشاره نموده است، زیرا که احمد آن حدیث را یعنی حدیث نا بینا را از طریق (مؤمل) که ابن اسماعیل است از حماد به تعقیب روایت شعبه، روایت کرده است، مگر احمد بن حنبل لفظ حدیث نابینا را ازین طریق یعنی طریق مؤمل بن اسماعیل ذکر نکرده است، بلکه لفظ حدیث را بر لفظ حدیث شعبه که پیشتر از آن ذکر شده است، حواله داده است، چنانچه این عبارت را استعمال کرده است:

(فذكر الحديث)، درپهلوی این که عبارت احمد (فذكر الحديث) اشاره به شذوذ آن زیادت است، احتمال این را هم دارد که زیادت مذکور اصلاً در روایت مؤمل مذکور از حماد وجود نداشته باشد، و از همین جهت است که بوجود آن زیادت در روایت مؤمل از حماد تصریح نه کرد، زیرا عادت حفاظ حدیث برین جاری است، و قتیکه یک روایت را بر روایت دیگر حواله میدهند یعنی متن یک طریق را بر متن طریق دیگر حواله میدهند. پس آنچه که درین متن حواله شده زائد باشد آن را بیان می کنند، چون احمد آن را در روایت مؤمل بیان نکرده است، اشاره این است که آن زیادت در روایت مؤمل مذکور وجود ندارد.

خلاصه سخن این است که زیادت مذکور ثابت نیست چون شاذ است، و اگر ثابت هم باشد، دلیل بر توسل به ذات رسو الله صلی الله علیه وسلم شده نمی تواند زیرا که احتمال دارد که معنی آن زیادت: (ففاعل مثل ذلک) این باشد: یعنی مثل آن در آینده عمل کن، یعنی در حال زندگی رسو الله صلی الله علیه وسلم در نزدش بیا و از وی دعا بخواه و به دعایش توسل کن، وضویساز، و نماز بگزار و بآن دعایکه رسو الله صلی الله علیه وسلم برایت آموخت دعا کن. والله أعلم

زیادت دوم:

زیادت دوم، قصه یک مرد است با عثمان بن عفان رضی الله عنه، آن مرد درین قصه به رسو الله صلی الله علیه وسلم توسل نموده است، بعد از آن عثمان رضی الله عنه بر آن رحم کرده است و حاجتش را برآورده ساخته است، این قصه را طبرانی در (معجم الصغیر ص: ۱۰۳-۱۰۴) و هم در (المعجم الکبیر ۲/۱-۲/۳) از طریق عبد الله بن وهب و او از شیبیب بن سعید مکی

واو ازروح بن القاسم واو ازابوجعفر الخطمی المدنی واو از ابوامامه بن سهل بن حنیف وسهل ازعم خود عثمان بن حنیف روایت کرده است.

بدین طور: مردی جهت برآوردن حاجت خویش درنزد عثمان بن عفان رضی الله عنه رفت و آمد می کرد، عثمان رضی الله عنه باو هیچ التفات نمی کرد وحاجت اورا بر آورده نمی ساخت، پس همان بود که آن مرد باعثمان بن حنیف روبرو شد، پس برایش ازین پیش آمد عثمان رضی الله عنه شکایت نمود پس عثمان بن حنیف برای آن مرد گفت: دروضو گاه برو وضو بساز باز مسجد برو آنجا دورکعت نماز بگذار بعد ازان بگو:

[اللهم انی أسألك وأتوجه إلیک بنینا محمد صلی الله علیه وسلم، نبی الرحمة، یا محمد انی أتوجه بک إلی ربک عزول جل فیقضی لی حاجتی] (۱).

بعد ازان حاجت خود را بیاد آور سپس درنزد من بیا تا من همراه تو درنزد عثمان بن عفان رضی الله عنه بروم، پس آن مرد رفت وهمان طورکرد که عثمان بن حنیف برایش گفته بود، بعد ازان به درگاه عثمان بن عفان رضی الله عنه آمد پس دربان آمد ازدست اوگرفت واو را درنزد عثمان رضی الله عنه برد، پس عثمان رضی الله عنه او را باخود بربساط بنشاند وبرایش گفت: چه حاجت داری؟ آن مرد حاجت خود را یاد آورشد پس عثمان رضی الله عنه حاجتش را برآورده ساخت بعد ازان عثمان رضی الله عنه گفت: پیش ازین تاهمین لحظه حاجت شما بیادم نشده است.

۱ - خدایا از تو سوال می کنم وبتو متوجه می شوم به پیامبرما محمد صلی الله علیه وسلم که پیامبر رحمت است ای محمد بوسیله تو من پروردگار تو متوجه شدم تا حاجت مرا برآورده سازد.

باز برایش گفت: هر حاجتی که برای رخ می‌دهد، پس در نزد ما بیا، بعد از آن آن مرد از نزد عثمان بن عفان برآمد و با عثمان بن حنیف روبرو شد پس برای عثمان حنیف گفت: خدا شما را جزای نیکو دهد، عثمان بن عفان در حاجتم هیچ نظر نمی‌کرد و بسوی من التفات نمی‌نمود تا که شما در غیابم حاجت مرا باو یاد آورشدید، پس عثمان بن حنیف گفت: بخدا من برای او چیزی نگفته‌ام، مگر من روزی با رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر بودم که یک مرد نابینا در نزدش آمد و از نابینائی خود شکایت کرد، پس رسول الله صلی الله علیه وسلم برایش گفت: برکوری صبر کن! آن نابینا گفت: یا رسول الله من قاندى ندارم تا مرا بر راه برد و من دچار مشکل شده‌ام، پس رسول الله صلی الله علیه وسلم برایش گفت: به وضو گاه برو وضو بساز، بعد از آن دو رکعت نما کن بعد از آن باین دعاها دعا کن.... عثمان بن حنیف گفت: بخدا مایان از هم جدا نشده بودیم و همچنان در میان خود صحبت می‌کردیم که آن مرد در نزد ما آمد و چنان بینا شده بود که گویا هرگز کور نبوده.

طبرانی گفته است: حدیث فوق را از (روح بن القاسم) جزاز: (شبیب بن سعید که ابوسعید مکی است) کسی دیگر روایت نکرده است یعنی شبیب در روایت مذکور از روح بن القاسم متفرد است.

وشیبب (ثقه) است و شبیب مذکور همان کسی است که پسرش (احمد بن شبیب) از وی روایت می‌کند، یعنی احمد از شبیب (پدرش) و پدرش از (یونس بن یزید الایلی) روایت می‌کند. طبرانی می‌گوید: حدیث فوق را شعبه از (ابوجعفر الخطمی) که نامش: (عمیر بن یزید) است روایت کرده است، و ابوجعفر مذکور (ثقه) است و از شعبه تنها عثمان بن عمر بن فارس حدیث فوق را روایت کرده است. یعنی: (عثمان بن عمر بن

فارس) در روایت حدیث مذکور از شعبه متفرد است. طبرانی گفته است که حدیث مذکور صحیح است.

(البانی می گوید) : من می گویم: اینجا دو چیز است که باید در نظر گرفته شود: یکی اصل حدیث و دیگر قصه آن مرد با عثمان بن عفان.... در صحیح بودن اصل حدیث شک نداریم چنانچه بعداً واضح می شود، مگر بحث ما در صحت قصه مذکور است بدینطور که آن قصه را از (روح بن القاسم

تنها (شبیب بن سعید) روایت کرده است، چنانچه طبرانی گفته است.... و شبیب مذکور جرح شده است خصوصاً جرح در وی در آن صورت زیاد بوده که ابن وهب از وی روایت کرده باشد و شما دیدید که قصه مذکور را ابن وهب از وی روایت کرده است، مگر ابن وهب در روایت قصه مذکور از شبیب دو تن متابع دارد یکی اسماعیل و دیگر احمد که پسران شبیب مذکوراند یعنی قصه مذکور را مانند ابن وهب پسران شبیب (اسماعیل و احمد) نیز از (شبیب) روایت نموده اند.

(البانی می گوید) من اسماعیل را نمی شناسم و هیچ کسی را ندیده ام که از وی نام برده باشد و هیچ کس او را در جملهء راویان حدیث از پدرش ذکر نکرده است برخلاف برادرش (احمد) که وی (صدوق) است یعنی روایتش بدرجه حسن است.

مگر سخن ما اصلاً در پدرش (شبیب) است پس خلاصهء سخن ائمه حدیث در وی این است که اواز ناحیهء حفظش ضعیف است، مگر در یک صورت ضعیف نیست و بلکه ثقه است که حدیث را پسرش (احمد) از وی روایت کرده باشد و با آن هم حدیث را شبیب خاص از یونس روایت کرده باشد، نه از کسی دیگر پس درینصورت شبیب مذکور حجت حساب می شود. بنگریم که ذهبی

درمیزان خود در بارهء شیبیب مذکور چه می گوید؟ او می گوید: (صدوق یغرب) یعنی وی از ناحیهء حفظش ضعیف است.

ذهبی گفته است: شیبیب را ابن عدی در کتاب خود (الکامل) ذکر نموده است: شیبیب یک نسخه کتاب احادیث دارد از روایت یونس بن یزید، و این نسخه کتاب که از روایت یونس مذکور است، مستقیم است، یعنی مقبول و ثابت است.

ابن عدی باز گفته است: ابن وهب از شیبیب مذکور احادیث منکر را روایت کرده است (۱).

ابن عدی می گوید: علی ابن المدینی گفته است: شیبیب مذکور به مصر جهت تجارت رفت و آمد می کرد و کتاب او (نسخهء مذکورش) صحیح است و من کتاب مذکورش را از پسرش (احمد) نوشته ام.

ابن عدی می گوید: شاید غلطی و خطائی شیبیب مذکور در صورتی باشد که از حفظ خود روایت می کرد و من گمان می کنم که غلطی های فوقش قصدی و عمدی نباشد اما وقتیکه پسرش (احمد) از پدر خود (شیبیب) آن احادیثی را روایت می کرد که پدرش از یونس روایت کرده بود، توفکرمی کردی که شیبیب مذکور یونس دوم است (یعنی روایتش صحیح می بود) این بود سخن ابن عدی.

از گفتار فوق حفاظ حدیث، فهمیده شد که به دوشرط حدیث شیبیب قبول است:

اول: اینکه حدیث را احمد از پدرش (شیبیب) روایت کرده باشد.

یعنی روایت ابن وهب از شیبیب هم ضعیف است. مترجم

دوم: اینکه شیبب از یونس روایت کرده باشد، در غیر آن روایت شیبب ضعیف است و سبب آن این است که در نزد شیبب نوشته های یونس بن یزید موجود بود، چنانچه ابن ابی حاتم در کتاب خود: (الجرح والتعديل ص: ۲ / ۳۵۹) از پدر خود روایت می کند: شیبب چنان بود: وقتیکه از نوشته های خود روایت می کرد خطا نمی شد، و اگر از حفظ خود روایت می کرد وهم (خطا) می کرد. چنانچه ابن عدی گفته بود.....

(الباتی می گوید) : بنابر بیان فوق، گفتار، ابن حجر که در کتاب خود: (التقريب) حال شیبب را بیان کرده است:
(لابأس بحديثه من رواية ابنه أحمد عنه لا من رواية ابن وهب) (۱).

قابل بحث و نظر است: باین دلیل که ابن حجر با عبارت فوق خود در خیال خواننده می اندازد که اگر احمد از شیبب مذکور حدیث را روایت کرده باشد، مطلقاً قبول است هر چند که شیبب از غیر یونس هم آن حدیث را روایت کرده باشد، در حالیکه چنین نیست، بلکه همان روایت احمد از پدرش (شیبب) قبول است که شیبب از یونس روایت کرده باشد و دلیل آن گذشته. این قید را که ما برای قبول روایت احمد از شیبب گذاشتیم خود حافظ ابن حجر بآن اشاره نموده است، زیرا ابن حجر شیبب مذکور را در مقدمه فتح الباری (۱۳۳) در جمله همان رجال بخاری ذکر نموده است که در آنها طعن گفته شده است، بعد از آن ابن حجر از کسائی نام برده است که شیبب را ثقه گفته اند و سخن فوق ابن عدی را نیز نقل کرده است و سپس از شیبب بدین عبارت دفاع کرده است.

۱- یعنی حال شیبب این است که اگر پدرش احمد از وی حدیث را روایت کرده باشد آن حدیث بدرجه حسن است اما روایت ابن وهب از شیبب قبول نیست.

(من می گویم: بخاری آن عده احادیث را از شیبب روایت کرده است که پسرش احمد از شیبب و شیبب از یونس روایت کرده است و بخاری هیچ روایت ابن وهب را که از شیبب روایت کرده است در کتاب خود داخل نه کرده است) این بود معنی عبارت ابن حجر.

(البانی می گوید): پس دیده شد که حافظ ابن حجر رحمه الله با کلام فوق خود در مقدمه فتح الباری به این اشاره نموده است که طعن در شیبب پا برجا است اگر روایت شیبب از غیر یونس باشد اگر چه روایت احمد از شیبب مذکور باشد.

(البانی میگوید): این که ما گفتیم حق است و باید که سخن حافظ ابن حجر که در تقریب آمده است بر سخنش در مقدمه فتح الباری محمول شود تا در میان دوسخنش توافق و هم آهنگی پیدا شود و تعارض رفع شود.

هرگاه تحقیق فوق را خوب فهمیدید برای تان واضح می شود که قصه مذکور ضعیف است یعنی ثابت نیست و قابلیت احتجاج را ندارد.

(البانی می گوید): در قصه مذکور علت دیگر بنظرم رسید که موجب عدم ثبوت آن قصه می شود و آن علت: اختلاف روایت از احمد است بدین معنی که ما پیشتر گفته بودیم که احمد صدوق است، و مانند ابن وهب حدیث مذکور را باقصه آن مرد، از شیبب روایت کرده است، مگر از احمد مذکور طور دیگر هم روایت شده است که در آن ذکر قصه نیست، بلکه فقط حدیث ذکر شده است، باین بیان که آن حدیث را (ابن السنی) در کتاب خود: (عمل الیوم واللیلۃ ص: ۲۰۳) و حاکم / ۵۶۶۱ به سه طریق از احمد بن شیبب روایت کرده است و در آن قصه وجود ندارد.

همچنان آن حدیث را بدون از قصه مذکور (عون بن عماره البصری) از: (روح بن القاسم) روایت کرده است، به نقل از مستدرک حاکم (عون) مذکور اگرچه ضعیف است مگر روایتش بهتر از روایت شبیب است، زیرا روایت (عون) با روایت شعبه و حماد بن سلمه که هر دو از ابوجعفر الخطمی روایت کرده اند موافق است.

خلاصه سخن این است که قصه مذکور ضعیف و منکر است از سه وجه:

۱- ضعف حفظ راوی که حدیث را به تنهایی روایت کرده است و آن راوی (شبیب) است.

۲- اختلاف روایت از او.

۳- مخالفتش از ثقات: مانند شعبه و حماد، زیرا این ثقات آن قصه را در روایات خود ذکر نکرده اند. وجود یک امر از امور سه گانه ذکر شده برای سقوط قصه فوق کفایت می کند، چه جائیکه سه امر فوق همه در آن جمع شوند.

از جمله تعصبات عجیب و پیروی از هوای نفس این است که شیخ (الغماری) روایات آن قصه را در کتاب خود: المصباح (۱۲-۱۷) از طریق بیهقی در (الدلائل) و از طریق طبرانی ذکر کرده است، مگر بر آن روایات سکوت نموده است و درباره آن هیچ نگفته است، نه آن را تصحیح کرده است و نه تضعیف و علتش واضح است، تصحیح بخاطر این نکرده است که تصحیح آن از لحاظ صناعت علم حدیث ممکن نیست اما تضعیف ممکن است ولی تضعیف هم نکرده است بخاطر چه؟ علت آن واضح است.

مانند صاحب مصباح یک مرد دیگر، در کتاب خود: (الاصابة) چیزی را ذکر کرده است و او هم بمقصدش نرسیده است، زیرا آن مرد در صفحه (۲۱-۲۲) کتاب خود حدیث مذکور

راباقصه اش ایراد کرده است بعد از آن گفته است: (این حدیث را طبرانی در معجم صغیر و کبیر خود صحیح گفته است!)
درین قول صاحب (الاصابة) باینکه خیلی مختصر است از چند وجه غلطی دیده می شود.

اول: - طبرانی هرگز حدیث مذکور را در معجم کبیر خود تصحیح نکرده است، بلکه آن را فقط در معجم صغیر خود تصحیح کرده است، اینکه من برای خوانندگان بطور مستقیم حدیث مذکور را از معجم صغیر نقل می کنم، آن را بالواسطه نقل نمی کنم، چنانچه آنها بالواسطه نقل کرده اند زیرا که آن ها درین علم شریف بازوان کمزور و ضعیف دارند، مثل عربی است: (من ورد البحر استقل السواقیا).

کسیکه وارد بحر شود آب جویچه را کم می پندارد.

دوم: - طبرانی که در معجم صغیر حدیث فوق را صحیح گفته است فقط خود حدیث را صحیح گفته است، اما قصه را صحیح نگفته است، دلیل بر آن گفتار خود طبرانی است، چنانچه پیشتر ذکر شد: (این حدیث را شعبه روایت کرده است و حدیث صحیح است).

پس این گفتار طبرانی تصریح برین است که حدیث روایت شده از طرف شعبه صحیح است و شعبه فقط حدیث را روایت کرده است نه قصه را پس معلوم شد که آن قصه را طبرانی تصحیح نکرده است، پس برای مخالفین ما تصحیح طبرانی حجت شده نمی تواند.

سوم: - بفرض اینکه قصه آن مرد با عثمان بن حنیف از لحاظ روایت ثابت هم باشد دیده می شود که عثمان بن حنیف برای آن مرد، همه دعای آن مرد نابینا را، تعلیم نداده است، بلکه این دو جمله را از آن ساقط نموده است:

[اللهم فشفعه فی وشفعنی فیه]

آن دو جمله را بخاطر چه ساقط نموده است؟ بخاطر این که عثمان با سلیقه عربی خود خوب فهمیده که این جمله در صورتی گفته می شود و در صورتی گفتنش بجا است که رسو الله صلی الله علیه وسلم برای آن مرد (۱) دعا کرده باشد چنانچه در حیات خود برای آن مرد نا بینا دعا کرده بود، پس چونکه رسو الله صلی الله علیه وسلم برای این مرد دعا نکرده بود، بنا بر آن عثمان حنیف آن دو جمله را ذکر نکرد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در صفحه (۱۰۴) کتاب خود القاعدة الجلیلة می گوید: برای همه معلوم است: هرگاه کسی بعد از مرگ رسو الله صلی الله علیه وسلم بگوید: [اللهم فشفعه فی وشفعنی فیهِ] (۲)

چون رسو الله صلی الله علیه وسلم برایش دعا نکرده است، پس گفتار مذکورش باطل است.

ابن تیمیه علاوه می کند: ازینکه عثمان بن حنیف آن مرد را نفر فرموده بود که از رسو الله صلی الله علیه وسلم چیزی بخواهد و برایش نگفته بود که در دعای خود بگوید: [اللهم فشفعه فی] یعنی خدایا دعای او را درباره من قبول کن.

و هم برای آن مرد دعای ماثور را در قصهء نابینا بطور کامل تعلیم نداده بود، بلکه برایش قسمتی از آن دعای ماثور را تعلیم داده بود، و درین قسمت دعاهم چیزی نیست که از آن فهمیده شود.

۱ - مراد همان مرد است که قصهء اش با عثمان بن حنیف ذکر شده است، نه آن مرد نا بینا که قصهء اش با رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده است.

۲ - خدا یا دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم را درباره من قبول کن، خدایا این دعای مرا درباره قبول شدن دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم قبول کن؟

رسو الله صلى الله عليه وسلم برای آن مرد شفاعت (دعا) نموده است، پس اگر آن مرد در دعای خود گفته بود: (شفعه فی) پس این دعایش یک سخن بی معنی بود، پس با ملاحظه بی معنی بودن این دعا بود که عثمان بن حنیف آن مرد را نفر فرمود که آن دعا را استعمال کنید. عثمان بن حنیف دعای ماثور را از رسو الله صلى الله عليه وسلم برای آن مرد تعلیم نداد بلکه دعای دیگر را برایش تعلیم داد که از رسو الله صلى الله عليه وسلم ماثور نیست. (۱)

وچنین دعا که از رسو الله صلى الله عليه وسلم ماثور نیست، با آن شریعت ثابت نمی شود، مانند همه آنچه که از افراد اصحاب کرام درباره استحباب عبادات یا درباره اباحت یا ایجابات ویا تحریمات نقل شود واصحاب دیگر باوی در آن موافق نباشند وهم آنچه که از رسو الله صلى الله عليه وسلم به نقل صحیح نقل شده است با آن موافق نباشد بلکه مخالف آن باشد پس چنین نقل ها سنت گفته نمی شوند تا پیروی اش بر مسلمین واجب باشد بلکه نهایت ارزشیکه دارند این است که مورد اجتهاد قرار می گیرند ودر آن نزاع واختلاف امت جواز میداشته باشد، پس چنین نقل ها (۲) واجب است که به خدا وپیامبرش پیش کرده شوند این بود عبارت ابن تیمیه.

۱ - آن دعا یعنی دعای عثمان بن حنیف این است.
[اللهم انی أسألك وأتوجه إلیک بنبینا محمد صلى الله عليه وسلم نبی الرحمة یا محمد انی أتوجه إلی ربک عزوجل فیقضی حاجتی].
۲ - مراد باین نقل ها، افعال واقوال اصحاب کرام است که از طریق روایت برای ما رسیده است. (مترجم)

بعد از آن ابن تیمیه مثال های زیادی را از کارهای برخی از اصحاب کرام ذکر نموده است که دیگران با آنها در آن موافق نبودند.

بلکه فقط خودشان آن را انجام داده اند مانند عمل عبد الله بن عمر رضی الله عنه که در وقت وضو آب را در چشمهای خود داخل می کرد. ابن تیمیه مثال های دیگر را در کتاب خود: (القاعدة الجلیلة) ذکر کرده است پس بآن مراجعه شود.

چون امر ازین قرار است که عمل یک فرد از اصحاب کرام که دیگران با وی در آن موافق نباشند شریعت نیست که پیروی اش بر مردم لازم باشد پس معلوم است که آن عمل عثمان بن حنیف. آن هم که نقل آن صحیح باشد. از همین قبیل است که اصحاب دیگر با وی در آن موافق نمی باشند باین بیان: اگرما فرض کنیم که عثمان بن حنیف مستحب دانسته است که بعد از مرگ رسول الله صلی الله علیه وسلم باو توسل کرده شود- بدون این که دعا یا شفاعت کند- پس در مقابل این عقیده عثمان بن حنیف ما دیدیم که عمر رضی الله عنه و بزرگان اصحاب کرام آن توسل را بعد از مرگ رسول الله صلی الله علیه وسلم جائز ندانسته اند، چنانچه در وقت حیاتش جائز دانسته بودند، زیرا آنها در وقت حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم برای خواستن بارش باو صلی الله علیه وسلم توسل می کردند، اما چون وفات نمود هرگز باو توسل نکردند، بلکه عمر رضی الله عنه در دعای مشهور و صحیح خود، در هنگام خواستن باران، که در نزد همه اهل علم ثابت است، در محضر مهاجرین و انصار در سال قحطی (رماده) سالیکه قحطی بشدت رسیده بود، تا جائیکه عمر رضی الله عنه سوگند یاد کرد که طعام روغنی نمی خورد مگر آنگاه که مردم شاداب شوند، چنین گفت:

[اللهم إنا كنا إذا أجد بنا نتوسل إليك بنبينا فاسقنا وإنا نتوسل إليك بعم نبينا فاسقنا].

پس با این دعا بر مردم بارش می شد، البته این دعای عمررضی الله عنه چیزی است که همه اصحاب کرام آن را از عمررضی الله عنه شنیدند و او را بر آن دعا ثابت گذاشتند و ردش نکردند با این که آن دعا شهرت داشت، پس این سکوت صحابه کرام بردعای مذکور از جمله ظاهر ترین اجماعاات اقراری حساب می شود، وهم معاویه رضی الله عنه مانند عمر رضی الله عنه در وقت خلافت خویش جهت بارش دعا نموده است، پس اگر توسل به رسو الله صلی الله علیه وسلم بعد از مرگش مانند توسل باو در حالت حیاتش جائز می بود، حتماً اصحاب کرام می گفتند: چگونه مابخود جرأت بدهیم که باوجود رسو الله صلی الله علیه وسلم به عباس ویا به زید بن الاسود وامثال شان توسل کنیم و رسو الله صلی الله علیه وسلم را که بهترین خلائق و بهترین وسائل و بزرگترین شان در نزد الله تعالی است فرو گذاریم؟ پس چون هیچ یک شان آن را نگفته است وهم معلوم است که اصحاب کرام در حیات رسو الله صلی الله علیه وسلم فقط به دعا و به شفاعت وی توسل نموده اند و بعد از وفات او به دعا غیر او و به شفاعت غیر او توسل نموده اند، پس معلوم شد که در نزد اصحاب کرام، توسل فقط به دعا مشروع است نه به ذات کسی، این بود سخن ابن تیمیه.

(البانی می گوید): علاوه بر آنچه ذکر نمودیم، در قصه آن مرد با عثمان بن حنیف جملاتی وجود دارد که اگر یک شخص خبیر بر فضائل اصحاب کرام، در آن جملات فکر کند، پس آن جملات را دلیل دیگر میداند برینکه آن قصه ضعیف و منکر و غیر ثابت است، آن جملات مذکور در قصه این است.

خلیفهء راشد عثمان رضی الله عنه در حاجت آن مرد نظر نمی کرد و باو التفاتی نداشت، پس این جملات چطور سازگار خواهد بود، با آنچه از رسو الله صلی الله علیه وسلم بروایت

صحيح نقل شده است که فرشتگان از عثمان حيا می کنند؟ و با آن فضائل که عثمان رضی الله عنه بآن شهرت دارد که عبارت از شفقت و حلم و احسانش با مردم بود؟ این همه بر ما باعث می شود که واقع شدن آن قصه را از عثمان رضی الله عنه با آن مرد، دور از عقل پنداریم، زیرا درست بودن آن قصه مستلزم ظلم است که باکمال فضائل عثمان رضی الله عنه منافات دارد.

شبهه سوم

احادیث ضعیف در توسل (۱)

طرف داران توسل غیر مشروع که یک امر بدعت و نوپیدا در دین است، برای جائز بودن این نوع توسل به احادیث زیاد تمسک کرده اند، چون مایان درین احادیث تأمل کنیم همه آن احادیث از دو نوع بیرون نمی باشند.

اول: - آن نوع است که نسبتش به رسو الله صلی الله علیه وسلم ثابت و درست است مگر بر مراد شان دلالت ندارد و نظرشان را تائید نمی کند، مانند حدیث آن مرد نابینا که بحث ما مفصل بر آن حدیث گذشت.

۱- باید واضح و آشکار کنیم که پیشتر از آغاز شبهه ای سوم و در آخر بحث شبهه ای دوم مؤلف عنوانی در کتاب التوسل دارد بنام (تنبيه) و ما این عنوان را با بحث آن یکسره در ترجمه خود ساقط کردیم و از عنوان بعدی آن که شبهه سوم است آغاز کردیم و باعث برین عمل ما این است که آن عنوان کاملاً بحث جانبی است، زیرا مؤلف گرامی در زیر آن عنوان گفته است که دعوت سلفی دعوت اسلامی است و آن را خداوند تعالی بر پیامبر خود که خاتم النبیین است نازل کرده است و فقط الله تعالی مؤسس این دعوت است پس ناروا است که کسی مدعی شود و بگوید که من مؤسس دعوت سلفی می باشم، الباتی باین بیان خود رد بر شیخ محمد نسیب الرفاعی، نموده است چون در ذیل کتاب خود: (التوسل إلى حقیقة التوسل) خود را مؤسس دعوت سلفی معرفی کرده است. (مترجم).

دوم:- آن نوع احادیث است که نسبت آن به رسو الله صلی الله علیه وسلم ثابت نیست و با آن هم برخی ازین احادیث برمراد شان دلالت ندارد، اگرچه برخی دیگر آن احادیث ضعیف برمراد شان دلالت می کند، و این نوع احادیث که ثابت نمی باشند شمار آن زیاد است پس من اکتفا به ذکر مشهور آن می کنم پس می گویم.

حدیث اول:

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده است که رسو الله صلی الله علیه وسلم گفته است: [من خرج من بیته إلى الصلاة فقال: اللهم إني أسألك بحق السائلين عليك وأسألك بحق ممشأى هذا فإني لم أخرج أشرا ولا بطرا.... اقبل الله عليه بوجهه] (۱)

این حدیث را احمد (۳ / ۲۱) روایت کرده است و لفظ مذکور از روایت احمد است و حدیث فوق را ابن ماجه هم روایت کرده است. شما در کتاب ما (سلسله الأحادیث الضعیفة شماره ۲۴) حدیث مذکور را بنگرید که سندش ضعیف است، زیرا که حدیث فوق را عطیة العوفی از ابوسعید خدری روایت کرده است، و عطیة العوفی ضعیف است.

چنانچه امام نووی در کتاب خود: (الأذکار) و ابن تیمیه در کتاب خود: (القاعدة الجلیلة) و حافظ ذهبی در کتاب خود: (المیزان) عطیة العوفی مذکور را ضعیف گفته اند.

۱- کسیکه از خانه خود برای نماز براید و بگوید: خدا یا من بحق سوال کنندگان که برتو هست از تو می خواهم و بحق همین رفتارم از تو می خواهم و من از روی تکبر و خود بینی نه برآمده ام بعد از آن الله تعالی بروی مهربانی می کند.

بلکه حافظ ذہبی در کتاب خود: (الضعفاء: ۸۸/۱) گفته است: مجمع علی ضعفه، یعنی برضعیف بودن او ائمه حدیث اجماع کرده اند.

وحافظ الہیثمی در جاہای متعددی از کتاب خود: (مجمع الزوائد) عطیہ مذکور را ضعیف گفته است کہ از آن جملہ (۵/۲۳۶) می باشد.

وابوبکرین المحب البعلبکی عطیہ را در کتاب خود: (الضعفاء والمتروکین) آورده است وبوصیری ہم او را ضعیف گفته است، چنانچہ بعد خواهد آمد وهمچنین حافظ ابن حجر ہم او را باین قول خود ضعیف گفته است.

«صدوق یخطئ کثیراً کان شیعیا مدلسا»

پس حافظ ابن حجر باقول مذکورش سبب ضعف او را بیان کرده است، و آن دو چیز است.

اول: - اینکه حفظش ضعیف است، چنانچہ بر آن این جملہ اش دلالت دارد: (یخطئ کثیرا) این جملہ شبیہ بآن جملہء حافظ ابن حجر است کہ در کتاب خود: (طبقات المدلسین) دربارهء عطیہء مذکور استعمال کرده است: (ضعیف الحفظ) یعنی وی از جهت حفظ ضعیف است. حافظ ابن حجر در کتاب خود: (تلخیص الحبرص: ۲۴۱ طبع ہند) حدیث دیگر را ذکر نموده است کہ درسندش عطیة العوفی وجود دارد پس حافظ در آن کتاب عبارت صریح ترا درضعیف بودن عطیة العوفی مذکور استعمال کرده است.

«وفیہ عطیة بن سعید العوفی وهو ضعیف».

یعنی درسندش عطیہ بن سعید العوفی است و او در روایت ضعیف است.

دوم- اینکه وی مدلس است. مگر برای حافظ ابن حجر مناسب بود کہ نوعیت تدلیس عطیہ را بیان می کرد. زیرا

تدلیس در نزد محدثین چندین قسم است که مشهور ترین آن ازین قرار است:

اول: - اینکه راوی چیزی را از کسیکه ملاقاتش باوی ثابت است و یا معصرت او بدون از ملاقات باوی ثابت است، به صیغه احتمال مانند عن و یا قال روایت کند و در خیال شنونده بیندازد که گویا آن چیز را از وی شنیده است و در حقیقت از وی نشنیده باشد. (۱)

دوم: - اینکه راوی نام مشهور و یا لقب مشهور شیخ خود را فرو گذارد و در عوض آن نام و یا لقب غیر مشهور او را ذکر کند تا حال او را بر مردم پوشانده باشد.

پس محدثین این نوع تدلیس را حرام گفته اند، اگر شیخ او ثقه نباشد، زیرا این تدلیس را بخاطر این مرتکب شده است تا حالش معلوم نه شود و در خیال مردم بیندازد که وی مرد دیگر از جمله ثقات است که نامش باتمام وی و یا کنیه اش با کنیه وی موافق بوده است و این نوع تدلیس در نزد اهل حدیث بنام تدلیس شیوخ مشهور است.

۱- روایت حدیث به عن یا قال از معاصر غیر ثابت اللقاء بشرطیکه بالمباشرة وبالذات آن حدیث را از وی نشنیده باشد. بنام ارسال خفی یاد می شود و حدیث مروی مرسل خفی باسم مفعول، و راوی مرسل خفی باسم فاعل یاد می شود و این اصطلاح از ابن حجر است، امام جمهور این راهم تدلیس می گویند و راوی را مدلس باسم فاعل و حدیث او را مدلس باسم مفعول.

اما روایت حدیث از معاصر ثابت اللقاء به عن یا قال، بشرطیکه بالذات آن حدیث را از آن معاصر ثابت اللقاء نشنیده باشد، در نزد همه محدثین بنام تدلیس و حدیث او مدلس باسم مفعول و راوی مدلس باسم فاعل یاد می شود. (مترجم)

(البانی می گوید) : تدلیس عطیه از نوع حرام آن است، چنانچه من آن را در کتاب خود: (سلسلة الأحادیث الضعيفة والموضوعة شماره : ۲۴۵) بیان کرده ام.

خلاصهء سخن این است که عطیهء مذکور از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می کرد چون ابوسعید خدری رضی الله عنه وفات نمود، عطیه در نزد یک تن از کذابین که به کذب و دروغ گفتن در حدیث معروف بود و نامش (کلبی) است مجالست می کرد و از وی چیزها را روایت می کرد، پس در روایت خود کلبی مذکور را بنام (ابوسعید) یاد می کرد، پس شنوندگان خیال می کنند که مراد وی ابوسعید خدری است.

(البانی می گوید) : در نزد من این عمل عطیه به تنهایی کفایت می کند که عدالتش را از میان بردارد، بگذار که سوء حفظ نیز بر آن علاوه گردد.....

بنابران من دوست داشتم که حافظ ابن حجر در کتاب خود: (التقریب) آگاهی میداد برینکه تدلیس عطیهء ازین نوع فاحش آن است اگرچه این آگاهی دادنش با اشاره و رمزی می بود، چنانچه در کتاب خود: (طبقات المدلسین) بر آن آگاهی داده است، چنانچه گفته است: (مشهور بالتدلیس القبیح) چنانچه پیشتر گذشت.

بعد از آن حافظ ابن حجر را می نگریم که فراموشی و یا وهم یا کدام عارضهء بشری دیگر بروی عارض شده است پس بسبب آن، در وقت تخریج حدیث فوق این عبارت خود را استعمال نموده است: (إن عطية قال فی رواية: حدثني ابوسعید).

بعد از آن ابن حجر گفته است:

"فأمن بذلك تدليس عطية" (۱)

عبارت فوق ابن حجر را ابن حجر از ابن حجر نقل کرده است و برخی از معاصرین ما از ابن حجر تقلید کرده است پس او هم عبارت ابن حجر را نقل نموده است.

(البانی می گوید): من می گویم: تصریح بر سماع در صورتی مفید می باشد که تدلیس از نوع اول باشد، در حالیکه تدلیس عطیه از نوع قبیح آن است پس تصریح بر سماع از طرف عطیه مذکور فائده نمی کند زیرا عطیه در روایت فوق که روایت احمد و ابن ماجه است نیز تصریح بر سماع نموده است چنانچه: (حدثی ابوسعید) گفته است و ابن عین تدلیس قبیح است. (۲).

۱- غرض ابن حجر از عبارت فوقش این است که عطیه مدلس است و حدیث مذکور را در جای به عن روایت کرده است و در جای دیگر به (سمعت) یعنی در جای دیگر تصریح بر سماع نموده است پس تدلیس عطیه. با در نظر داشت اینکه در جای دیگر تصریح بر سماع کرده است. بحال حدیث مذکور مضرواق نمی شود پس حدیث ثابت است (مترجم).

۲- بعد از آن که ما نوعیت تدلیس عطیه را بیان کردیم برای خوانندگان گرامی اشکار می شود: کسیکه در استعمال جمله فوق:
[إن عطية قال في رواية حدثني ابوسعيد....] از ابن حجر تقلید نموده است صاحب غرض و پیرو هوای نفس خود است. چنانچه یکن آمده است. بعد از آن که من عطیه را به تدلیس قبیح تعلیل کردم. برین تعلیل من رد کرده است و عبارت مذکور حافظ ابن حجر استناد کرده است، پس این رد وی هیچ اثری بر تعلیل مذکور نکرده است.

من این شخص را بخاطر این صاحب غرض گفتم که او بر نوعیت تدلیس که من آن را در شان عطیه گفتم نظر نموده است و گفتار مرا خوب قرائت کرده است، مگر بازم از آن چشم پوشی کرده است، و بران حتی بیک کلمه رد نه کرده است، ولی با خود فرض کرده است که تدلیس بازم از نوع اول است که با تصریح بر سماع از طریق دیگر جبره می شود، پس خوانندگان گرامی برای من اجازه بدهند که این مغرض را در قطار مدلسین امثال عطیه حساب کنم. (البانی)

از آنچه سابقاً ذکر نمودیم ظاهر شد که عطیه از جهت سوء حفظش و تدلیس قبیحش ضعیف است، پس حدیث مذکورش: [من خرج من بیده فقال: اللهم انی أسألك بحق السائلین علیک.....].

نیز ضعیف است.

اما اینکه حافظ ابن حجر آن حدیث را حسن گفته است، بر اساس سهو حافظ است، برخی از مردم بی علم به تحسین حافظ که مبنی بر سهو اوست فریفته شده اند (۱) پس باید که بیدار بود و نباید از جمله غافلین بود.

در حدیث مذکور علل دیگر هم است و من آن را در کتاب خود که پیشتر از آن نام بردم بیان کرده ام، پس اگر کسی برای بدست آوردن معلومات زیاد میل داشته باشد پس به کتاب مذکور مراجعه کند.

اما اینکه برخی از معاصرین ما از عبارت ابن حجر در کتاب: (التقریب) و (صدوق یخطئ كثيراً) ثقه بودن عطیه را فهمیده اند چیزی است که کسی آن را قبول کرده نمی تواند.

من از شیخ احمد بن صدیق - وقتیکه با وی در الظاهریه دمشق روبرو شدم - پرسیدم که برخی از مردم از عبارت فوق حافظ ابن حجر، ثقه بودن عطیه را فهمیده اند، چیزی است که کسی آنرا قبول کرده نمیتواند.

۱- کلمه تحسین اصطلاح اهل حدیث و بمعنی حسن گفتن است یعنی تحسین که یکی از حفاظ یک حدیث سند آن را حسن بگوید و حسن بودن حدیث بمعنی ثابت بودن آن است ولی نه بدرجه صحیح بلکه حدیث حسن با مقبول بودن آن در درجه پائین تر از حدیث صحیح است (مترجم).

من از شیخ احمد بن صدیق وقتیکه باوی درالظاهریهء دمشق رو برو شدم پرسیدم که برخی از مردم از عبارت فوق حافظ این حجرثقه بودن عطیه را فهمیده اند پس اوهم حیران شد، زیرا قاعده است: کسیکه خطائی اش در روایت زیاد شود اعتماد ازوی ساقط می شود، و خلاف کسیکه خطائی اش اندک باشد. پس شخص اول را ضعیف الحدیث و شخص دوم را حسن الحدیث می گویند: از همین جهت است که حافظ ابن حجر در شرح نخبه، کثیرالغلط را قرین به سیئ الحفظ آورده است و حدیث هریک را مردود گفته است، شما به شرح نخبه مراجعه کنید حاشیهء علی قاری را نیز برآن بنگرید ص: ۱۲۱ - ۱۳۱.

این ها که برای توثیق عطیه، عبارت فوق حافظ ابن حجر را: (إن عطية قال في رواية: حدثني ابوسعيد فأمن بذلك تدليس عطية) نقل کرده اند، فقط باین فریفته شده اند که حافظ ابن حجر در (تخریج الأذکار) گفته است: (ضعف عطية إنما جاء من قبل تشييعه وقيل: تدليسه وإلا فهو صدوق).

یعنی ضعف عطیه فقط از جهت شیعه بودن اوست، و برخی گفته اند که از جهت تدلیس اوست و اگر این دو علت نباشد او صدوق است، یعنی حسن الحدیث استاین مردم که به عبارت ابن حجر در تخریج الأذکار فریفته شده اند، از جهت ضعف دانش شان درین علم شریف جرأت آن را ندارند که دربارهء خطائی و اوهام علماء نظر صریح خود را ابراز کند، بلکه اینها سخنان علماء را طوری نقل می کنند که گویا آنها از لغزش و خطائی درآمن هستند، خصوصاً در صورتیکه کلمات علماء با اغراض شان موافق باشد مانند جملهء ابن حجر که در (تخریج الأذکار) گفته است (۱).

۱ - وآن جمله این است:

(ضعف عطية إنما جاء من قبله تشييعه وقيل: تدليسه وإلا فهو صدوق)

جملهء فوق ابن حجر آشکارا تعارض دارد با آن قول ابن حجر که در (التقریب) ذکر کرده است: (صدوق یخطئ کثیراً) زیرا که سخن ابن حجر در (تخریج الأذکار) برای ضعف عطیه دوسبب گفته است:

اول: شیعه بودن وی درحالیکه شیعه بودن بنا برقول راجح، جرح مطلق نیست. (۱)

دوم: - تدلیس وی - تدلیس اگرچه جرح است مگرگاهگاه زائل می شود، چنانچه بیان آن می آید - و با آن هم با استعمال لفظ (قیل) اشاره باین کرده است که حکم برمدلس بودن وی ضعیف است، درحالیکه خود حافظ ابن حجر در: (التقریب) خود به جزم و قطع گفته است که وی مدلس است چنانچه به جزم و قطع ویرا در (التقریب) شیعی گفته است، و از همین علت ویرا در رساله خود (طبقات المدلسین ص: ۱۸) چنین گفته است (تابعی معروف، ضعیف الحفظ مشهور التدلیس القبیح) (۲).

ابن حجر عطیه مذکور را در مرتبه چارم آورده است و این همان مرتبه ازمدلسین است که دران کسانی ازمدلسین ذکرمی شوند که بهیچ حدیث شان اتفاقاً احتجاج کرده نمی شود، یعنی هیچ حدیث شان اتفاقاً حجت نمی باشد، مگرآن حدیث که درآن تصریح برسمع کرده باشند، مثلاً سمعت گفته باشند بخاطر این که اینها ازضعفاء ومجهولین خیلی ها تدلیس نموده اند، مانند بقیه بن الولید، چنانچه او را ابن حجر درمقدمهء فتح الباری ذکرنموده است.

۱- یعنی روایت هرشیعه مردود نیست زیراکه روایت شیعهء صادق اللجه قبول است، چنانچه روایت خارجی صادق اللجه قبول است. (مترجم)
۲- یعنی تابعی مشهور است، از لحاظ حفظ ضعیف است و به تدلیس قبیح مشهور است

پس اینکه ابن حجر در کتاب خود (التقریب) و در (طبقات المدلسین) ابن عطیه را بصراحت مدلس گفته است، دلیل ظاهر است بر اینکه ابن حجر وهم کرده است یعنی خطا شده است درین که او در (تخریج الأذکار) گفتار کسی را ضعیف گفته است آن کس عطیه را مدلس گفته است (وقیل تدلیسه).

پس آنچه ما گفتیم یک صورت از صورتهای تعارض در میان عبارت (تخریج الأذکار) و عبارت (التقریب) می باشد. و این جا صورت دیگر هم برای تعارض در میان دو عبارت فوق می باشد و آن صورت این است که ابن حجر عطیه را بآنچه که در نزد ابن حجر مذکور جرح است در عبارت (تخریج الأذکار) جرح نه کرده است. چنانچه ویرا در (التقریب) با آن جرح کرده است زیرا وی در (التقریب) خود گفته است: (یخطئ كثيرا) زیرا کثرت خطا چنانچه در شرح نخبه گفته است جرح است.

پس آنچه ما گفتیم، همه آن مارا باین دلالت می کند که حافظ ابن حجر در وقت تخریج حدیث عوفی در کتاب (تخریج الأذکار) باوی کمک نکرده است، پس لاجرم در قصور و خطائی فوق واقع شد، قصوریکه سخن خودش در کتابهای دیگرش بر آن گواهی میدهد، البته این کتابهای دیگر معتمد تراند از کتاب تخریج الأذکارش، زیرا ابن حجر در آن کتابها از کتابهای حدیث بالمباشره و مستقیما نقل می کند در حالیکه در تخریج الأذکار چنان نکرده است.

از جهت اینکه عطیه العوفی ضعیف است - طوریکه ما بیان کردیم - می بینیم که عده زیادی از حفاظ حدیث، مانند: منذری در (الترغیب) و نووی و شیخ الاسلام ابن تیمیه در (القاعدة الجلیلة) و البوصیری همه آنها حدیث مذکور را ضعیف گفته اند، چنانچه البوصیری در کتاب خود: (مصباح الزجاجة ۵۲/۲) چنین گفته است:

" هذا اسناد مسلسل بالضعفاء: عطية وفضيل بن مرزوق والفضل بن الموفق كلهم ضعفاء" (۱).
 صديق حسن خان در کتاب خود: (نزل الأبرار ص: ۷۱)
 بعد ازان که به حدیث فوق عطیه و حدیث بلال که بعداً متصل آن می آید اشاره نموده است، چنین می نویسد:
 "واسنادهم ضعیف صرح بذلك النووی فی الأذکار".

حدیث دوم:

حدیث دوم، حدیث بلال رضی الله عنه است و این همان حدیث است که صدیق حسن خان بآن اشاره نموده است. از بلال رضی الله عنه روایت است: [كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا خرج إلى الصلاة قال: بسم الله، توكلت على الله، لاحول ولاقوة إلا بالله، اللهم بحق السائلين عليك وبحق مخرجي هذا، فإني لم أخرج اشراً ولا بطراً.....].

این حدیث را ابن السنی در کتاب خود: (عمل اليوم والليلة شماره ۸۲ از طریق الوازع بن نافع العقیلی) و او از ابوسلمه بن عبد الرحمن و او از جابر بن عبد الله و او از بلال روایت کرده است.

۱ - یعنی سند حدیث مذکور بنام: مسلسل بالضعفاء یاد می شود، یعنی همهء کسانی که آن حدیث را روایت کرده اند ضعیف می باشند و آن ها عبارت اند از: عطیه و فضل بن مرزوق و الفضل بن الموفق که همه ضعیف اند.

من می گویم: سند مذکور ضعیف جداً است، و آفت در آن سند: (الوازع) مذکور است زیرا در وی انگیزه و وجود نداشت تا او را از دروغ گفتن مانع می شد، چنانچه من او را در کتاب (سلسلة الأحادیث الضعيفة) بیان کرده ام، پس از همین جهت است که امام نووی در الأذکار خود گفته است: (حدیث ضعیف: أحد رواه الوازع بن نافع العقيلي وهو متفق على ضعفه وأنه منكر الحديث) (۱).
حافظ ابن حجر بعد از آن که حدیث فوق را تخریح کرده است گفته است: (هذا حديث واه جداً أخرجه الدارقطني في الأفراد من هذا الوجه وقال: تفرد به الوازع وهو متفق على ضعفه وأنه منكر الحديث).

(البانی می گوید): سخن در وازع مذکور سخت تر از آن است که پیش گفته شد، ابن معین و نسائی گفته اند: (ليس بثقة) یعنی وازع مذکور ثقه نیست، ابوحاتم و جماعت دیگر گفته اند: (متروك الحديث) یعنی الوازع مذکور متروك الحديث است، حاکم گفته است: (يروى الأحاديث الموضوعة) یعنی الوازع مذکور احادیث موضوع را روایت می کند.

(البانی می گوید): بنا بران بر حدیث فوق استشهاد روانیست، چنانچه دو مرد مبتدع: شیخ کوثری و شیخ غماری در کتاب خود (مصباح الزجاجة) بآن استشهاد نموده اند. علاوه بر آنکه دو حدیث فوق ضعیف اند هرگز دلالت ندارند بر اینکه به مخلوقی از مخلوقات خدا توسل شده باشد، بلکه توسل در دو حدیث فوق بیکی از انواع توسل مشروع برمی گردد که توسل به صفتی از صفات خداوند است، چنانچه بحث آن گذشت .

۱- یعنی حدیث مذکور ضعیف است چون یکی از روایات آن شخص است که وازع نام دارد، نام پدرش نافع العقيلي است و بر ضعیف بودن وازع اتفاق حفاظ است و هم وازع مذکور منكر الحديث است.

زیرا درین دو حدیث توسل به حق سوال کنندگان است که برخداوند دارند و بحق رفتن نماز گزاران است بسوی نماز پس دیده شود که حق سوال کنندگان برالله تعالی چه می باشد؟ حق شان برالله تعالی این است که سوال شان را قبول کند و قبول نمودن دعای شان صفتی ازصفات خداوند تعالی است. وبهمین طور حق رفتن نماز گزاران بسوی نماز این است که گناه های شان را بیامرزد و آن ها را داخل بهشت کند و مغفرت خداوند تعالی ورحمت او، وداخل کردن مؤمنان دربهشت همه صفات خداوند تعالی می باشند.

پس با بیان فوق، شما فهمیدید که حدیث فوق بجای اینکه حجت برای آن مبتدعین باشد، بعد ازفهم درست آن - حجت برعلیه آن ها می باشد- والحمد لله علی توفیقه.

حدیث سوم

از ابوامامه روایت است: رسول الله صلى الله عليه وسلم گفته است:

[اللهم أنت أحق من ذكر وأحق من عبد..... أسألك بنور وجهك الذي أشرقت له السموات والأرض ويكفل حق هولك وبحق السائلين عليك.....]. (۱)

حافظ الهیثمی در (مجمع الزوائد - ۱۰/۱۱۷) چنین گفته است: (رواه الطبرانی وفيه فضال بن جبیر وهو ضعيف مجمع على ضعفه).

یعنی حدیث فوق را طبرانی روایت کرده است و در سندش مردی بنام فضال بن جبیر است و فضال ضعیف است، بر ضعف او اتفاق حفاظ حدیث است.

(البانی می گوید): من می گویم: بلکه حدیث مذکور ضعیف جداً است زیرا که فضال مذکور را ابن حبان متهم به کذب گفته است، چنانچه گفته است: (شیخ یزعم أنه سمع أبا أمامة يروي عنه ما ليس من حديثه) یعنی فضال مذکور شیخ است، گمان می کند که از ابوامامه حدیث را شنیده است بلکه وی از ابوامامه چیزی را روایت می کند که آن را از وی نشنیده است. (لایجوز الاحتجاج به بحال، یروی احادیث لاصل لها).

۱- الهی تو مستحق تریه ذکر و مستحق تریه عبادت هستی... پس بوسیله نورروی تو از تو می خواهم نوری که آسمان ها وزمین با آن روشن شده است و بوسیله هر حقیقه تراست و بحق سوال کنندگان که بر تو دارند... چنان کن و چنان.

یعنی بهیچ صورت به فضال مذکور احتجاج روانیست زیرا وی آن احادیث را روایت می کند که هیچ اصل یعنی هیچ سند ندارند. ابن عدی در (الکامل ۱۳/۲۵) گفته است: احادیثه كلها غیر محفوظة.

یعنی احادیث فضال همه غیر محفوظ یعنی غیر ثابت اند. (البانی می گوید): من می گویم: حدیث مذکور شدید الضعف است، پس استشهاد بآن نیز روانیست، چنانچه صاحب (المتاح ص: ۵۶) بآن استشهاد کرده است.

حدیث چام

از انس بن مالک روایت است، انس گفته استک چون فاطمه دختر اسد بن هاشم والده علی رضی الله عنه وفات شد، علی رضی الله عنه، اسامه بن زید و ابویوب انصاری و عمر بن خطاب و یک غلام سیاه را خواست تا برایش قبر حفر کنند..... چون علی رضی الله عنه از حفر نمودن قبر فارغ شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم بداخل قبر پائین شد و آن به پهلو خوابید و گفت:
[الله الذی یحی و یمیت وهو حی لایموت، اغفر لأمی فاطمة بنت اسد، ولقنها حجتها ووسع مدخلها بحق نبیک و الانبیاء الذین من قبلی فاتک أرحم الراحمین] (۱).

۱ - خدا ذاتیست که زنده می کند و می میراند و او زنده است، نمی میرد، خدایا ما درم فاطمه دختر اسد را بیمارز و حجتش را برایش تعلیم بده، و قبرش را فراخ کن بحق پیامبرت و بحق پیامبرانت، آنان که پیش از من بودند و تو مهربان تر از همه مهربانی.

حافظ الهیثمی در کتاب خود: (مجمع الزوائد ۳۵۷/۹) چنین گفته است:

این حدیث را طبرانی در المعجم الکبیر و المعجم الأوسط روایت کرده است، و در سندش (روح بن صلاح) است، ابن حبان و حاکم او را ثقة گفته اند مگر حقیقت این است که در وی ضعف است، و باقی رجال سندش، رجال صحیح است.

(البانی می گوید): من می گویم که حدیث مذکور را از طریق طبرانی، ابونعیم در کتاب خود: (حلیة الأولیاء ۱۲۱/۳) روایت کرده است و سندش در نزد طبرانی و هم در نزد ابونعیم ضعیف است، زیرا که در سند آن روح بن صلاح به روایت آن متفرد است، یعنی تنها او آن حدیث را روایت کرده است، چنانچه ابونعیم خودش گفته است: (و روح ضعفه ابن عدی) یعنی روح را ابن عدی ضعیف گفته است.

ابن یونس گفته است: (رویت عنه مناکیر) یعنی از وی احادیث منکر روایت شده است. (۱)

دارقطنی گفته است: (ضعیف فی الحدیث) یعنی روح مذکور در روایت حدیث ضعیف است ابن ماکولا گفته است ضعفه یعنی حفاظ حدیث او را ضعیف گفته اند - ابن عدی بعد از آن که دو حدیث را از وی روایت کرده است - درباره وی چنین گفته است:

(له احادیث کثیرة فی بعضها نكرة)

یعنی احادیث روایت شده از روح مذکور زیاد است و در بعضی آن ها نکارت است.

۱ - حدیث منکر آن حدیث است که راوی ضعیف مخالف ثقات آن را روایت کرده باشد و این حدیث در ضعف شدید تر از شاذ است. (مترجم)

(البانی می گوید): محدثین به ضعیف بودن روح مذکور اتفاق کرده اند، پس حدیثش منکراست، زیرا که وی بآن متفرد است یعنی تنها وی آن حدیث را روایت کرده است. برخی از مردم حدیث مذکور را به درجه حسن تقویه نموده اند زیرا که ابن حبان و حاکم روح مذکور را ثقه گفته اند. مگر ثقه گفتن ابن حبان و حاکم روح مذکور را فائده ندارد زیرا که ابن حبان و حاکم در (توثیق) یعنی ثقه گفتن متساهل اند پس توثیق شان در وقت تعارض بی قیمت است هر چند که جرح مبهم در مقابل توثیق شان باشد.

در حالیکه اینجا جرح مبهم نیست بلکه بیان شده است، و من دربارهء ضعف حدیث مذکور در کتاب خود: (سلسلة الأحادیث الضعیفة شماره ۲۳) به تفصیل سخن گفته ام، پس آن را در اینجا تکرار نمی کنم، مگر کسانی که از آن ها پیشتر نام بردم چیزی گفته اند که انسان را بخنده می آورد، آنها گفته اند: (شیخ ناصر حدیث مذکور را ضعیف گفته است، پس ما از وی مطالبه می کنیم تا از همان محدثین نام ببرد که بر ضعف حدیث مذکور حکم نموده اند).

من برای شان می گویم: ما ذکر نمودیم کسانی را که راوی حدیث مذکور را ضعیف گفته اند و آن راوی روح بن صلاح است که تنها او آن حدیث را روایت کرده است. و این امر مستلزم ضعف حدیث وی است، چنانچه بر کسی پوشیده نیست، مگر در صورت متابعت و متابعت را ابونعیم نفی کرده است و یا در صورت روایت آن حدیث از طریق دیگر و این هم منفی است. بعد از آن مردم گفته اند. (فرض کنیم که آن حدیث ضعیف است، مگر ضعف در آن خفیف است شدید نیست، پس این ضعف خفیف مانع عمل کردن بر آن نمی شود، زیرا عمل کردن بر آن، از باب عمل کردن فقهاء است بر حدیث ضعیف در ترغیب و ترهیب که ضعفش شدید نباشد،

یعنی فقهاء برحدیث ضعیف که ضعفش شدید نباشد درترغیب و ترهیب عمل می کنند.

(البانی می گوید): من می گویم که درحدیث مذکور هیچ چیز ازترغیب و ترهیب وجود ندارد و نه آن حدیث فضیلت کدام عمل ثابت درشرع را بیان نموده است، بلکه آن حدیث یک امر را که درمیان جائز بودن و نا جائز بودن دائراست برای ما نقل نموده است. پس آن حدیث اگر صحیح و ثابت باشد یک حکم شرعی را ثابت می سازد، و شما هم آن حدیث را درجمله دلائل جواز برتوسل اختلافی که درمیان ما و شما مورد خلاف است ذکر می کنید، پس وقتیکه شما ضعیف بودن آن را قبول کردید و بان تسلیم شدید پس برای شما جائز نیست که با آن حدیث استدلال کنید و من فکرنمی کنم که هیچ عاقلی با شما درین موافق باشد که حدیث مذکور ازباب ترغیب و ترهیب است، و چنین کار را کسی می کند که برای حق تن درنمی دهد و چیزی می گوید که هیچ عاقل آن را نمی گوید.

حدیث پنجم

ازامیه بن عبد الله بن خالد بن اسید روایت است او گفته است: [کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یستفتح بصعالیک المهاجرین].

یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم چنان بود که به مساکین مهاجرین بردشمنان نصرت می خواست.

مخالفین ما می پندارند که حدیث فوق برین دلالت دارد که رسول الله صلی الله علیه وسلم از الله تعالی می خواست که به ضعیفاء و مساکین از مهاجرین او را نصرت دهد و این نصرت

خواستن بواسطه از مهاجرین فقیر به گمان آنها عین همان توسل است که میان و ایشان درجواز آن اختلاف داریم، پس جواب آن به دو وجه است:

اول: - ضعیف بودن آن حدیث. زیرا که طبرانی آن حدیث را درمعجم الکبیر(۲/۸۱/۱) ازمحمد بن اسحاق بن راهویه واوزپدرش اسحاق واسحاق ازعیسی بن یونس وعیسی ازپدرش یونس ویونس ازپدرش وپدر یونس ازامیه روایت کرده است. وهم طبرانی حدیث مذکور را ازعبد الله بن محمد بن عبد العزیز البغوی بن عبید الله بن عمرالقواریری وعبد الله ازیحیی بن سعید ویحیی ازسفیان وسفیان ازابواسحاق وابواسحاق ازامیه بن خالد روایت کرده است.

بعد از آن طبرانی حدیث مذکور را ازطریق قیس بن الربیع وقیس از ابواسحاق وابواسحاق ازمهلب بن ابی صفرة وابوصفرة از امیه بن خالد وامیه از رسول الله صلی الله علیه وسلم باین لفظ روایت کرده است.

[یستفتح ویستنصر بصعالمیک المسلمین]

یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم از الله تعالی میخواست که به مسلمان های مسکین و بی بضاعت بردشمن پیروزی می خواست.

(الباتی می گوید): من می گویم: در همه سند های حدیث فوق مدار آن بریک راوی است و آن امیه بن خالد است که حدیث را به رسول الله صلی الله علیه وسلم نسبت داده است، اما او رسول الله صلی الله علیه وسلم را ندیده است یعنی صحبتش ثابت نیست پس حدیث مذکور مرسل ضعیف است.

ابن عبد البر در کتاب خود (الاستیعاب ۳۸/۱) گفته است:
(لاتصح عندی صحبتته والحديث مرسل)

یعنی صحبت او ثابت نیست و حدیث مذکور از نوع مرسل است. حافظ ابن حجر در کتاب خود: (الاصابة: ۱/۱۳۳) گفته است: (لیست له صحبة ولا رواية)

یعنی برای امیه مذکور نه صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم میسر شده است و نه از وی حدیثی را روایت کرده است. (البانی می گوید): من می گویم: که درسند مذکور علت دیگر هم موجود است و آن علت این است که ابواسحاق هم مختلط است و هم مدلس است که (عن) را استعمال کرده است. مگر سفیان از ابواسحاق قبل از اختلاط وی حدیث را شنیده است، پس اختلاط ابواسحاق در حدیث مذکور قاذح نیست. (۱)
مگر علت دیگر که عننه ابواسحاق است و او مدلس است باقی می ماند.

پس با تحقیق فوق ثابت شد که حدیث مذکور ضعیف است، پس هیچ وجه برای مخالفین ما حجت شده نمی تواند، و این جواب اول بود.

جواب دوم: - بفرض اینکه حدیث مذکور صحیح هم باشد پس فقط برجیزی دلالت می کند که حدیث عمر رضی الله عنه و حدیث آن مرد نابینا بر آن دلالت دارد که توسل به دعای مردم صالح است.

مناوی در (فیض القدير) گفته است: (كان يستفتح. ای یفتتح القتال).

۱ - کلمه اختلاط در نزد اهل حدیث معنی اصطلاحی دارد پس مختلط کسی را می گویند که در اول عمر حفظ و ضبط داشته باشد اما در آخر عمر به سبب کدام عارضهء حفظش خراب شده باشد و مورد اعتماد نه باشد. (مترجم).

من قوله تعالى: {إن تستفتحوا فقد جاءكم الفتح} ذكره الزمخشري ويستنصر أي يطلب النصرة (بصعاليك المسلمين) أي بدعاء فقرائهم الذين لا مال لهم (۱).

(الباتی می گوید): من می گویم: تفسیری که مناوی از حدیث مذکور کرد، در حدیث دیگر. (که نسائی ۱۵/۲) آن را روایت کرده است. آمده است و لفظ آن حدیث این است: (إنما ينصر الله هذه الأمة بضعفها بدعوتهم، وصلاتهم و إخلاصهم).
 و سندش صحیح است. یعنی این امت را الله تعالی به ناتوانان آن نصرت می دهد یعنی به دعای شان و نماز شان و إخلاص شان.

اصل این حدیث در بخاری (۶۷/۶) روایت شده است. پس این حدیث بیان کرد که خواستن نصرت به دعای صالحین می باشد نه به ذوات و جاه شان، و هم چیزیکه تفسیر مذکور را تأیید می کند روایت گذشته (قیس بن ربیع) می باشد زیرا در روایت قیس مذکور چنانچه گذشت این لفظ وارد است:

(كان يستفتح ويستنصر.....)

یعنی زیاده بودن کلمهء: يستنصر بر (يستفتح) و ما فهمیدیم که معنی استنصار به صالحین، یعنی نصرت خواستن به آنها، در احادیث فوق به دعای صالحین و نماز شان و إخلاص شان بوده و بهمین طور است استفتاح یعنی فتح خواستن....

بنابراین حدیث فوق، اگر صحیح هم باشد دلیل بر جواز توسل مشروع است که توسل به دعای صالحین است نه بر توسل بدعت آمیز (توسل به ذات و جاه صالحین) ثنا و صفت الله را است.

۱- حاصل سخن مناوی این است که معنی استفتاح و استنصار رسول الله صلی الله علیه و سلم به مساکین مسلمین در حقیقت به دعای شان بود نه به ذوات شان. (مترجم).

حدیث ششم:

از عمر بن خطاب روایت کرده اند که او این حدیث را به رسول الله صلی الله علیه وسلم نسبت داده است.

(وقتیکه آدم علیه السلام گناه کرد، این دعا را خواند):
[یارب أسألك بحق محمد لما غفرت لی].

ای پروردگار بحق محمد صلی الله علیه وسلم از تومی خواهم تا بر ایمن بیامری! بعد ازان الله تعالی گفت:

ای آدم تو چطور محمد را شناختی که هنوز من او را نه آفریدم ام؟ آدم گفت:

ای پروردگار من! چون مرا بدست خود آفریدی و در من روح خود را دمیدی، پس من سرخود را بالا کردم پس من بر پایه های عرش دیدم که نوشته شده است:

(لا إله إلا الله محمد رسول الله)

پس من دانستم که بانام خود، نام محبوب ترین مخلوق خود را یک جا نموده ای، پس الله تعالی برایش گفت:

(گناهت را آمرزیدم، و اگر محمد نبود ترا نه آفریده بودم).

حدیث فوق را حاکم در مستدرک (۶۱۵/۳) از طریق ابو

الحارث عبد الله بن مسلم الفهری و او از اسماعیل بن مسلمه و او از عبد الرحمن بن زید بن اسلم و عبد الرحمن از پدر خود زید و زید از پدر خود اسلم و او از عمر رضی الله عنه روایت کرده است. بعد ازان حاکم گفته است:

(سند آن صحیح است، و این نخستین حدیث از عبد الله بن

عبد الرحمن بن زید بن اسلم است که آن را درین کتاب (مستدرک) روایت نموده اند).

حافظ ذهبی به تعقیب حاکم گفته است:

(من می گویم): آن حدیث موضوع است، عبد الرحمن واهی است و عبد الله بن اسلم الفهری را نمی دانم که کیست؟
(البانی می گوید): سخن حاکم در مستدرک از تناقض خالی نیست، چنانچه وی در مستدرک (۳/۳۳۲) حدیث دیگر را به روایت عبد الرحمن مذکور روایت کرده است و آن را صحیح نگفته است بلکه درباره او چنین گفته است: شیخان یعنی بخاری و مسلم به عبد الرحمن بن زید احتجاج نکرده اند یعنی روایت او را سند ندانسته اند.

(البانی می گوید) من می گویم: عبد الله بن مسلم فهري مذکور را حافظ ذهبی در کتاب خود: (المیزان) ذکر نموده است و حدیث مذکورش را نیز در آن کتاب آورده است و درباره حدیث آن چنین حکم نموده است: (خبر باطل) یعنی حدیث مذکورش موضوع است.

و حافظ ابن حجر هم در کتاب خود: (لسان المیزان: ۳/۳۶۰) مانند ذهبی بر حدیث مذکور حکم نموده است و این عبارت را بر آن اضافه کرده است:

(لا استبعد أن يكون هو الذي قبله فاتنه من طبقته).

یعنی بعید نیست که عبد الله بن مسلم الفهری عین همان شخص باشد که پیشتر از آن نام بردیم زیرا که هر دو از یک طبقه می باشند.

(البانی می گوید): شخصیکه ابن حجر در کتاب خود: (لسان المیزان) پیشتر از عبد الله بن مسلم، الفهری از وی نام برده است، (عبد الله بن مسلم بن رشید) است.

حافظ ابن حجر گفته است: ابن حبان از عبد الله بن مسلم بن رشید نام برده است، و درباره اش چنین الفاظ را استعمال کرده

است: (متهم يضع الحديث، يضع على ليث ومالك وابن لهيعة، لا يحل كتب حديثه، وهو الذي روى عن ابي هذبة كانها معمولة) .
يعنى اومتهم به وضع حديث است، احاديث را از ليث ومالك وابن لهيعة به دروغ روايت مى كند نوشتن حديث از وي روانيست.

(البانى مى گويد) حديث:

(لما افترف آدم.....) را طبرانى در (المعجم الصغير، ص: ٢٠٧) چنين روايت کرده است: [حدثنا محمد بن داود بن اسلم الصدفى المصرى: حدثنا احمد بن سعيد المدنى الفهرى: حدثنا عبد الله بن اسماعيل المدنى عن عبد الرحمن بن زيد بن اسلم به] (١)
(البانى مى گويد): سند مذکور تاريخ است زيرا رجال پائين تر از عبد الرحمن مذکور همه مجهول اند، زيرا حافظ الهيثمى برمجهول بودن شان در کتاب خود: (مجمع الزوائد: ٢٥٣/٨) چنين تصريح نموده است: (رواه الطبرانى فى الأوسط والصغير وفيه من لم أعرفهم)

يعنى حديث مذکور را طبرانى در: (المعجم الأوسط) و (المعجم الصغير) روايت کرده است مگر درسندش كسانى وجود دارند كه من آنها را نمى شناسم.

(البانى مى گويد): من مى گويم: علتىكه طبرانى براى ضعف حديث مذکور گفته است نا تمام است، زيرا در خيال مردم بى علم مى اندازد كه در رجال سند مذکور كسى نيست كه معروف به طعن و جرح باشد، در حالىكه درسند مذکور عبد الرحمن بن زيد بن اسلم وجود دارد و او معروف به طعن است.

٢- حاصل سخن مناوى اين است كه معنى استفتاح واستنصار رسول الله صلى الله عليه وسلم به مساكين مسلمين در حقيقت به دعائى شان بود نه به ذوات شان. (مترجم).

زیرا بی‌هقی درباره وی گفته است (تفرد به) یعنی حدیث مذکور را عبد الرحمن بن زید مذکور به تنهایی روایت کرده است. و او متهم به وضع حدیث است. خود حاکم عبد الرحمن مذکور را متهم به وضع حدیث کرده است. پس از همین جهت است که علمای حدیث، تصحیح حاکم را که درباره حدیث مذکور نموده است - قبلاً ذکر شد - رد نموده اند و گفته اند که حاکم در تصحیح مذکور خطا شده است و مرتکب تناقض گردیده است چنانچه: (وارث علوم صحابه و تابعین و ائمه دین "شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در کتاب خود" القاعدة الجلیلة ص: ۸۹) گفته است:

روایت حاکم مر حدیث مذکور را و صحیح گفتنش آن حدیث را چیزی است که از حاکم پذیرفته نمی شود، زیرا خود حاکم در کتاب: (المدخل إلى معرفة الصحيح من السقیم) چنین گفته است: (عبد الرحمن بن زید بن اسلم روی عن ابیه احادیث موضوعة لا یخفی علی من تأملها من أهل الصنعة أن الحمل فیها علیه) (۱).

ابن تیمیه می گوید:

من می گویم: عبد الرحمن بن زید بن اسلم باتفاق حفاظ ضعیف و کثیر الغلط است، احمد بن حنبل و ابوزرعه و ابوحاتم و نسائی و دارقطنی و غیر آنها او را ضعیف گفته اند، ابن حبان گفته است:

۱- یعنی عبد الرحمن بن زید بن اسلم از پدر خود احادیث موضوع را روایت کرده است کسیکه در آن احادیث تأمل کند، میداند که بار آن بر سر عبد الرحمن است.

عبد الرحمن بن زید بن اسلم چنان بود که احادیث را رد و بدل می کرد و او بی علم است، تا جائیکه این کار او زیاد شد، حدیث مرسل را مرفوع و موقوف را مسند می ساخت پس بهمین سبب لائق است که ترک شود.

ابن تیمیه می گوید: اما اینکه حاکم حدیث فوفش را و امثال آن را صحیح گفته است چیزی است که امامان علم حدیث آن را از وی نپذیرفته اند و ردش کرده اند و گفته اند که حاکم احادیثی را تصحیح می کند که در نزد ماهرین حدیث موضوع و دروغ می باشد، پس از همین جهت است که اهل علم در حدیث به مجرد تصحیح حاکم اعتماد نمی کنند.

(البانی می گوید): من می گویم: خود حاکم عبد الرحمن بن زید بن اسلم را در کتاب خود: (الضعفاء) آورده است، چنانچه حافظ ابن عبد الهادی عبارت حاکم را از کتاب مذکورش در کتاب خود: (الصارم) ذکر نموده است و در آخر آن، عبارت حاکم را نقل کرده است: [فهؤلاء الذين قدمت ذكرهم قد ظهر عندي جرحهم، لأن الجرح لا يثبت إلا ببينة، فهم الذين أبين جرحهم لمن طالبني به فإن الجرح لا استحلته تقليداً، والذي اختاره لطالب هذا الشأن، أن لا يكتب حديث واحد من هؤلاء الذين سميتهم فالراوى لحديثهم داخل في قوله صلى الله عليه وسلم من حدث عنى بحديث وهو يرى أنه كذب فهو أحد الكاذبين] (۱).

۱ - یعنی این ها که بیشتر از آن ها نام بردم مجروح بودن شان در نزد من آشکار شده است زیرا جرح بدون از دلیل ثابت نمی شود، پس این ها کسانی اند که اگر هر کسی درباره شان از من بپرسد من برایش جرح اینها را بیان می کنم زیرا در جرح نمودن تقلید از کسی روا نیست چیزی را که من برای طالب حدیث می گزینم این است که حدیث هیچ یک از آن های را که من از ایشان نام بردم ننویسد، پس هر که از این ها حدیث را روایت کند دروغید این قول رسول الله صلی الله علیه وسلم داخل می شود: (هر کسی که حدیثی را روایت کند و بداند که دروغ است پس او یکی از دو تن دروغگویان است).

(البانی می گوید): اگر کسی درسرخن فوق حاکم فکرکند وهم درسرخن گذشته اش فکرکند بخوبی برایش معلوم می شود که حدیث مذکور عبد الرحمن بن زید درنزد خود حاکم موضوع است، وکسیکه آن را روایت کند اویکی ازدروغگویان است.

بعد ازتحقیق فوق دیده شد که سخن حافظ ابن تیمیه وحافظ ذهبی وحافظ عسقلانی درمورد باطل بودن حدیث مذکور متفق است وبعد ازآن ها عده زیادی ازمحققین دیگر مانند حافظ ابن عبد الهادی ازآن ها پیروی کرده اند- چنانچه خواهد آمد- پس روا نباشد برای کسیکه به خدا وروز آخرت ایمان دارد. بعد ازاتفاق حافظ فوق تقلید کند وحدیث مذکور را صحیح بگوید، با اینکه حاکم قول دیگرش را حکم بریطلان آن حدیث است برای طالب حدیث مختار قرار داده است و او را منع کرده است، ازینکه حدیث عبد الرحمن مذکور را بنویسد واگر نوشت اویکی ازدو مرد دروغگوخواهد بود، چنانچه پیشترگذشت.

تنبیه:

چون تحقیق فوق را خوب فهمیدید دیگر میدانید که این گفتار برخی ازمشایخ باطل است که گفته اند:

شیخ ناصر که حدیث مذکور را دروغ وباطل گفته است، باطل است زیرا شیخ ناصر بقول حافظ ذهبی استناد کرده است که درباره حدیث مذکورگفته است: (انه موضوع).

(البانی می گوید): ما می گویم که گفتار آن مشایخ بخاطر این باطل است که حافظ ذهبی درگفتار فوق خود (انه موضوع)

تنها نیست، بلکه باوی در حکم مذکور، حفاظ دیگر موافق اند چنانچه پیشتر از آن ها نام برده شد.

این مشائخ گفته اند: ذهبی که درباره حدیث مذکور (إنه موضوع) گفته است، بخاطر این است که درسند حاکم مردی وجود دارد که ذهبی درباره او چنین گفته است، (إنه متهم) یعنی او متهم به کذب است.

(الباتی می گوید): این سخن شان هم باطل است، زیرا هیچ گاه ذهبی درباره آن مرد نگفته است: (إنه متهم) زیرا این مرد مشارالیه که درسند حاکم است "عبد الله بن مسلم الفهری" است و ذهبی او را مجهول گفته است. درباره او (إنه متهم) نگفته است، چنانچه پیشتر گذشت.

(الباتی می گوید): من گمان نمی کنم که آنها از حقیقت فوق بی خبر باشند مگر از آن چشم پوشی می کنند، چون غرضی در سینه دارند، و غرض شان این است: تاراه پیدا کنند که بعد از آن بگویند:

مگر حدیث مذکوره سند دیگر، غیر از سند حاکم روایت شده است و آن سند از طبرانی است، و درسند طبرانی این مرد متهم وجود ندارد و نهایت خرابی که این سند دارد این است که در آن راوی مجهول وجود دارد.

(الباتی میگوید): من می گویم: درسند طبرانی یک مجهول نیست، بلکه در آن سه مرد مجهول وجود دارد، پس اگر این مشایخ بروجود آن سه مرد مجهول درسند طبرانی علم ندارند پس چه شده است اینها را که از حافظ هیثمی تقلید نکردند چون گفته است: "درسند طبرانی چند تن مجهول است".

بلکه بجای تقلید از هیثمی چنین گفتند: "درسند مذکور راوی مجهول وجود دارد".

(البانی می گوید): اینها که از استعمال عبارت هیثمی عدول کردند سببش این است که عبارت هیثمی صراحت دارد برینکه مجهول درسند طبرانی جماعت است چنانچه گفته است: "وفیه من لم أعرفهم".

مگر عبارت این مشایخ. درجماعت تصریح نیست، بلکه احتمال مفرد راهم دارد چنانچه گفته اند(فیه من هو غیر معروف). پس اگر درسند، یک مرد مجهول باشد یا زیاد در هر دو صورت عبارت مذکور مشایخ از لحاظ قاعدهء عربیت استعمال شده می تواند.

(البانی می گوید): این عمل شان بخاطر این است که حقیقت را برخوانندگان بیوشاند، وما بخدا پناه می جوئیم ازینکه توفیقش باما نباشد.

(البانی می گوید): این مشایخ بعد از آن گفته اند که درسند حدیث مذکور عبد الرحمن بن زید وجود دارد وراجح این است که در نزد حافظ ابن حجر عبد الرحمن مذکور از جمله کسانی است که دربارهء شان همین قدر گفته می شود: (ضعیف) یعنی در روایت ضعیف است. واین کلمه درپائین ترین مراتب تضعیف قرار دارد.

(البانی می گوید): من می گویم که راجح در نزد غیرابن حجر این است که ضعیف بودن عبد الرحمن شدید تر است از آنچه شما گفتید، زیرا ابونعیم دربارهء عبد الرحمن مذکور گفته است: (روی عن أبیه احادیث موضوعة).

یعنی وی از پدر خود احادیث موضوع را روایت کرده است، وعین عبارت را حاکم هم دربارهء عبد الرحمن مذکور استعمال کرده است چنانچه گذشت.

شما بسوی حاکم و ابونعیم بنگرید که ایشان باین شهرت دارند که در توثیق از تساهل کار می گیرند، پس جرح شان عبد

الرحمن را ازین جهت است که بحق او را مجروح دیده اند، پس از همین جهت است که حفاظ حدیث بر تضعیف عبد الرحمن در میان خود اتفاق دارند.

چنانچه برآن شیخ الاسلام ابن تیمیه تصریح نموده است. بلکه علی ابن المدینی وابن سعد و غیرایشان عبد الرحمن مذکور را ضعیف جداً گفته اند.

امام طحاوی گفته است: (حدیث عبد الرحمن در نزد اهل علم بر حدیث در نهایت ضعف است).

(البانی می گوید): پس عبد الرحمن مذکور از قدیم زمان به ضعف شدید معروف بوده، پس چه شده این مشائخ را که ازین همه اقوال زیاد که حد اقل عبد الرحمن را ضعیف جدا گفته اند عدول نموده اند. و با این قول حافظ ابن حجر (ضعیف چسپیده اند؟ با اینکه احتمال زیاد دارد که از قلم حافظ ابن حجر و یا از قلم برخی از ناقلین نسخهء کتاب کلمهء (جدا) به خط ساقط شده باشد.

(البانی می گوید): بهرحال تقلید شان از حافظ ابن حجر در کلمه (ضعف) برای شان هیچ فائده ندارد، چون خود حافظ ابن حجر بر حدیث فوق چنین حکم نموده است: "خبر باطل".

چنانچه قبلاً آن را از کتاب خودش (لسان المیزان) نقل کردیم، پس این هم یکی از دلائل زیادی است که اینها پیرو هوای خود هستند و هرگز حق نمی جویند و اگر چنین نبود، حتماً به آن قول ابن حجر عمل می کردند که با قول حافظ ذهبی و محققین دیگر موافق است، و فقط برآن قول حافظ ابن حجر نمی چسبیدند که با آن عبد الرحمن را (ضعیف) گفته است، آری آن ها باین قول حافظ (ضعیف) چسبیدند. تا ذریعه آن با قول ذهبی معارضه کنند و حال حدیث مذکور را بر مردم ببوشانند و آن را در جامهء همان احادیث جلوه دهند که علماء در آن اختلاف کرده اند، تا بتواند نظر جدیدی را دربارهء حدیث مذکور (حدیث عبد الرحمن) اختراع کنند، طوریکه

این نظر جدید شان با گفتار یکی از حفاظ حدیث که درباره یکی از روایان سند آن حدیث (عبد الرحمن) گفته است. هم آهنگی داشته باشد، شما بنگرید بسوی اینها که چطور در آرسنهای خود گفته اند.

«هر حدیثیکه حالش در نزد محدثین چنین باشد پس آن موضوع نمی باشد و نه در آن ضعف شدید می باشد، بلکه از آن نوع می باشد که در فضائل اعمال بر آن عمل می شود.»؟
(الباتی می گوید): من می گویم که سخن فوق شان از دو وجه باطل است:

اول: - اینکه این سخن شان برین مبنی است که عبد الرحمن در سند حدیث مذکور فقط ضعیف است. یعنی ضعیف جداً نیست، در حالیکه چنین نیست بلکه وی ضعیف جداً است، چنانچه پیشتر ذکر شد.... و چنانچه در آینده هم قول صریح یکی از حفاظ و نقاد را بحیث شاهد بر آن ذکر خواهیم کرد.

دوم: - اینکه سخن شان با حکم حافظ ابن حجر و حفاظ دیگر بر بطلان حدیث مذکور نموده اند منافض می باشد، پس آیا برای اینها جواز دارد که ازین حفاظ مخالفت کنند؟! خصوصاً که یکتن شان در کتاب خود: «التعقیب الحثیث ص: ۲۱» بصراحت گفته است: "وی استعداد این را ندارد که بر حدیثی حکم به صحت و یا به ضعف نماید".

شاید که این سخن را فقط از روی شکستگی نفس گفته باشد زیرا او را دیدید که برای خود حق بحث مستقل را داده است، هر چند که بحثش منجر به مخالفت ازین همه حفاظ و ناقدین شود.
این گفتار ما را سخن خودش تائید می کند، چنانچه به تعقیب سخن خود گفته است:

مایان درباره حدیث مذکور باکسانی می باشیم که آن را موضوع نمی گویند مانند حاکم و حافظ السبکی، بر حفاظ ذهبی

(افتات) (۱) نکرده ایم، بلکه باین نظر هستیم که بسخن حاکم وحافظ السبکی به حق نزدیک تر است.
 (البانی می گوید): درسخن مذکور حق پوشانده شده است، زیرا که حاکم فقط درکتاب خود(المستدرک) حکم برصحت حدیث مذکور کرده است نه درکتاب دیگرچنانچه گذشت.....
 والسبکی درتصحیح حدیث مذکور ازخود نظر مستقل ندارد، بلکه ازحاکم تقلید کرده است وآن حدیث را صحیح گفته است، پس تنها حاکم آن هم تنها در(المستدرک) آن حدیث را صحیح گفته است، ما که گفتیم: (السبکی) ازحاکم درتصحیح حدیث مذکور تقلید نموده است، شاهد برآن این است که حافظ ابن عبد الهادی درکتاب خود: (الصارم المنکی ص: ۳۲) گفته است:

من ازالسبکی تعجب می کنم که اودرتصحیح حدیث فوق از حاکم تقلید کرده است با اینکه آن حدیث نه صحیح است و نه ثابت بلکه سندش جداً ضعیف است، وبرخی ازائم حدیث آن را موضوع گفته اند، وسند حدیث مذکور ازحاکم تا عبد الرحمن مذکور صحیح نیست بلکه برعبد الرحمن ساخته شده است، یعنی به دروغ ازوی روایت شده است. چنانچه عنقریب بیانش خواهیم کرد، فرضاً اگر ازحاکم تا عبد الرحمن صحیح هم باشد بازهم حدیث مذکور ضعیف است، واحتجاج بآن روانیست، زیرا که درسند حدیث مذکور عبد الرحمن وجود دارد وحاکم درباره عبد الرحمن خطا شده است وبه تناقض فاحش روبرو شده است، چنانچه این تناقضش درجاهای زیادی فهمیده می شود.

۱- افتات کلمه عربی است معنی آن این است که کسی به تنهایی ازجماعتی ویا از آدم بزرگ وجلیل المقامی درموضوعی مخالفت کند. (مترجم)

زیرا که وی در کتاب خود: (الضعفاء) بعد از اینکه عبد الرحمن را در قطار ضعفاء حساب کرده است..... چنین گفته است: (فهؤلاء الذين قدمت ذكرهم قد ظهر عندي جرحهم فالراوى لحديثهم داخل فى قوله صلى الله عليه وسلم: من حدث عنى بحديث وهو يرى أنه كذب فهو أحد الكاذبين).

بعد از آن حافظ ابن عبد الهادی سخن خود را چنین ادامه میدهد.

پس بنگرید بسوی حاکم که از وی درینجا خطای عظیم و تناقض فاحش رخ داده است، بعد از آن این معترض ناکامیاب (۱) که بآنچه حاکم در آن خطا شده است و در آن تناقض گفته است متوجه شده است و از وی تقلید کرده است و بر آن اعتماد نموده است، پس چنین گفته است: (میان در تصحیح حدیث مذکور بر حاکم اعتماد نمودیم) و این معترض ناکام پیشتر از عبارات فوق خود چنین گفته است: " این حدیث چیزی است که صحت آن برایم معلوم شده است".

(حافظ ابن عبد الهادی سخن فوق خود را چنین ادامه میدهد):

"خدا بر تورا رحم کند، بنگر باین ناکامیابی آشکار و خطای فاحش که چگونه این معترض، حدیث غیر صحیح و غیر ثابت را بلکه حدیث موضوع را تصحیح کرده است و بر آن اعتماد نموده است و در آن از حاکم تقلید کرده است با اینکه خطائی و تناقض حاکم است و با اینکه این معترض بر ضعف راوی حدیث مذکور و بر مجروح بودن وی و برسخنیکه در وی مشهور است مطلع است؟"

۱ - حافظ ابن عبد الهادی از معترض مذکور تاج الدین سبکی را مقصود داشته است مراجعه شود به کتاب: "الصارم المنکی ص: ۶۲" (مترجم).

(البانی می گوید): با اینکه تقلید سبکی از حاکم در تصحیح حدیث مذکور در ذات خود خطا است در عین حال برای و نظر آن مرد مشارالیه (۱) نیز مخالف است زیرا این مرد مشارالیه بصراحت گفته است که حدیث مذکور عبد الرحمن ضعیف است نه صحیح است و نه موضوع، پس شما بنگرید که این مرد مشارالیه و کسانیکه از وی تقلید و جانب داری نموده اند، هم از حاکم و هم از سبکی مخالفت کرده اند. چنانچه از علماء چیره دست دیگر که در سابق از آن ها نام برده شد و در حدیث مذکور عبد الرحمن را باطل و موضوع گفته اند، نیز مخالفت کرده اند. (۲).

پس این مشائخ فقط از حافظ ذهبی مخالفت نکرده اند بلکه هم از وی و هم از موافقین وی و هم از مخالفین وی مخالفت کرده اند، پس باید که آدم عاقل فکر کند و بداند که چه نیست که هوای نفس بر صاحب هوا نمی کند؟!

این مشائخ بما نشان دادند که از ننگ مخالفت با حافظ ذهبی میرا می باشند! مگر در برابر علمای که از آن ها نام برده شد به چیزی بدتر از آن مبتلا شدند!

(البانی می گوید): از جمله مغالطات این مشائخ که در نزد اهل علم آشکار است این است که در خلال سخن های فوق خود، بعد از اینکه به سند فوق طبرانی اشاره کرده اند. چنین گفته اند:

۱ - مقصود البانی از مرد مشارالیه: صاحب کتاب الباعث الحثیث و هم فکران اوست چون در سابق از آنها به بعضی مشائخ تعبیر کرده است. (مترجم)

۲ - مخالفت شان از حاکم و سبکی باین است که ایشان حدیث مذکور را صحیح گفته اند، در حالیکه این مشائخ آن حدیث را فقط ضعیف گفته اند و مخالفت شان از علمای چیره دست دیگر باین است که آن علمای حدیث مذکور را باطل و موضوع گفته اند در حالیکه اینها آن حدیث را فقط ضعیف گفته اند. (مترجم)

حافظ ذهبی بر طریق (سند) طبرانی آگاه نشده است، زیرا اگر بر آن طریق آگاه می بود هیچ گاه حدیث مذکور را موضوع نمی گفت.

(الباتی می گوید): این سخن شان باطل است زیرا که ذهبی حکم بوضع وبطلان حدیث مذکور از طریق (سند) حاکم نموده است، در سند حاکم عبد الرحمن بن زید و مرد دیگر است که ذهبی او را نمی شناسد، چنانچه در اول این (تنبیه) ذکر شد، مگر در طریق (سند) طبرانی بر علاوه عبد الرحمن سه مرد دیگر مجهول اند پس آیا با این درست هست که گفته شود: اگر حافظ ذهبی بر طریق طبرانی آگاهی میداشت، هیچ گاه حدیث مذکور را موضوع نمی گفت؟ (۱).

جزاین نیست که این گفتار شان با مغالطه و مکابره است و با جهل مرکب. (خدایا رحمت و هدایت ترا می خواهم).

پس از بحث سابق ما برای خوانندگان گرامی معلوم شد که حدیث مذکور دو علت دارد:

اول: - اینکه در سند مذکور عبد الرحمن بن زید بن اسلم است و او ضعیف جداً است.

دوم: - اینکه سند از اول تا عبدالرحمن مذکور مجهول است.

۱ - یعنی اگر ذهبی بر طریق طبرانی آگاه شده باشد جزاین نیست که آنجا عبد الرحمن مذکور و سه مرد مجهول دیگر را مشاهده کرده است پس آیا با مشاهده اینها ممکن هست که حدیث مذکور را از طریق طبرانی ثابت بگوید؟ درحالیکه با دیدن عبد الرحمن سند حاکم حدیث مذکور را موضوع گفته است. (مترجم)

(البانی می گوید): در حدیث مذکور علت دیگر هم موجود است و آن علت، وجود (اضطراب) در عبد الرحمن و یا در رجال پایان تر از اوست، پس می نگریم که حدیث مذکور را گاهی مرفوع می سازند یعنی آن را به رسول الله صلی الله علیه وسلم منسوب می سازند، چنانچه پیشتر ذکر شد و گاهی آن را بر عمر رضی الله عنه موقوف می کنند و به رسول الله صلی الله علیه وسلم منسوب نمی کنند، چنانچه این حدیث موقوف بر عمر را ابوبکر الاقری در کتاب خود: (الشرعیة ص: ۴۲۷) از طریق عبد الله بن اسماعیل بن ابی مریم و او از عبد الرحمن بن زید روایت کرده است.

(البانی می گوید): من عبد الله مذکور را نمی شناسم پس حدیث مذکور از طریق عمر رضی الله عنه ثبوت ندارد نه به ضعف مرفوع و نه به صفت موقوف.

بعد از آن آجری را می نگریم که حدیث مذکور را از طریق دیگر از عبد الرحمن بن ابی الزناد و او از پدر خود ابوالزناد باین الفاظ روایت کرده است:

[من الكلمات التي تاب الله بها على آدم قال: اللهم أسألك بحق محمد عليك.....]. (۱)

(البانی می گوید): علاوه بر اینکه حدیث مذکور ازین طریق، هم مرسل است و هم موقوف سند آن تا ابوالزناد ضعیف جداً است، زیرا که در سند مذکور مردی بنام عثمان بن خالد که پدر ابومروان العثماتی است وجود دارد، نسائی درباره وی گفته است (لیس بثقة) او ثقة نیست.

۱- یعنی از جمله کلماتیکه بوسیله آن الله تعالی توبهء آدم را پذیرفت یکی این بود خدایا به حق محمد که بر تو هست از تو می خواهم تا مرا بیامری....

بنا بر بیان فوق بعید نیست که اصل این حدیث از جمله اسرائیلیات باشد که شاید از طریق مسلمان های اهل کتاب و یا از طریق کافران اهل کتاب و یا از طریق کتابهای غیرمتمدنشان که در آن تحریف و تبدیل آمده است در میان مسلمین اشاعت پیدا کرده باشد و بعد از آن از طریق برخی از راویان ضعیف به رسول الله صلی الله علیه وسلم قصداً و یا سهواً نسبت داده شده است.

مخالفت این حدیث با قرآن

از جمله آنچه که نظر علمای حدیث را درباره باطل بودن و موضوع بودن حدیث مذکور تأیید می کند یکی این است که حدیث مذکور در دو قسمت با قرآن مخالف است.

قسمت اول: - اینکه حدیث مذکور می گوید که الله تعالی گناه آدم علیه السلام را باین امرزید که آدم علیه السلام به رسول الله صلی الله علیه وسلم توسل نمود، مگر قرآن کریم می گوید:

فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ ۗ إِنَّهُ هُوَ

التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٣٧﴾ سورة البقره آیه: ۳۷ (۱)

۱- یعنی حاکم در (المستدرک) راجع به تفسیر این آیت شریف: 'فتلقى آدم.....' از عبد الله بن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که او گفته است: آدم علیه السلام گفت: ای پروردگار من! آیا مرا بدست خود نیافریدی؟ گفت آری. آدم گفت: آیا روح خود را در من ند میدی؟ گفت: آری. آدم گفت: آیا مرا در بهشت خود جای ندادی؟ گفت: آری. آدم گفت: آیا رحمت تو بر غضب زیاد نیست؟ گفت آری. آدم گفت: بمن بفرما اگر توبه کنم و کار نیکو نمائیم پس مرا باز به بهشت می بری؟ گفت: آری. پس آن کلمات همین است که آدم از پروردگار خود گرفت.

ادم از پروردگار خود چند سخنی را فرا گرفت پس توبه اش را قبول کرد و او پذیرنده توبه و مهربان است. تفسیر این چند کلمه که ادم را از پروردگار خد فراگرفته است، از طرف ترجمان القرآن عبد الله بن عباس رضی الله عنه به چیزی شده است که مخالف آن حدیث می باشد: چنانچه حاکم در (المستدرک ۳/۵۴۵) از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما چنین روایت می کند: {فَتَلَقَىٰ آءَادَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ} قال ای رب: الم تخلقتی بیدک؟ قال: بلی، قال: الم تنفخ فی من روحک؟ قال: بلی، قال: الم سبق رحمتک غضبک؟ قال: بلی، قال: رأیت إن تبت وأصلحت أراجعی أنت إلى الجنة؟ قال: بلی، قال: فهو قوله: {فَتَلَقَىٰ

آءَادَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ} سورة البقره آیه: ۳۷

(البانی می گوید): حاکم تفسیر فوق ابن عباس را صحیح گفته است و حافظ ذهبی نیز صحت آن را تأیید کرده است و در واقع هم سند آن صحیح است چنانچه ایشان گفته اند. (البانی می گوید): این اثر ابن عباس در حکم موقوف است به دو دلیل:

اول: - اینکه آن اثر اخبار از یک امر غیبی است که از اجتهاد و نظر گرفته نمی شود.

دوم: - اینکه اثر مذکور در مورد تفسیر آیت قرآن گفته شده است، و هرچه درباره تفسیر قرآن از طرف صحابی گفته شود در حکم مرفوع می باشد، چنانچه این قاعده در جای خود به ثبوت رسیده است، آن هم در صورتیکه از قول امام المفسرین عبد الله بن عباس رضی الله عنهما باشد زیرا که رسو الله صلی الله علیه

وسلم برایش با این گفتار خود دعا نموده است: [اللهم فقهه فی الدین وعلمه بالتأویل] خدایا او را در دین دانائی بده و در تفسیر قرآن دانایش بگردان!

برخی گفته اند که تفسیر آن کلمات که آدم علیه السلام از پروردگار خود فراگرفته بود درین آیت شریف آمده است:

قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا

لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۲۳﴾ سورة الاعراف آیه: ۲۳ (۱)

رشید رضا در تفسیر خود (۱/۲۷۹) بر همین تفسیر یقین کرده است، مگر ابن کثیر به ضعیف بودن این تفسیر اشاره نموده است.

(البانی می گوید): بنظر من در آن میان دو تفسیر منافات نیست، بلکه یک به دیگری کامل می شود، زیرا که حدیث ابن عباس بیان نکرده است که بعد از فرا گرفتن آن کلمات، آدم علیه السلام برای پروردگار خود چه گفت؟ مگر این قول دیگر بیانش کرده است، پس در میان این دو تفسیر منافات نیست (خدا را ثنا وصفت است) پس حدیث فوق با قرآن هم مخالف است پس ازین جهت هم باطل است.

قسمت دوم - قسمت دوم از حدیث فوق که با قرآن مخالفت دارد این جمله اش می باشد:

"لولا محمد ما خلقتک"

یعنی اگر محمد نبود ترا نمی آفریدم.

۱ - ای پروردگار ما! مایان برخود ستم نمودیم، اگر برای ما نیامرزی ویرما رحم نکنی خواه مخواه از زیان مندان می شویم.

ما می گوئیم: این مسأله که اگر محمد علیه الصلاة والسلام نمی بود الله تعالی آدم را نمی آفرید یک امر از امور عقیده است که بدون از نص متواتر، باتفاق همه به چیز دیگر ثابت نمی شود و یا بنزد برخی از محققین حد اقل بدون از نص صحیح ثابت نمی شود، پس اگر مسأله مذکور صحیح می بود حتما در کتاب خدا یا در سنت صحیح وثابت وارد می بود اگر فرض شود که مسأله مذکور ثابت است ولی نص دلالت کننده بر آن ضائع شده است! ما می گوئیم که این امر مخالف این قول خداوند تعالی است:

إِنَّا كُنْ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ ﴿١٠٦﴾ سوره حجر آیه:

۹.

میان ذکر یعنی دین را نازل کردیم و میان نگاهبان آن هستیم. ذکریکه خداوند تعالی ضمانت حفظ آن را کرده است تنها شامل قرآن نیست بلکه همه شریعت را شامل است که سنت هم، در ضمن آن می آید چنانچه ابن حزم در کتاب خود: (الاحکام) گفته است:

وهم چنین الله تعالی برای ما خبر داده است که حکمت از پیدایش بنی آدم این است تا عبادت خداوند تعالی را بکنند چنانچه گفته است: وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾

سوره الذاریات آیه: ۵۶ (۱)

پس هر چیزیکه مخالف این حکمت باشد و یا زائد بر آن حکمت باشد، پذیرفته نمی شود، مگر در صورتیکه نص ثابت از رسول الله صلی الله علیه وسلم که از خطا معصوم است - وجود داشته باشد، چنانچه این حدیث موضوع مخالف آن حکمت است

۱ - من جن وانس را نافریده ام مگر برای عبادت خویش.

و مانند این حدیث است آنچه که بر سر زبان ها مشهور است:

"لولاک لما خلقت الأفلاک". (۱)

این حدیث که بنام حدیث لولاک مشهور است، موضوع است، چنانچه صنعانی گفته است و امام شوکتی هم در کتاب خود: (الفوائد المجموعة فی الأحادیث الموضوعة) با صنعانی مذکور در موضوع بودن خبر لولاک..... موافق است.

از جملهء عجائب است که مرزا غلام احمد قادیانی کذاب این حدیث موضوع را دزدیده است و مدعی شده است که الله تعالی اورا باین گفتارش:

"لولاک لولاک لما خلقت الأفلاک".

مورد خطاب فرار داده است (!!) و این چیزی بوده که پیروان وی در دمشق و غیر آن بآن اعتراف می کنند زیرا که آن حدیث موضوع در کتاب غلام احمد کذاب که بنام: (حقیقت وحی ص: ۹۹) یاد می شود وارد شده است.

(البانی می گوید): فرض که حدیث عبد الرحمن مذکور - چنانچه مخالفین ما گمان نموده اند - ضعیف جدا هم نباشد یعنی صرف ضعیف باشد، پس با این هم روانیست که بر جواز توسل مورد خلاف بآن حدیث ضعیف استدلال کنند زیرا که توسل مذکور - بنابر قول خود شان - عبادت مشروع است و پائین ترین مرتبه در عبادت این است که حتما باید مستحب باشد، پس استحباب یک حکم شرعی است، چنانچه احکام پنجگانهء دیگر احکام شرعی اند.

۲- ترجمهء این حدیث موضوع این است اگر ترا نافریده بودم، آسمان ها را نافریده بودم.

پس آنطوریکه احکام دیگر به حدیث ضعیف ثابت نمی شوند، پس توسل مذکور که آن را مستحق می گویند نیز به حدیث ضعیف ثابت نمی شود بلکه ثبوت آن به وجود نص صحیح نیاز مند می باشد، پس وقتیکه مخالفین ما اعتراف نمودند که حدیث عبد الرحمن مذکور ضعیف است پس برای شان برجواز توسل مذکور حجت شده نمی تواند و این امر ظاهر است بر کسی پوشیده نمی ماند.

حدیث هفتم

[توسلوا بجاهی فان جاهی عند الله عظیم].

برخی از مخالفین ما حدیث مذکور را باین الفاظ روایت

میکنند:

[وإذا سألتم الله فاسألوه بجاهی فان جاهی عند الله

عظیم]. (۱)

این حدیث باطل است چون هیچ اصل و سندی در هیچ یک از کتابهای حدیث ندارد، بلکه فقط برخی از جاهلان بر حدیث، آن را روایت می کنند، چنانچه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در کتاب خود: (القاعدة الجلیلة ص: ۱۴۳ - ۱۵۰) بر آن آگاهی داده است وی گفته است: با اینکه جاه رسول الله صلی الله علیه وسلم در نزد الله تعالی بزرگ تر از جاه همه انبیاء و مرسلین است، مگر جاه مخلوق در نزد الله تعالی مانند جاه مخلوق در نزد مخلوق نیست، زیرا که هیچ کس بدون از اذن خداوند تعالی در نزدش شفاعت کرده نمی تواند، مگر مخلوق در نزد مخلوق بدون شفاعت از اذنش شفاعت کرده می تواند، پس او یعنی کسیکه در نزدش شفاعت می

۱ - وقتیکه از الله چیزی خواهید پس بوسیله جاه از وی بخواهید زیرا جاه من در نزد الله تعالی بزرگ است.

شود و با آن یعنی با کسیکه شفاعت می کند، درحاصل شدن مطلوب شریک است. (۱) مگر با الله تعالی کسی شرکت ندارد چنانچه گفته است:

قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا هُمْ فِيهِمَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّنْ ظَهِيرٍ ﴿١٢﴾ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ ﴿١٣﴾

سوره سبأ آیه: ۲۲ - ۲۳.

(بگو بخوانید آنان را که گمان می کنید بجز خدا، مالک نیستند هم وزن یک ذره را در آسمان و زمین هیچ شرکتی نیست خدا را از ایشان هیچ یاری دهنده و سود نکند درخواست نزدیک خدای تعالی مگر برای کسیکه دستوری داده باشد برای او.....).

(البانی میگوید): پس از عظیم بودن جاه رسول الله صلی الله علیه وسلم در نزد الله تعالی لازم نمی شود که ما به او صلی الله علیه وسلم، در نزد الله تعالی، توسل کنیم، زیرا بر جواز این گونه توسل، از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم امری ثابت نیست این گفته مادر ضمن این مثال خوب ترواح می شود: شما بنگرید

۱- مطلب این تیمیه شاید این باشد که یک مخلوق در نزد مخلوق دیگر بدون از - - - اذنش شفاعت کرده می تواند او شفاعت آن شفاعتگر را گاهی علی رغم خواهش خود می پذیرد و یا رای آن را ندارد که شفاعتش را نپذیرد، زیرا که او هم به شخص شفاعتگر نیازی دارد، پس در حصول مطلوب باهم شریک می باشند. مگر با الله تعالی کسی شریک نیست والله تعالی بکسی نیازمند نیست تا کسی بتواند بدون از اذنش شفاعت کند. (مترجم)

که رکوع وسجده برای کسی درنزد همه مردم، از مظاهرتعظیم حساب شده است، زیرا مردم در قدیم زمان چنان بودند و در آینده هم برخی از مردم چنان خواهند بود که برای پادشاه و رئیس خود رکوع وسجده می کردند، و مسلمین همه باین اتفاق دارند که محمد صلی الله علیه وسلم درنزد شان از همه مردم معظم و مقامش بلند تر است، پس آیا جواز دارد که اینها برایش از روی تعظیم رکوع کنند یا سجده کنند و یا بپا خیزند چه در حیاتش و چه بعد از حیاتش؟.

جواب این سوال این است که برای مجوز آن، ضرور است که ثبوت آن را در شرع برای ما ثابت سازد، میان ما که در شرع نظر کرده ایم، چنین دیده ایم که سجده و رکوع بجز الله تعالی برای کسی دیگر روا نیست و رسول الله صلی الله علیه وسلم مردم را منع کرده است که برخی برای برخی رکوع یا سجده کنند.

و چنانچه در سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم این راهم دیده ایم که رسول الله صلی الله علیه وسلم بد برده است از اینکه کسی برایش بپا ایستاد شود، پس این دال برین است که بپا ایستاد شدن برای هیچ کسی جواز ندارد.

بنابراین: وقتیکه ما سجده کردن را برای رسول الله صلی الله علیه وسلم اجازه نمی دهیم، پس آیا کسی گفته می تواند که ما منکر جاه و قدر رسول الله صلی الله علیه وسلم شده ایم؟!.

می گوئیم که نی! باز می گوئیم که نی! و بهمین طور: آیا کسی می تواند بگوید: وقتیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم درنزد الله تعالی جاه دارد پس سجده و رکوع هم برایش جواز دارد!؟.

ما می گوئیم که نی! باز می گوئیم که نی!
پس به خوبی روشن شد که در میان ثبوت جاه رسول الله صلی الله علیه وسلم و وسیله گرانیدن جاهش، بخاطر تعظیم رسول

الله صلی الله علیه وسلم هیچ رابطهء تلازم وجود ندارد، چون نص شرعی بر آن وجود ندارد.

برعلاوه آن می گوئیم که یکی از مظاهرجاه رسول الله صلی الله علیه وسلم این است که مایان مکلف باطاعت و پیروی از وی می باشیم. چنانچه باطاعت پروردگار مکلف می باشیم و از رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت است که گفته است:

[ماترکت شیئا یقریبکم الی الله إلا أمرتکم به] (۱).

یعنی من فرو گذاشت نکرده ام چیزی را که شما را بخداوند تعالی نزدیک می کند بلکه شما را بآن فرموده ام.

بنابر آن چون دیدیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم ما را به توسل مذکور حتی بطور استحباب هم نفرموده است، پس معلوم شد که توسل مذکور عبادت نیست، پس بر ما لازم است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم پیروی کنیم، پس توسل مذکور را ترک کنیم و احساسات را یکسو بگذاریم، و برای آن مجال ندهیم که به بهانه محبت با رسول الله صلی الله علیه وسلم در دین خدا چیزی را داخل کنیم که از دین نیست، محبت راستین فقط در پیروی از وی است نه درین که از خود چیزی را در دین داخل کنید. الله تعالی می

گوید: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ

سوره آل عمران آیه: ۳۱.
بگو اگر الله تعالی را دوست دارید پس از من پیروی کنید تا الله تعالی شما را دوست بدارد.

۱ - این حدیث را امام شافعی و طبرانی و غیر ایشان روایت کرده اند.

شاعری گفته است:

تعصى الإله وأنت تظهر حبه هذا لعمرک فی القیاس بدیع
لوکان حبک صادقاً لاطعته إن المحب لمن یحب مطیع

فرمان الله تعالى را نمی بری و مدعی محبتش هستی این کارتو قسم است که در نظر عقل تعجب آوراست.
اگر محبت راستین می داشتی فرمان اورا می بردی، زیرا دوست فرمان دوست خویش را می برد.

دو اثر ضعیف:

۱- استسقاء به رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از

مرگش:

بعد ازین که از بحث و تحقیق دربارهء احایث ضعیف در باب توسل فارغ شدیم مناسب دانستیم تا اثری را اینجا ذکر کنیم که طرفداران توسل بدعت آمیز بآن استناد می کنند تا حال آن را بنگریم که آیا صحیح است و یا ضعیف و آیا به مسأله مورد خلاف رابطهء دارد یا نه؟ پس می گوئیم:

حافظ ابن حجر در کتاب خود: (فتح الباری ۲/۳۹۷) گفته

است که الفاظش این است:

[وروی ابن ابی شیبة باسناد صحیح من روایة أبی صالح السمان عن مالک الدار. وكان خازن عمر. قال: أصاب الناس قحط في زمن عمر ف جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال: يا رسول الله استسق لأمتك فانهم قد هلكوا، فأتى الرجل في المنام

فقيل له: انت عمر..... الحديث وروى سيف فى الفتوح إن الذى رأى المنام المذكور وهو بلال بن الحارث المزنى أحد الصحابة [(١)].
(الباتى مى گوید): ازین اثر به چند وجه جواب مى گونیم:

اول:- اینکه صحت این قصه در نزد ما مسلم نیست زیرا مالک الدار به عدالت و ضبط معروف نیست و این دو امر در هر سند صحیح شرط بنیادی است، چنانچه در علم مصطلح الحدیث ثابت است.

ابن ابی حاتم در کتاب خود: (الجرح والتعديل ٢١٣/١/٤) از مالک الدار نام برده است اما از هیچ راوی دیگر نام نبرده است که از مالک الدار مذکور روایت کرده باشد غیر از ابوصالح، پس این عمل ابوحاتم تصریح برین است که مالک الدار مذکور مجهول است و هم ابن ابی حاتم با وسعت حفظ و اطلاع تامی که دارد درباره آن ثقه بودن مالک مذکور سخن کسی را حکایت نکرده است پس این هم تائید قول ما را مى کند که مالک مذکور مجهول است.

ما که گفتیم مالک الدار مذکور مجهول است، باقول مذکور حافظ ابن حجر منافات ندارد چنانچه گفته است: (باسناد صحیح من روایة ابی صالح السمان عن مالک الدار).

١- یعنی ابن ابی شیبیه به سند صحیح از روایت ابوصالح السمان و او از مالک الدار که خازن عمر بود، چنین روایت کرده است، مالک الدار گفته است: مردم در وقت خلافت عمر رضی الله عنه به قحطی یعنی خشک سالی مصاب شدند، پس مردی در پهلوی قبر نبی صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم برای امت خود بارش بخواه که هلاک شدند، بعد از آن مرد در خواب دید که برایش گفته مى شود: پیش عمرو برو... قصه باقی دارد باید که در کتاب ابوشیبیه دیده شود و در فتح الباری تا همین جا نوشته شده است. البته این قصه مرتبط به دعای عباس رضی الله عنه است که عمر رضی الله عنه بآن توسل نموده بود.

زیرا ما می‌گوئیم که این قول حافظ، تصریح درتصحیح همه سند نیست، بلکه تصحیح سند فقط تا ابوصالح است، زیرا اگر تصحیح سند تا آخرش می‌بود، قطعاً تصحیح را از ابوصالح آغاز می‌کرد بلکه رأساً از مالک الدار آغاز می‌کرد مثلاً: می‌گفت: [عن مالک الدار..... واسناه صحیح].

مگر وی قصداً سند را از ابوصالح آغاز کرده است تا خواننده را متوجه سازد که اینجا چیزی هست که باید در آن نظر و غور نمود.

علمای حدیث چنین کار را به چندین سبب می‌کنند که ازان جمله این است: وقتیکه برای ترجمه‌ء برخی از رویان بیاد نیاید پس برای خود اجازه نمی‌دهند که همه سند را حذف کنند چرا که در حذف نمودن همه سند، در خیال خواننده می‌اندازد که سند صحیح است، خصوصاً در وقت استدلال به حدیث، بلکه از جمله سند، همان اشخاص را ذکر می‌کنند که موضوع نظر و بحث باشند، و حافظ ابن حجر عین کار را در اینجا کرده است پس گویا وی اشاره باین نموده است که ابوصالح به تنهایی از مالک الدار روایت کرده است یعنی مالک الدار فقط یک راوی دارد که ابوصالح است، چنانچه ابن ابی حاتم بر آن تصریح نموده است. پس ابن حجر با این کار خود خواننده را متوجه نموده است تا حال مالک الدار را برای خود خوب معلوم کند و یا اینکه به مجهول بودن مالک دارد مذکور اشاره کرده است والله تعالی دانا تراست.

علم اسناد، علم دقیق است، جزازکسانیکه در آن ممارست دارند آن را نمی‌دانند و چیزیکه من گفتم، قول حافظ منذری هم آن را تأیید می‌کند حافظ منذری در کتاب خود: (الترغیب والترهیب ۴۱/۲-۴۲) قصه‌ء دیگر را از مالک الدار از عمر رضی الله عنه روایت کرده است، باز در آخرش گفته است:

(رواه الطبرانی فی الكبير وروایتہ إلى مالک الدار ثقات مشهورون ومالک الدار لا أعرفه) (۱).
وماند حافظ منذری، حافظ ہیثمی هم در (مجمع الزوائد ۱۲۵/۳) گفته است.

(البانی می گوید): صاحب کتاب التوصل، از تحقیق فوق غافل بوده چون درص: ۲۱۵ کتاب مذکورش به ظاهر سخن حافظ این حجر فریفته شده است. پس تصریح نموده است که حدیث مذکور صحیح است و درسند مذکور هیچ خللی را ندانسته است، جز اینکه در آن این عبارت آمده است: (جاء رجل...)(۲)

وازين خلل هم- بفکرخود- جواب گفته است، بدینطور که اویر همان روایت اعتماد نموده است که در آن مرد مذکور بنام بلال بن الحارث به صفت صحابی معرفی شده است، حال آنکه درسند آن یکتا بنام سیف ذکر شده است و حال سیف معلوم است. (۳)

(البانی میگوید) : هرچند که از آن مرد نام برده شده است وبنام بلال بن الحارث یاد شده است و صحابی معرفی شده است، باز هم برای کتاب التوسل فائده زیاد ندارد، چون اثر مذکور اصلاً ضعیف است زیرا- طوری که بیان نمودیم- مالک الدار مذکور مجهول است.

۱- یعنی قصه مذکور را به روایت مالک الدار از عمر رضی الله عنه طبرانی در: (المعجم الكبير) روایت کرده است وروایان آن تاملک الدار ثقه ومشهوراند ومالک الدار را نمی شناسم.

۲- یعنی آن مرد که در پهلوی قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده بود وازو طلب بارش نموده بود مجهول است. (مترجم)

۳- بعداً ذکر می شود که سیف مذکور باتفاق محدثین ضعیف است.

دوم: - اینکه آن قصهء بایک امرثابت درشرع مخالف است و آن امرثابت درشرع این است که جهت خواستن باران، نماز استسقاء مستحب است، چنانچه دراحادیث زیاد وارد است، وجمهورامت اسلامی بآن عمل کرده است، بلکه آن قصهء با مفاد آیت قرآنی مخالف است زیرا آیت قرآنی به دعا واستغفار برای بارش می فرماید، چنانچه درسوره نوح می گوید:

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ﴿١٠﴾ يُرْسِلِ

السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿١١﴾ سوره نوح آیه: ۱۰-۱۱. (۱)

وچنین فعل را عمر رضی الله عنه نموده بود چون طلب بارش می نمود، پس اوبه دعای عباس توسل نمود، چنانچه سابقا بیان آن گذشت.. وعادت سلف صالح چنان بود: وقتیکه به قحطی وخشکی مبتلا می شدند نماز می کردند ودعا می نمودند وازهیچ یک شان مطلقا منقول نیست که درپهلوی قبررسو الله صلی الله علیه وسلم آمده باشند وازوی جهت بارش دعا خواسته باشند که جهت بارش دعا کند! واگراین کار مشروع می بود، حتما چنان می کردند، اگرچه یک بارباشد، چون آن را نکرده اند، پس دلالت برین دارد که محتوای آن قصهء مشروع نمی باشد.

۱ - گفت نوح: من گفتم مرقوم خود را که طلب مغفرت کنیدازپرور دگار خود هرآئینه او آمرزنده است تا روان کند باران را بر شما بیزان.

سوم: - اینکه فرض کنیم که آن قصه ثابت هم باشد دلیل شده نمی تواند زیرا مدار آن قصه بربیک مرد مجهول است، و اما اینکه مردی بنام "سیف" در روایت خود از آن مرد نام برده است و او را بنام بلال یاد کرده است به هیچ نمی آزد، زیرا که خود سیف مذکور که سیف بن عمر التمیمی است باتفاق محدثین ضعیف است، بلکه ابن حبان درباره سیف مذکور چنین گفته است: «بروی الموضوعات عن الأثبات، وقالوا: إنه يضع الحديث» (۱).
 (الباتی میگوید): هرکه حالش چنین باشد، روایتش قبول نمی شود و هیچ ارزش نمی داشته باشد خصوصاً که باثقات روایتش مخالف باشد.

تنبیه:

در تاریخ ابن جریر و ابن کثیر و غیر ایشان از سیف مذکور زیاد نام برده می شود، پس بر مشتغلین در تاریخ است که از حقیقت حال وی غافل نباشند تا برای روایات او، آن مقام را ندهند که مستحق آن نباشند.
 و مانند سیف مذکور است مردی دیگر بنام لوط بن یحیی ابومخنف، ذهبی در "میزان الاعتدال" گفته است:

۱- یعنی سیف مذکور اخبار موضوع را از ثقات روایت می کند و حفاظ گفته اند که او حدیث را وضع می کرد.

(اخباری تالف لایوثق به، ترکه ابوحاتم وغیره وقال الدارقطنی: ضعیف وقال یحیی بن معین: لیس بثقة وال ابن عدی: شیعی محترق، صاحب أخبارهم) (۱)

وهمچنان مانند سیف مذکور است، محمد بن معروف به واقدی شیخ ابن سعد صاحب "الطبقات" البته مراد ما از ابن سعد همان است که از واقدی زیاد روایت می کند، دکتور بوطی به واقدی مذکور فریفته شده است، چنانچه در کتاب خود: "فقه السیرة" از وی اخباری زیادی را روایت کرده است با اینکه بوطی در مقدمهء کتاب مذکور خود التزام کرده است که فقط از کتابهای صحاح اخبار را نقل می کند و از سیرت هم چیزی را نقل می کند که صحیح باشد. واقدی مذکور متروک الحدیث است، چنانچه برخی از علماء حدیث گفته اند..... پس تو فکر کن!

فرق در میان توسل به ذات

رسول الله صلی الله علیه وسلم

وجه چارم: در اثر مذکور توسل به رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست بلکه در اثر مذکور از رسول الله صلی الله علیه وسلم طلب دعا شده است یعنی از وی خواسته شده که دعا کند تا الله تعالی بارش کند و این مسأله دیگر است که هیچ یک از احادیث ذکر شده سابق شامل آن نمی باشد، و هیچ یک از علمای سلف صالح رضی الله عنهم بجواز آن قول نکرده اند، یعنی از رسول الله صلی الله علیه وسلم - بعد از وفاتش - چیزی طلب نکرده اند

۱- یعنی لوط مذکور اخباری است یعنی تاریخ را روایت می کند و تالف است یعنی هلاک شده است، بروی در روایت اعتماد نمی شود. ابوحاتم وغیر او او را ترک کرده اند، دارقطنی گفته است: ضعیف است، یحیی بن معین گفته است: ثقة نیست، ابن عدی گفته است شیعی است که هلاک شده است، و صاحب تاریخ شیعه است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله تعالی در کتاب خود: (القاعدة الجلیلة ص: ۱۹-۲۰) گفته است رسول الله صلی الله علیه وسلم و پیامبران سابق هیچ یک شان برای مردم مشروع نگردانیده اند که از فرشتگان و یا پیامبران و صالحین چیزی طلب کنند و یا آنها را شفیع بگردانند نه بعد از مرگ شان و نه در غیاب شان، پس برای هیچ کس اجازه نداده اند که مثلاً: بگویند:

ای فرشتگان خدا برای من شفاعت کنید، از الله تعالی برای ما بخواهید که باما نصرت کند، ما را روزی دهد و ما را به راه رسا هدایت کند، و هم چنین برای کسی اجازه نداده اند که برای پیامبری بعد از مرگش و یا برای صالحی بعد از مرگش بگویند: یا رسول الله، یا ولی الله برای من از خدا بخواه! در نزد وی برآیم سوال کن، از الله تعالی بخواه تا مرا بیامرزد، و یا چنین بگویند: به پیش تو از گناه های خود شکایت آورده ام، از تنگی روزی شکایت آورده ام، یا بگویند: دشمن بر ما مسلط شده است، یا از ظلم فلان شکایت آورده ام که بر من کرده است! یا بگویند: من به عرض آمده ام، من مهمان توام، من همسایه توام بگویند: تو پناه میدهی کسی را که از تو پناه بخواهد، و یا پارچه کاغذی بنویسد و آن را بر سرقبری بیاویزد.

و هم برای کسی مشروع نگردانیده اند که بر روی کاغذی که بنام (محضر) یاد شده است بنویسد: من به فلان کس پناه گرفتم، سپس آن کاغذ را برای کسیکه با آن سروکار دارد، بسپارد، چنانچه اهل بدعت و اهل کتاب چنین کار را می کنند، نصاری اهل کتاب آن کار را در کلیسا های خود می کنند، و مسلمانان مبتدع آن را در قبر های پیامبران و صالحین و یا در حال حیات شان، در غیاب شان می کنند، پس چیزیکه ما گفتیم در دین اسلام معلوم است و جاهل بودن بر آن دشوار است، و هم به نقل متواتر و به اجماع مسلمین ثابت است که رسول الله صلی الله علیه

وسلم کارهای فوق را برای امت خود مشروع نگردانیده اند و همچنان پیامبران سابق هیچ چیز را از امور سابق برای امت خود مشروع نگردانیده اند و نه اصحاب کرام و نه تابعین شان به چیزی از امور فوق عمل کرده اند، و نه ائمه مسلمین آن را مستحق دانسته اند و نه امامان چارگانه و نه غیرایشان.... و هیچ یک از ائمه مسلمین در مناسک حج و در مناسبات دیگر نگفته اند که مردی در نزد قبر رسول الله صلی الله علیه و سلم از وی سوال کند تا برایش شفاعت کند و یا برای امت خود دعا نماید و یا در نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم از مصیبت های که در دین و دنیای شان رسیده است، شکایت کند، بعد از مرگ رسول الله صلی الله علیه و سلم اصحاب کرام به مصیبتها و بلاها مبتلا می شدند، گاهی به خشک سالی و گاهی به قحطی و کمبودی روزی و گاهی به خوف و نیروی دشمن و گاهی به گناه ها و معاصی..... مگر هیچ یک از آن ها در پهلوی قبر رسول الله صلی الله علیه و سلم نمی آمد و نه در پهلوی قبر ابراهیم خلیل الله و نه در پهلوی قبر هیچ پیامبری تا بگویند که به پیش تو شکایت می کنیم از خشکی و یا از غلبه و قوت دشمن و یا از کثرت گناه ها، و هیچ گاه در پهلوی قبر رسول الله صلی الله علیه و سلم نمی گفتند: برای امت خود از خداوند تعالی بخواه تا روزی را برایشان فراخ کند و یا برای شان نصرت دهد و یا گناه های شان را ببامزد.

بلکه چنین دعا در نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم در پهلوی قبرش و بعد از مرگش و امثال آن دعا، بدعت در دین است چیزی است که در دین نو پیدا است و حتی هیچ یک از ائمه مسلمین آن را مستحب ندیده اند پس چنین دعا نه واجب است و نه مستحب بلکه بدعت سئیه و گمراهی و ضلالت است باتفاق مسلمانان، اما کسیکه درباره بعضی از بدعتها گفته اند که این بدعت حسنه است، پس آن در صورتی است که دلیل شرعی بر مستحب بودن

آن در دست داشته باشند ولی اگر دلائل شرعی بر مستحب بودن آن و یا برواجب بودن آن در دست نداشته باشند، پس هیچ فردی از مسلمانان نمی گوید که آن بدعت از جملهء حسناتی است که وسیله تقرب و نزدیک شدن بخداوند تعالی می شود. (۱)

و هر که به چیزی به خداوند تعالی تقرب کند که آن چیز از جملهء حسنات نباشد و بر آن امر شرعی نباشد نه امر واجب و نه امر استحباب، پس آن مرد گمراه و پیرو شیطان است و راهش راه شیطان است، چنانچه عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفته است: رسول الله صلی الله علیه وسلم برای ما یک خط کشید و بجانب راست و چپ آن، خطوط دیگر کشید بعد از آن گفت: این خط راه الله تعالی است، و بر خطوط دیگر، بر هر یک آن شیطانی نشسته است که مردم را بسوی آن خط می خواند، بعد از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیت را برای ما تلاوت کرد:

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا

السَّبِيلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَلَّيْتُ بِهِ لَعَلَّكُمْ

تَتَّقُونَ



سوره

الأنعام

آیه:

۱۵۲.

از سخن شیخ الاسلام فهمیده شد که یک نوع بدعت که بنام بدعت حسنه یاد می شود وجود دارد، در حالیکه هر بدعت سینه است، بدعت اصلا حسنه ندارد، جواب ازین فهم مذکور این است که بدعت شرعی همه سینه است، حسنه ندارد مگر بدعت لغوی حسنه دارد، چنانچه یک امر دینی بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم بمیان آید و بردینی بودن آن دلیل شرعی وجود داشته باشد، پس این امر دینی را بدعت حسنه باعتبار لغت می گویند، ولی از نگاه شریعت بدعت نیست بلکه سنت است، چون ثابت به سنت است و هم چنین چیز مراد شیخ الاسلام است. (مترجم)

این بود نهایت سخن ابن تیمیه.

(الباتی می گوید): من می گویم: متأخرین که درین خطای آشکار واقع شده اند، منشأ این خطائی شان این است که آنها حیات برزخی پیامبران و اولیاء را برحیات دنیائی شان قیاس کردند، و این قیاس باطل است، چون مخالف کتاب خدای تعالی و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم و مخالف واقعیت است، این مثال فعلاً برای شما کفایت می کند که بیانش کنیم: شما ننگرید که هیچ مسلمانی اجازه نمی دهد که به عقب قبرهای آنها نماز کرده شود، و هیچ کس نمی تواند که با ایشان سخن بگوید و غیرازین فرقهای دیگر هم درمیان این حیات یعنی برزخی و حیات دنیائی هست.

استغاثه به غیرالله:

درنتیجه این قیاس فاسد و این نظرناچل، ضلالت عظیم و مصیبت بزرگ بمیان آمد که عامهء مسلمین و بلکه برخی ازخواص آن ها درآن واقع شدند، و آن گمراهی عظیم و مصیبت بزرگ این است که بجزازالله تعالی به انبیاء و صالحین درسختی ها و مصیبت ها استغاثه می کنند. (۱)

۱ - استغاثه کلمه عربی است و معنی آن این است که کسی درحالت سختی و خوف، بخاطر نجات و خلاصی خویش ازکسی کمک بخواهد چنانچه الله تعالی ازحال موسی علیه السلام و آن یک مرد اسرائیلی قصهء می کند: "فاستغاثه الذی من شیعتہ علی الذی من عدوہ".

یعنی کمک خواست ازموسی آنکه ازقوم موسی بود برآن کس دیگر که اززمره دشمنان موسی بود. کلمات: الغیاث یا فلان و أعتنی یا فلان صراحتاً استغاثه است. (مترجم).

تاجائیکه از عدهء زیادی می شنوی که در پهلوی قبرها به اصحاب قبور بخاطر اغراض مختلف شان استغاثه می کنند، گویا که اصحاب قبور سخن های شان را می شنوند وهم از اصحاب قبور یعنی از مرده ها، حاجتهای گونا گون، بازبان های گونا گون می خواهند گویا که این اصحاب قبور، در نظر اینها ربانهای مختلف دنیا را می دانند، و هر زبان را از دیگرش تمیز میدهند، هر چند که از آن ها سوال های مختلف، بازبان های مختلف در یک آن، و یک لحظه هم بکنند، و این عقیدهء شان شرک در صفات خداوند تعالی است، که بسیاری از مردم از آن بی خبر هستند، پس بسبب همین بی خبری است که درین گمراهی بزرگ واقع شدند.

عقیدهء استغاثه بغیر الله را آیات زیاد در قرآن کریم باطل معرفی کرده است و بر آن رد نموده است، از آن جمله این آیت شریف است:

قُلْ اَدْعُوا الَّذِیْنَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِۦٓ ۚ فَلَا یَمْلِكُوْنَ

كَشْفِ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلاً ﴿٥٦﴾ سوره الاسراء آیهک ۵۶.

بگو بخوانید آنانی را که بر آنها گمان می کنید جز از خدا پس مالک نباشند برداشتن ضرر را از شما و نه دفع کردن آن را.

آیات قرآن درین باره زیاد است و درین باره کتابهای و رساله های زیاد نوشته شده است، پس هر که در آن شک داشته باشد باید که بآن رساله ها و کتابها مراجعه کند. تا حق برایش آشکار شود- انشاء الله تعالی- مگر من درین موضوع بر قول برخی از علمای حنفی برخوردم و من خالی از فائده نمی دانم که آن را درینجا نقل کنم تا کسی گمان نکند که هیچ یک از علمای مذاهب معروف بآن قول نکرده است! شیخ ابوالطیب شمس الحق عظیم

آبادی در کتاب خود: (التعلیق المغنی علی سنن الدارقطنی ص: ۵۲۰-۵۲۱) چنین گفته است:

"از جمله قبیح ترین منکرات و بزرگ ترین بدعت ها این است که اهل بدعت عادت گرفته اند که عبد القادر جیلانی را چنین یاد می کنند."

"یا عبد القادر جیلانی شئیا لله".

یعنی ای عبد القادر جیلانی بخاطر الله تعالی با من چیزی کمک کن و یا بسوی بغداد نماز های معکوس و سرچپه می گزارند.

و مانند منکرات دیگر که از شما بیرون اند این ها پرستندگان غیر الله می باشند و خدا را بحق تعظیم نکرده اند، این مردمان بی دانش، ندانسته اند که شیخ احمد رحمه الله برای هیچ کس بقدر ذره توان رسانیدن نفع و ضرر را ندارد پس چرا به او استغاثه می کنند و از وحاجت می خواهند؟ آیا الله تعالی برای بنده خود کافی نیست؟ الهی بتو پناهنده می شوم ازینکه با تو شرک بیاورم و یا مخلوقی را چنان تعظیم کنم که ترا تعظیم می کنم. در فتاوی بزازیه و فتاوی دیگر نوشته اند: "اگر کسی بگوید که ارواح مشائخ (۱) حاضرند و میدانند کافر می شود (۲)".

شیخ فخرالدین ابوسعید عثمان الجیلانی بن سلیمان حنفی در رساله خود گفته است: هر که گمان کند که مرده، در امور، جز از خدا تصرف می کند و بر آن اعتقاد کند کافر می شود و چنین حکم در: "البحر الرائق" آمده است، قاضی حمید الدین ناگوری هندی در کتاب خود: "التوشیح" گفته است: برخی از مردم جهت برآوردن حاجتها و رفع مصیبت های خود، پیامبران و اولیاء را می خوانند.

۱- مراد از مشائخ همین اشخاص اند که امروز بنام پیرد یاد می شوند.

(مترجم)

مراجعه شود به بحررائق ۱۳۴/۵

باین عقیده که ارواح شان حاضراند، دعا را می شنوند و به حاجتهای مردم علم دارند! البته این عقیده شرک قبیح و جهل صریح است. الله تعالی می گوید:

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ

لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَفْلُونَ ﴿٥٠﴾ سورة الاحقاف آیه: ۵.

کیست گمراه تر از کسیکه غیر از خدا کسی را می خواند که دعایش را قبول کرده نمی تواند، تا روز قیامت و آنها از دعای شان بی خبراند. در "البحر الرائق" گفته است: "اگر کسی زنی را به شهادت خدا و شهادت رسولش نکاح کند کافر می شود، چون عقیده کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر غیب علم دارد" و همین فتوا در فتاوی قاضی خان و عینی والدر المختار و عالمگیری و غیر آن در کتابهای مذهب حنفی آمده است، اما آیات قرآن کریم و سنت مطهر درباره ابطال بنیاد و اساس شرک و توبیخ و زجر مرتکب آن بقدری است که زیر شمار نمی آید. استاد ما علامه سید محمد نذیر حسین دهلوی در رد بدعت فوق رساله سود مندی دارد که خواننده را شفا میدهد.

۲- اثر مقبول درباره ساختن روزنه بسوی آسمان بالای قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم :

[حدثنا ابوالنعمان قال: حدثنا سعید بن زید، قال حدثنا عمرو بن مالک النکری، قال: حدثنا ابوالجوزاء اوس بن عبد الله قال: قحط اهل المدينة فحطاً شديداً فشكوا إلى عائشة، فقالت: انظروا قبر النبي فاجعلوا منه كوى إلى السماء حتى لا يكون بينه

وبين السماء سقف، قال: ففعلوا فمطرنا مطرا حتى نبت العشب
 وسمنت الإبل حتى تفتقت من الشحم، فسمى عام الفتق] (۱).
 (البانی میگوید): سند این اثر که سابقا ذکر شد ضعیف
 است حجت شده نمی تواند به سه دلیل:
 اول: - اینکه سعید بن زید که در سند مذکور آمده است
 و او برادر حماد بن یزید است، در وی ضعف است. حافظ ابن حجر
 در کتاب خود "التقریب" گفته است.
 "صدوق له اوهام".

یعنی از لحاظ عدالت خوب است ولی خطائی اش زیاده
 است.

حافظ ذهبی در کتاب خود: "میزان الاعتدال" گفته است:
 یحیی بن سعید گفته است: "سعید مذکور ضعیف است".
 سعدی گفته است:

"سعیدی مذکور حجت نیست حدیث او را ضعیف می
 گویند"
 نسائی و غیره او گفته اند:
 "سعید مذکور قوی نیست".

۱- یعنی حدیث بیان کرد برای ما ابونعمان و او از سعید بن زید و او از عمرو
 بن مالک نوری و او از ابوالجوزاء که نامش اوس بن عبد الله است:
 اوس بن عبد الله گفت: مردم مدینه به قحطی و خشک سالی سختی مبتلا
 شدند، پس شکایت بردند به عائشه، عائشه گفت: قیرنبی- صلی الله
 علیه وسلم- را بنگرید (!) در برابرش از طرف آسمان روزنه بکنید (!) تا
 که سقف در میان قیر و آسمان حائل نباشد. اوس گفت: پس چنان کردند
 پس برما باران شد تا که گیاه ها روئید و اشترها آن قدر چاق شدند که تنه
 های شان از چاقی بزرگ شد پس از همین جهت آن سال را عام فتق
 نامیدند، یعنی سال بزرگ شدن و کشاده شدن تنه های شتران از چاقی.

احمد بن حنبل گفته است: "لیس به بأس کان یحیی بن سعید لا یستمرئه" (۱)

دوم: - اینکه اثر مذکور بر عائشه موقوف است و به رسول الله صلی الله علیه وسلم رفع آن نشده است یعنی باو منسوب نیست، پس اگر آن اثر صحیح هم باشد حجت شده نمی تواند زیرا امکان دارد که آن عمل عائشه از جمله آراء اجتهادی صحابی باشد که در آن خطا شده باشد، زیرا اجتهاد اصحاب احتمال صواب و خطا هر دو را دارد و ما آراء اجتهادی صحابی که اجماع بر آن نباشد ملزم نمی باشیم.

سوم: - اینکه ابونعمان مذکور که دارمی از وی اثر مذکور را شنیده است، نامش محمد بن فضل است و بنام "عارم" مشهور است نامبرده هر چند که ثقه است مگر در آخر عمر خود مختلط شده است. (۲) و دلیل بر آن این است: که حافظ برهان الدین حلبی در کتاب خود: (الاغتبای بمن رمی بالاختلاط ص: ۲۳) ابونعمان مذکور را ذکر نموده است و حافظ برهان الدین از حافظ ابن صلاح پیروی کرده است چون ابن صلاح هم ابونعمان را در کتاب خود: "المقدمه ص: ۳۹۱" در جملهء مختلطین آورده است، چنانچه ابن صلاح در مقدمهء خود چنین گفته است:

۱- یعنی سعید مذکور از ناحیهء حفظش ضعیف است، یحیی بن سعید او را گوارا نمی دانست. در صناعت اهل حدیث تعبیر احمد بن حنبل دال بر ضعف سعید مذکور است.

۲- مختلط آن راوی را می گویند که در ابتدائی عمر ضبط قوی داشته باشد اما در آخر عمر خود بعقلی حافظه اش نقص پیدا کرده باشد. (مترجم)

"والحکم فیهم أن یقبل حدیث من أخذ عنهم قبل الإختلاط، ولا یقبل حدیث من أخذ عنهم بعد الإختلاط أو أشکل أمره فلم یدر هل أخذ عنه قبل الإختلاط أو بعده" (۱).

(الباتی میگوید): من می گویم: اثر مذکور معلوم نیست که آیا دارمی پیش از عارض شدن اختلاط برابونعمان مذکور، آن اثر را گرفته است و یا بعد از آن پس اثر مذکور مقبول نبوده حجت نیست.

شیخ الاسلام بن تیمیه در کتاب خود: " الرد علی البکری ص: ۶۸ - ۷۴" چنین گفته است:

آن اثری را که از عائشه رضی الله عنها روایت کرده اند که او به کندن روزنه بطرف آسمان بالای قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده بود تا باران شود، صحت ندارد و اسنادش ثابت نیست علاوه بر عدم ثبوت اسنادش چیزیکه دروغ عائشه رضی الله عنها حجره عائشه رضی الله عنها روزنه نداشت بلکه بهمان شکل بود که در حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم حجره چنین بود که برخی از حجره سقف داشت و برخی دیگرش بدون از سقف بود و روشنی آفتاب در میان خانه می افتاد چنانچه در صحیحین از عائشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز عصر را در وقتی ادا می کرد که آفتاب هنوز بداخل حجره اش می بود.

۱ - یعنی حکم در مختلطین این است: اگر راوی از اینها پیش از اختلاط شان حدیث را اخذ کرده باشد پس روایت آن راوی قبول است و اگر بعد از اختلاط از آن ها اخذ حدیث را کرده باشد پس روایت آن راوی قبول است و اگر بعد از اختلاط از آن ها اخذ حدیث را کرده باشد پس روایت شان قبول نیست. و یا اینکه امرش مجهول باشد و معلوم نباشد که آیا پیش از اختلاط از آن ها حدیث را گرفته است و یا بعد از اختلاط.

وسایه بعد از زوال درخانه ظاهر شده نمی بود یعنی همهء خانه را فرا گرفته نمی بود، بعد از آن حجره همیشه بر همان شکل بود تا که ولید بن عبد الملک در وقت امارت خود مسجد را فراخ ساخت حجره های ازواج رسول الله صلی الله علیه وسلم را داخل مسجد نمود پس از همان وقت حجره بدخل مسجد شد بعد از آن بدور حجره عائشه صدیقه که در آن قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم است دیوار بلند بالا کرد و بعد از آن بالای حجره روزنه ساختند تا کسی جهت جاروب کردن و تنظیف آن از طرف بالای حجره داخل حجره شود دیگر وجود روزنه در وقت زندگی عائشه صدیقه رضی الله عنها بر سقف حجره دروغ آشکار است و اگر دروغ هم نباشد دلیل برین می شود که اصحاب کرام در دعای خود توسل به مرده ها نمی کردند و نه مخلوقی را در دعای خود برای الله تعالی وسیله می گردانیدند و نه بامرده ها از خداوند تعالی چیزی می خواستند، و آنها رخ قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم را خاطر این بسوی آسمان کشادند تا رحمت خداوند تعالی بروی نازل شود و این کارشان باین معنی نیست که در دعای خویش برای الله تعالی رسول الله صلی الله علیه وسلم را وسیله گردانیده باشند پس در میان این دو امرفرق است.

(این تیمیه علاوه می کند): یک مخلوق برای دیگر فقط با دعا و با عمل نیکوی خویش نفع رسانیده می تواند. (۱).

۱ - نفع رساند با دعا چنین که وی در حالت زندگی خود در نزد الله تعالی برای آن شخص دعا می کند و اما نفع رسانیدن با عمل نیکو چنین است که دعا کننده عمل خود را در دعا به نزد الله تعالی وسیله می کند تا دعایش را درباره آن شخص قبول کند. (مترجم)

زیرا که الله تعالی دوست دارد که برایش بایمان و عمل صالح و درود و سلام بر پیامبرش و به محبتش و طاعتش و موالاتش توسل کنیم و این چیزها را وسیله سازیم و فقط همین چیزها را الله تعالی دوست دارد که برایش وسیله کنیم، اما اگر کسی ذات یک مخلوق را - که خداوند تعالی آن ذات را دوست دارد - برایش وسیله کنیم، بدون اینکه آنجا توسل باموری باشد که الله تعالی توسل را بآن دوست دارد، پس این نوع توسل از روی عقل و هم از روی شرع باطل است.

از روی عقل بخاطر این باطل است که در محبوب بودن یک شخص معین در نزد الله تعالی چیزی وجود ندارد که موجب برآورده شدن حاجت من شود هرچند که ذات آن شخص را برای الله تعالی وسیله کنم، در صورتیکه نه دروی و نه درمن سبب برآورده شدن حاجت من وجود نداشته باشد، ولی اگر از طرف او برایم دعا شده باشد و یا من بروی ایمان داشته باشم و طاعت او را کرده باشم پس بلایب این امور برایم وسیله شد می تواند، مگر تنها ذات محبوب در نزد الله تعالی - بدون اینکه برایم آن سبب که من برای تحصیل آن در وسیله جوئی مامور شده ام - هیچ وسیله شده نمی تواند.

اما از روی شرع بخاطر این باطل است که بنای همه عبادات بر پیروی است نه بر اجتهاد و اختراع، پس برای هیچ کس روا نباشد که در دین چیزی را مشروع سازد که الله تعالی در آن اذن قبلی نکرده باشد بنا بر آن برای هیچ کس جواز ندارد که قبر رسول الله صلی الله علیه و سلم را در نماز قبله سازد و چنین دلیل بگوید که قبرش بهتر از کعبه است.

از رسول الله صلی الله علیه و سلم بروایت صحیح ثابت است که گفته است: بر سر قبرها منشینید و بسوی آن نماز نکنید،

مگر با این هم عابدان غالی و افراطی رخ بسوی قبرهای مشائخ
و پیران خود نماز می کنند..... ومی گویند:

این قبرها قبله خواص است و کعبه قبله عوام است،
و طائفه دیگر عقیده دارند که نماز کردن در پهلوی قبرهای مشائخ
شان بهتر از نماز در مساجد است حتی از مسجد الحرام و مسجد نبوی
و مسجد اقصی، و بسیاری از مردم عقیده دارند که دعا در پهلوی
قبرهای پیامبران و صالحین بهتر از دعا است در مسجد حرام.

البته همه کسانی که به دیانت اسلام فهم دارند همه میدانند
که همه عقائد فوق الذکر با شریعت اسلام منافات دارند پس بطور
قاعده کلی باید گفت: هر که در باب عبادات پیروی کتاب خدا و سنت
پیامبر نباشد، هم گمراه می شود و هم دیگران را گمراه می سازد
و هلاک می شود، پس برینده لازم است که بشریعت محمدی به
همه آن که روشن و واضح است تسلیم شود، و قبول کند که شریعت
مصالح را بمیان می آورد و تکمیلش می کند و مفسد را از میان می
برد و آن را کم می سازد.

و قتی که عده از عبادات و ریاضیات و امثال آن در نظر کسی
نیک و سود مند جلوه کند ولی در واقع مخالف شریعت باشد پس
بدانکه ضررش زیاد تر از نفعش و فسادش بیشتر از صلاحش می
باشد زیرا صاحب شرع که صاحب حکمت است هیچ حکم خود را
از مصالح و مفاد بنده ها خالی نگذاشته است.

ابن تیمیه باز گفته است:

"دعا از بزرگ ترین انواع عبادت است بنابراین آن لازم است
که ادعیه شرعی را بر خود لازم گیرد، زیرا این دعا ها از بدعت
و گناه خالی اند چنانچه در همه عبادات، انسان اشکال و کیفیت های
مشروع آن را جستجو می کند..... و این راه مستقیم است الله
تعالی ما را و همه برادران مسلمان ما را توفیق دهد" این بود سخن
ابن تیمیه.

تنبیه:

بدانکه بدانکه این کتاب یعنی سنن دارمی در ترتیب کتابها و ابواب خود بطریق سنن اربعه دیگر است. (۱)
بنابران حق این است که کتاب دارمی بنام "سنن الدارمی" یاد شود، چنانچه شیخ دهمان آن را باین نام یاد کرده است گاهی که آن را طبع نموده است.

در قدیم زمان آن کتاب را بنام: (مسند الدارمی) یاد می کردند و این اطلاق هم غلط است، چون بر آن دلیل موجود نیست در نزد همه اهل علم. وهم کسیکه آن کتاب را بنام (صحیح الدارمی) یاد کرده است هم غلط شده است و این اسم دورتر از صواب است زیرا چطور آن را صحیح می گویند در حالیکه در آن احادیث زیاد مرفوع و حود دارد که اسنادش ضعیف می باشد و برخی از احادیث آن مرسل و معضل است و هم در سنن دارمی آثار موقوف وجود دارد که بسیاری از آن ضعیف است، مانند اثر مذکور یعنی (اثر کردن روزنه بر قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم) پس کجاست صحیح بودن سنن دارمی؟!

و مانند این خطائی، خطائی دیگر است: و آن این است که سنن اربعه "ترمذی، نسائی، ابوداؤد، و ابن ماجه" را بنام صحاح یاد کرده اند. چنانچه برخی از دکتورها این اطلاق را بر آن کتب می کنند.

۱ - سنن اربعه دیگر یعنی ترمذی، نسائی، ابوداؤد و ابن ماجه.

اطلاق صحاح برسنن اربعه با اینکه باتام های اصلی آن منافات دارد، با واقعیت هم منافات دارد، زیرا که درین سنن اربعه احادیث ضعیف موجود است و هم با عمل مؤلفین این کتابها مخالف است زیرا گاه گاه مؤلفین این کتابها بر احادیث ضعیف که درین کتابها واقع است آگاهی میدهند، خصوصاً امام ترمذی، زیرا وی در بیان نمودن احادیث ضعیف در کتاب ترمذی از خود وسعت نشان داده است. چنانچه کسانی که برین کتب اربعه علم دارند این موضوع را خوب میدانند، در سنن ابن ماجه بر علاوه وجود احادیث ضعیف چندین احادیث موضوع وجود دارد، پس هر که این کتب اربعه را صحاح می گوید یا جاهل است یا مغرض.

شبهه چهارم

قیاس خالق بر مخلوق

مخالفین ما می گویند: که توسل به ذوات صالحین و به جاه و قدر شان یک امر مطلوب و جائز است، زیرا بر منطق واقعیت و خواست آن استوار است، زیرا وقتیکه برای یک تن ما حاجتی در نزد شاهی و یا وزیری و یا کدام رئیسی پیدا می شود، خودش مستقیماً در نزدش نمی رود، زیرا او میدانند که ممکن او بسویش التفات نکند و یا او را اصلاً در حضور خود نگذارد، پس طبیعی است: وقتیکه برای یکتن ما ضرورتی در نزد کدام بزرگی پیدا شود، پس مردی را جستجو می کنیم که در نزد وی مقرب باشد و سخنش مؤثر باشد، پس او را در میان خود و آن بزرگ واسطه می گردانیم، چون آنکار را کردیم پس خواست ما را قبول می کند و حاجت ما را بر آورده می سازد، و بهمین طور است علاقه ما با خداوند تعالی. البته بگمان آنها، پس چون الله تعالی بزرگ ترین بزرگان و اکبر کبرا است و مایان گناه کاریم به سبب همین گناه ها

از درگاه خداوند تعالی دور هستیم پس بحال ما لائق نباشد که مستقیماً از وی سوال کنیم، زیرا اگر ما از وی مستقیماً، سوال کنیم و از وی چیزی بخواهیم می ترسیم که ما را خواهد راند و بسوی ما التفات نخواهد کرد پس ناکا می گردیم، پس چونکه آنجا صالحان وجود دارند، مانند انبیاء و رسل کرام و شهداء و اینها به پیش الله تعالی قریب اند پس دعای شان را قبول می کند و اگر شفاعت کنند شفاعت شان را می پذیرند، پس آیا برای ما بهترینست که به جاه و قدر این ها درپیش گاه الله تعالی توسل کنیم، و در مقدمه دعا خود از آن ها نام ببریم تا باشد که الله تعالی بخاطر آرام و اعزاز اینها بر ما نظر مرحمت کند و دعای ما را بپذیرد، پس شما چرا این نوع توسل را منع می کنید، درحالیکه آدمی ها در میان خود چنین تعامل را دارند، پس چه می شود که این معامله را با پروردگار خود نیز کنند.

در جواب این شبهه می گوئیم که شما با این عمل خود خالق را بر مخلوق قیاس می کنید و قیوم آسمان ها و زمین و احکم الحاکمین و اعدل العادلین و رؤوف و رحیم را به حکام ظالم مشابه می کنید آنها نیکه به مصالح رعیت هیچ اعتنائی نمی کنند و بر رخ مردم پاسبانان و حجاب ایستاد می کنند، پس ممکن نباشد برای مردم که باین بزرگان برسند مگر با واسطه های که ذریعه رشوت ها و تحفه ها و خشوع ها و تذلل ها راضی شوند و خواست اینها را برای آن بزرگان برسانند، پس آیا دردل شما خطور کرده است که شما میان باین معامله خود، خدای خود را نکوهش می کنید و در وی طعن می گوئید و باو ایذا می رسانید و او را به صفتی می ستائید که آن را خود بد می بینید و موجب غضبش می شود؟

و آیا دردل تان خطور کرده است که شما خدای خود را به زشتترین صفت می ستائید. چون او را بر حکام ظالم و زورمندان بدکار قیاس می کنید، پس چطور دین برای شما اجازه میدهد

وچطور شعور تعظیم و تمجیدیکه نسبت به پروردگار خود دارید برای شما اجازه میدهد که خالق خود را برین فاجران قیاس کنید.

آیا اگر مردم بتوانند که با حاکمی رویا روی سخن بگویند وبدون ازواسطه وحجاب بوی عرض حال کنند پس آیا این صفتش پسندیده خواهد بود، یا این که برای احدی ممکن نباشد که بدون ازواسطه ها باوی سخن گویند وبوی عرض حال کنند؟

من شما را می گویم: شما درسخن رائی های خود به عمرین خطاب رضی الله عنه فخرمی کنید وازو تمجید وتقدير می کنید وبرای مردم می گوئید که اوخلیفه متواضع بود، متکبر وجابر نبود، به مردم نزدیک بود، حتی ادنی ترین مردم را ممکن بود که باوی ملاقات کند وباوی سخن می گوید، یک اعرابی وبدوی جاهل ودرشتگوی می آمد وباوی سخن می گفت، بدون اینکه حجاب وواسطه های درمیان باشد، پس وی حاجت وضرورتش را می نگریست وآن را برآورده می ساخت اگر حاجتش حق می بود.

پس شما بگوئید که چنین حکام بهتراند ویا آن حکام که شما پروردگار خود را بآن ها مشابه می سازند وبرای پروردگار خود امثال ومانند ها پیدا می کنید؟

پس چه شده است شمارا که چنین حکم وفیصلهء نا روا می کنید!؟

وجه شده است عقل وشعور وفکر تان را که برای تان اجازه میدهد تا الله تعالی را به شاه ظالم مشابه کنید؟ وشیطان چطور توانسته که ادراک قباحت این قیاس فاسد را (قیاس الله تعالی را برامیرظالم) از مغزتان بیرون کرده است؟

من برای تان می گویم: اگر شما الله تعالی را به عادل ترین مردم ومنتقی ترین مردم وصالح ترین مردم مشابه کنید حتما کافر می شوید پس آیا کافر نمی شوید که او را به ظالم ترین مردم وفاجر ترین وخبیث ترین مردم مشابه کنید؟

من باز برای شما می گویم: اگر شما پروردگار خود را بر عمر بن خطاب که متقی و عادل است قیاس کنید مشرک می شوید، پس شما را چه شده است که باین هم راضی نشدید که او را به عمر بن خطاب تشبیه کنید تا که شیطان شما را هلاک کرد. پس الله تعالی را براهل فجور و فساد از ملوک و امراء و وزراء قیاس نمودید؟

بدون شک تشبیه الله تعالی به مخلوق کفر کامل است که الله تعالی از ان بیم داده است، چنانچه گفته است:

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِّنَ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٧٢﴾ فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٧٤﴾ سورة النحل آیه: ۷۳-۷۴

غیر از الله تعالی چیزی را می پرستند که مالک نیستند برای شان روزی را از آسمان ها و زمین هیچ چیز را و نه توان آن را دارند پس برای الله تعالی همتایان بیان نکنید، الله تعالی میداند و شما نمی دانید.

وچنانچه الله تعالی در آیت دیگر هر نوع مشابهت را در میان خود مخلوق خود نفی کرده است: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ

وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿١١﴾ سورة الشوری آیه: ۱۱.

هیچ چیز مانند الله تعالی نیست، الله تعالی شنونده و بیننده است.

مگر بدترین تشبیه این است که الله تعالی را به اشرار و فجار و فساق ازوالیان و امراء تشبیه کنند، و بازگمان کنند که کار خوبی کرده اند، قباحت همین تشبیه بر بعضی از علماء و محققین باعث شده است تا در تقبیح نمودن توسل به ذوات پیامبران از مبالغه کار بگیرند و آن را شرک بگویند، اگرچه در واقع بنظر ما شرک نیست بلکه ما هم می ترسیم که بر شرک مفضی نشود، چنانچه بالفعل آن هائی را به شرک کشانده که برای جواز توسل مذکور مرتکب تشبیه و قیاس مذکور شدند، و این تشبیه و این قیاس کفر خالص است (۱)

از بحث سابق ما معلوم شد که گفتار برخی از منسوبین باسلام غلط است که در اصل پنجم از اصول پنجگانه خود گفته است.

"در دعا توسل برای الله تعالی به مخلوقی از مخلوقات یک مسأله فرعی است، اختلاف در آن، عینا اختلاف در فرع و کیفیت دعا است نه در مسأله عقیده".

غلطی این قول بخاطر این است که در واقعیت، دلیلی هست که بما می فهماند که این خلاف، اساسی و بنیادی است، زیرا که منجر به شرک صریح می شود.

چنانچه قبلاً گذشت و شاید که امثال همین قول غلط بوده باشد که گناه این انحراف را آسان معرفی نموده است و در نتیجه باعث شده است که اکثر مردم در آن بحث نکنند و در امر آن در جستجوی حق و صواب نباشند و در نتیجه نهائی آن بدعتها اهل بدعت مستمر باشد و خطرهایش در میان شان بزرگ شود، و از همین سبب است که امام عزالدین بن عبد السلام در رسالهء خود (الواسطه ص: ۵) گفته است:

۱ - یعنی عذر بد تراز گناه است.

کسیکه پیامبران و یا مشائخ علم و یا مشائخ دیگر را در میان مردم و الله تعالی واسطه می گرداند، مانند دربانان و حجابیکه در میان پادشاه و رعیت می باشند، چنانچه باین عقیده باشند که این واسطه ها، حاجتهای مخلوق خدا را برایش تقدیم می کنند، و الله تعالی باهمین واسطه ها بنده های خود را هدایت می کند، روزی میدهد و باایشان کمک و نصرت می کند، باین معنی که مخلوق خدا ازین واسطه ها سوال می کنند و این واسطه ها از الله تعالی سؤال می کنند، چنانچه واسطه های شاهان، از شاهان برآوردن حاجات مردم را می خواهند چون به شاهان قرابت دارند و مردم ازین واسطه ها سوال می کنند و برآوردن حاجات شان را می خواهند نه از خود شاهان از روی ادب باشاهان و یا از جهت اینکه سوال شان از واسطه سود مند تر در نظر جلوه می کند نسبت به سوال شان را از پادشاهان، زیرا که این واسطه ها نزدیک تر اند به شاهان نسبت باین خواهند گان، پس هرکه این پیامبران و یا این مشائخ را باین طریق واسطه بگرداند کافر است و مشرک است، پس واجب است که توبه اش خواسته شود و اگر توبه نکرد کشته شود. (۱).

این ها الله تعالی را به مخلوق او مشابه کرده اند، و برای الله تعالی شریکان پیدا نموده اند.

(این بود نهایت قول ابن عبد السلام).

۱ - تاملش در دیگران سرایت نکند.

شبهه پنجم
آن توسل مبتدع مباح است، نه مستحب
پس چه مانع دارد که باین مباح عمل شود؟

گاهی گوینده می گوید: درست است که درسنت چیزی وارد نیست تا دلالت برین کند که توسل به ذوات انبیاء و صالحین مستحب است مگر چه مانع دارد که بطریق اباحت، بدان عمل شود، زیرا که ازین توسل نص شرعی منع نکرده است؟
در جواب می گویم: این شبهه را همیشه از کسی می نشویم که در میان دوفریق متخاصم موقف وسطی اختیار می کند تا که هردو طائفه را راضی کرده باشد و از حمله های هردو جانب درامن باشد.

جواب این شبهه این است که درین جا واجب است که معنای وسیله را بفهمم، پس وسیله چیزی است که ذریعه رسیدن به مقصود می شود چنانچه پیشتر معنایش بیان شد.
پوشیده نیست چیزیکه مقصود است و رسیدن بآن مطلوب است و بدست آوردن آن هدف است از دو حال خالی نمی باشد: یا اینکه آن هدف یک چیز دینی و اخروی می باشد، یا اینکه فقط دنیوی می باشد.

در صورت اول هیچ ممکن نیست که وسیله بودن آنچه که وسیله رسیدن به هدف دینی است، بدون از طریق شریعت شناخته شود، یعنی وسیله بسوی امر دینی تنها از طریق شریعت شناخته می شود از طریق دیگر.

بطورمثال: اگر کسی بگوید که نشانی از نشانه های تکوینی را مانند شب طاروز به پیش الله تعالی وسیله کردن سبب برای قبول دعا می شود، پس گفتارش مردود است مگر آنگاه که دلیل شرعی برصحت آن بیاورد چون دلیل شرعی برصحت آن ندارد، پس اصلاً وسیله بودن آن ثابت نمی شود تا چه رسد باینکه آن را وسیله مباح یا مستحب بگوئیم پس نتیجه این شد که آن وسیله مبتدع را یک وسیله مباح گفتن سخن متناقض است زیرا که شما آن را وسیله شرعی گفتید و وسیله بودن آن از روی شرع ثابت نیست، چون غیر از طریق شرع، برای ثبوت آن طریق دیگر نیست.

برخلاف اینکه مقصود یک امر دنیوی باشد یعنی آنچه که "وسیله" سبب رسیدن بآن می شود امری از امور دنیا و مقصودی از مقاصد دنیا باشد نه از دین پس اسباب و وسائل آن را می توان بدون از طریق شرع، با عقل و علم و تجربه دریافت، پس همین وسائل است که به مباح و حرام تقسیم می شوند، چنانچه مثلاً مردی تجارت شراب می کند، پس تجارت به شراب بدون شک وسیله رسیدن به مال است، از آن کسی انکار کرده نمی تواند، مگر شریعت آن را منع کرده است چنین وسیله را حرام قرار داده است برخلاف آنکه تجارت برمالی باشد که آن مال حرام نباشد، پس این تجارت را می توان وسیله مباح برای جمع کردن مال گفت: مگر هر وسیله ای که در وی ادعا شود که به خداوند تعالی نزدیک می سازد موجب قبول شدن دعا می شود. پس این چیزی است که بدون از شرع معرفت آن ممکن نیست، و چیزی که دلیل شرعی بوسیله بودن آن وجود نداشته باشد، روا نباشد که آن را وسیله گفته شود تا چه رسد باینکه مباح باشد، و ما سخن را به تفصیل درین موضوع در فصل دوم این رساله نوشتیم.
یک چیز دیگر هم گفته می شود و آن اینکه:

وقتی ما باخود قبول کردیم که توسل مذکور (توسل به ذات وامثال آن) در شرع وارد نیست، ساحه بر ماتنگ نمی شود بلکه آنجا سه نوع توسل مشروع و محبوب در نزد الله تعالی وجود دارد، چنانچه در اول بحث ازان ها نام برده شد، پس چه چیز بر مسلمانان باعث شده است که ازين توسل مشروع اعراض می کنند و بآن توسل که در شریعت وارد نیست عمل می کنند؟!

علماء برین اتفاق دارند: هر کاریکه جای سنت را اشغال کند بدعت است، و باتفاق اهل دین گمراهی است، و این توسل، یعنی توسل به ذوات وامثال آن از همین قبیل است، یعنی در شرع وارد نیست و عمل بآن جای توسل مشروع را می گیرد پس ناروا است، اگرچه از روی اعتقاد بر مباح بودن یا مستحب بودن آن باشد.

یک چیز دیگر هم گفته می شود:

توسل به پیش الله تعالی به ذوات صالحین کاملاً مشابهت باین دارد که مردم برخی از صاحبان و جاهت را به نزد شاهان و امراء وسیله می کنند پس درین کارتشیبه الله تعالی است به مخلوق، حال آنکه الله تعالی می گوید:

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿١١﴾ سوره

الشوری آیه: ۱۱.

پس نتیجه این می شود که: وقتیکه یک مسلمان برای الله تعالی به اشخاص توسل می کند پس با این عمل خود الله تعالی را با این شاهان و امراء تشبیه می کند و این کار ناجائز است، چنانچه بحث آن قبلاً گذشت.

شبهه ششم قیاس توسل به ذوات بر توسل به عمل صالح

این شبههء ششم است که اهل بدعت آن را اشاعه می کنند، چون شیطان آن را برای شان ساخته و آرایش داده است. آنها می گویند: شما قبلاً گفتید که توسل به پیش الله تعالی به عمل صالح مشروع است، پس چون توسل بعمل صالح مشروع است، پس توسل بآن مرد صالح که عمل صالح دارد و بآن آراسته است نیز مشروع است و بلکه در مشروعیت اولی و بهتر است و انکار از آن درست نیست.

جواب ازین شبهه به دووجه است:

اول:- این کار شما قیاس است و قیاس در عبادات روانیست، چنانچه قبلاً بیان شد و این سخن شما به سخن کسی می ماند که می گوید: وقتیکه توسل به عمل صالح خود داعی جواز دارد، پس توسل داعی به عمل صالح پیامبری و یا ولی نیز جواز دارد، چون عمل صالح داعی ادنی تر و کمتر از عمل صالح نبی و ولی است، پس این قیاس باطل است، پس قیاس شما هم باطل است.

دوم:- این شبهه یک مفالطهء آشکار است، زیرا که نه ما و نه سلف صالح هیچ یک ما ننگته ایم و نه می گوئیم که توسل به پیش الله تعالی به عمل صالح دیگران رواست. بلکه چنین گفته ایم که توسل به عمل صالح خود داعی مشروع است، بنابراین شبهه شان برخ خود شان زده می شود، پس ما می گوئیم که چون

توسل به عمل صالح غیر داعی مشروع نیست، پس توسل به ذوات غیرداعی به طریق اولی مشروع نیست و این امرواح است، برکسی پوشیده نمی ماند والحمد لله (۱).

۱- برای خوانندگان گرامی باید خاطرنشان کنیم که ما ترجمهء کتاب التوسل را در همین جا که پایان بحث شبه ششم است خاتمه دادیم، و باید گفت که اصل کتاب بعد از شبهه ششم دنباله دارد که عبارت از شبهه هفتم است و بر آن خاتمه یافته است و ما عمداً از ترجمهء شبهه هفتم که خاتمهء کتاب التوسل است صرف نظر کردیم، بخاطر اینکه این شبهه در دیار ما معروف نیست و مردم ما بآن مصاب نیستند و نسبت بآن شبهه خالی الذهن می باشند پس چون در نظر ما اقدام بر ترجمهء آن عملی بود که هیچ مقتضی نداشت لذا وقت بی بهائی خود را در ترجمهء آن مصروف نساختم. پس ترجمهء این کتاب را در پایان شبهه ششم خاتمه دادیم و صلی الله علی نبینا محمد و علی آله و أصحابه أجمعین.

ابو ادريس

()

